

پیوند قلب هنوز دروازه
دوکان عطاران...



با عشق بسوی امریکارفت
ولی تنها برگشت

Ketabton.com

درام وحدت ملی
در ادیتوریم پوهنتون کابل



مناسبات دو ستانه بين افغانستان و اتحاد شوروي پيش از پيش تقويت مي يابد

تلگرام تبريکيه از حضور بناغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم پنا سبت سا لگره پنجاه و ششم انقلاب اکتوبر عنواني بناغلي ليونيد بريژنف سر منشي حزب کمو نيست بناغلي نيکو لاي پود گور ني صدر هيات رئيسه شو راى عالی و بناغلي الکسى کا سيگين صدراعظم اتحاد جماهير شو روى سو سيا ليستي به مسکو مخابره شده است. درين تلگرام بنا غلي محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم ضمن تقديم تبريکات صميمانه خود، مردم و حکومت دولت جمهورى افغانستان به زعما و حکومت و مردم دولت دوست و همسايه ما اتحاد شو روى به منا سبت جشن پنجاه و ششم انقلاب کبير اکتو بر تذکر داده اند که : به نيکويي ملاحظه مي نمايند مناسبات دو ستانه و همکارى هاى ثمر بخشى که بر اساس حسن نيت و احترام و اعتماد متقابل و همسايگى نيک بين دو کشور موجود بوده پيش از پيش تقويت مي يابد و بهترين آرزو هاى خود را بر اى صحت زعما و اعتلاى مزيد کشور دوست ما اتحاد شوروى ابراز نموده اند.

در پنجاه و ششمين سالگه انقلاب کبير اکتوبر اعضاء بزرگ حکومت جمهورى افغانستان اشتراک



نمودند

سفارت کبرای اتحاد جماهير شوروى سو سيا ليستي در کا پل پنجاه و ششمين سالگه انقلاب کبير اکتوبر را شام چار شنبه ۱۶ عقرب ضمن ضيافتى در آن سفارت جشن گرفت. درين دعوت دكتور محمد حسن شرق معاون صدارت، بنا غلي محمدنعميم، بعضى از اعضاء کابينه، صاحب منصبان ارشد و مامورين عاليرتبه کشورى، اعضاء انجمن دوستى افغانى و شوروى و هيات هاى کور ديپلو ماتيك مقيم کابل باخانم هاى شان اشتراک ورزيده بودند.

بناغلي محمدنعميم هنگامیکه جشن انقلاب اتحاد شوروى را به سفير کبير آنکشور تبريک ميگويد

روز نامه هاى مرکز در شما ره هاى ۱۶ عقرب شان با چاپ فوتو هاى ولاديمير ايليچ لينن مؤسس رژيم نوين اتحاد شو روى و بنا غلي نيکولاي پود گور ني صدر هيات رئيسه شوراي عالی آنکشور و نشر سر مقاله ها و مضامين ازين روز ملي کشور دوست و همسايه ما استقبال نموده اند.

روز نامه ها در سر مقاله هاى شان ضمن تذکر از روابط دوستانه و عنعنوى بين دو کشور افغان و شوروى سالگه انقلاب اکتوبر را به مردم همسايه و دوست ما تبريک گفته موفقيت هاى بيشتر آنکشور را در انکشاف تکنالوجى و دوام دوستى بي شائبه و همکارى هاى متقابل فرهنگى و اقتصادى مملکتين آرزو نموده اند. راديو افغانستان نيز به اين مناسبت پروگرام خاصى نشر نمود.

بمناسبت روز انقلاب اکتوبر



نيکو لاي پود گورنى صدر هيات رئيسه شوراي عالی اتحاد شوروى



ولاديمير ايليچ لينن مؤسس و بنيان گذار رژيم جديد اتحاد جماهير شوروى



هزار نفر به سه‌میه حجاج

افزوده شد

چون تعداد مراجه‌نیکه میخواستند از راه خشکه برای ادای فریضه حج بیت‌الله شریف بروند زیاد تر از سهمیه داده شده میباشند و از طرفی هم اوامر فوق العاده واستثنائی داده نمیشود.

بنامعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان نظر به علاقه خاصی که به اجرای اموردینی دارند بوزارت عدلیه هدایت دادند تا جهت رفع سرگردانی مراجه‌ین علاوه از سهمیه داده شده به تمام ولایات کشور به تعداد یک هزار نفر دیگر هم اجازه بدهند تا بر اساس قرعه از راه زمینی برای ادای فریضه حج عازم بیت‌الله شریف گردند.

معاون صدارت و اعضای کابینه

دولت رئیس او صدر اعظم ته‌آه پښتنو

اوبلوخو سره دسرستی دفرانسوی کمیته دسبازکی اوسننی پیغام

دافغانستان دولت رئیس بنامعلی محمد داؤد له پښتنو او بلوڅو خلکو سره دسرستی دفرانسوی کمیته په نامه اودخان په نامه اجازه غواړم په افغانستان کی دجمهوریت دپښتو او بلوڅو خلکو دحقه داعیسی خخه ستا سی ددایمی او زپورو ملا تپ په نسبت خپلی دزړه له کومی مبارکی اعلام کړم .

له پښتنو او بلوڅو خلکو سره دسرستی فرانسوی کمیته ۱۹۷۳

کال په اکتوبر کی په پاریس کی دیوی دلی لیبرا لو منور پښو لهخوا خپلواکی، طبیعی آزادی، او ددی د خود ارادیت حق ته در سیدو دپاره چه دتصرف وړندی دپښتنو او بلوڅو خلکو دحقه مجا دلی د ملا تپ دپاره جوړه شو یده.

زمونږ کمیته دپښتنو نستان دملی سوال په باب دافغان جمهوریت له دریغ خخه خپل پوره ملا تپ خر گندوی او په پاکستان کی دملی عوامی گوند دبی شمیره مشرانو او طرف دارانو بندی کیدل او د

بوخی سرکوبی هغه سیاست چه په بلوچستان کی غوره شو یندی او ددغه سیاست په نتیجه کی به دغه سیمه په یوه نوی بنگله دیش بدله کړی محکو موی.

دو دو سلا مونیو په خیر گندولو سره دافغان جمهوریت ته تو دمننیت ژوندی دی وی دملی آزادی او حق خود ارادیت دپاره د پښتو او بلوڅو خلکو مجا دله.

سکرتر ژبی وینو

نمایش باله هنرمندان جمهوریت اتحادی المان را تماشا کردند



جمهوریت اتحادی المان در کابل ضمن بیانیه از روابط حسنه ای که بین دو کشور از قدیم وجود دارد یادآوری کرده گفت این گروه هنری دو مین گروهی است که به افغانستان مسافرت کرده‌اند.

وی نسبت مساعده ساختن زمینه نمایش هنر مندان جمهوریت اتحادی المان در کابل از بنامعلی و زیر اطلاعات و کلتور اظهار تشکر کرد. در ختم نمایش پوهاند نوین دسته های گل به هنر مندان جمهوریت اتحادی المان اهدا نمود.

اتحادی المان باسناد دو ستی بی شایبه نه تنها شناسایی رژیم جمهوری افغانستان را اعلام کرد بلکه هر نوع همکاری خود را برای سهمگیری در پروژه های انکشافی وعده داد.

پوهاند نوین اظهار امید کرد در چوکات پروژه های انکشافی جمهوری افغانستان همکاری های اقتصادی، تخنیکي، فرهنگی و کلتوری جمهوری اتحادی المان بیش از پیش تقویه یابد. سپس هاقمن هدر ف سفیر کبیر

این نمایش نه تنها ممثل روابط کلتوری و فرهنگی بین جمهوریت افغانستان و جمهوریت اتحادی المان است بلکه مظهر آن دو ستی عنعنوی میباشند که بین هر دو کشور از زمان مسافرت اولین هیات المانی در سال ۱۹۱۶ رو به انکشاف و توسعه بوده است.

پوهاند نوین افزود در طول بیش از ۵۷ سال همکاری مفید بین افغانستان و جمهوریت اتحادی المان روبه انکشاف میباشند. پوهاند نوین افزود هنگام اعلام جمهوریت افغانستان جمهوریت

نمایش گروه باله جمهوریت اتحادی المان که ساعت هشت شام دوشنبه ۲۱ عقرب در کابل نداری دایر گردیده بود برای تماشای آن بدعوت وزارت اطلاعات و کلتور دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، عده از مامورین عالیرتبه لشکری و کشوری کور دیپلوماتیک مقیم کابل باخانم هایشان اشتراک کرده بودند.

پوهاند دکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام افتتاح نمایش هنر مندان جمهوریت اتحادی المان گفت

برای کارگران حقوق

تقاعد داده می شود

برای تامین حیات اجتماعی کارگران موسسات صناعی هدایت داده شده پنج فیصد از بودجه موسسه و سه فیصد از اجرت کارگران وضع و به بانک انتقال شود تا با تزئین شدن فیصد تکانه بحساب ذخیره تقاعد کارگران معامله گردد.

انجنیر محمد هاشم توفیقی رئیس صنایع و وزارت معادن و صنایع دیروز در یک مصاحبه پیرامون لایحه تقاعد کارگران گفت تقاعد کارگران موسسات صنعتی کشور یک حقیقت است که تطبیق آن در زیم گذشته برای پنجاه سال آینده تصور شده نمیتوانست، اما دولت جمهوری این حقیقت را درک نموده و آنرا عملی ساخت.

وی گفت منبعد گفته میتوانیم که ما در افغانستان کارگر داریم و به نیروی ایشان اتکاء خواهیم کرد.

انجنیر توفیقی افزود همانطوریکه آینده ماورین دولتی تضمین گردیده و ماورین میتواند بعد از یک سن معین که قوای جسمانی و دهانی شان به تحلیل میرسد به تقاعد سوق میشوند همین قسم برای کارگران صنعتی کشور نیز معاش تقاعد تادیه میشود تا کارگر در ایام تقاعد خود آبرو مندانه حیات بسر برد.

پارسا و مسجد نه گنبد ه شه هوریه حج پیاده بازدید نمود.

وزیر اطلاعات و کلتور در مورد حفظ و ترمیم اساسی گنبد های حرم مطهر به خاقانقاه و سایر قسمت های عمارت روضه مبارک که ترمیم عاجل را ایجاب میکند و همچنین مسجد نه گنبد و مسجد خواججه پارسا به دوکتور زمریالی طرز مدیریت عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور و ماورین مربوط هدایت داد.

پوهاند نوین پریروز در راه عزیمت به بلخ حین مواصت به شهر ایبک در اجتماع مردم و لایت سمنگان در کلوپ بنار والی آنجا تمنیات نیک رهبر بزرگ مابناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را به آنها ابلاغ نموده اظهار داشت « هدف نظام نوین تامین رفاه و آسایش مردم است.»

وی گفت در هر موقفیکه قرار داریم باید در تحکیم نظام جمهوری که غایب آن از تقاعد کشور بوده و زندگی قاطبه مردم ما را به نحو بهتر تا همین میکنند صداقت و فعالانه سهم گرفته و خود را در جریان حیات ملی خویش قرار بدیم.

داکتر محمد حسن

شرق از امور ساختمانی

شفاخانه جدید اردو

دیدن کرد

داکتر محمد حسن شرق معاون صدارت از امور ساختمانی شفاخانه چهار صد بستر اردو و ملحقات آن دیدن نموده و از پیشرفت و تنظیم کار آن از کارکنان داخلی و سر انجنیر خارجی اظهار خرسندی نمودند. این شفاخانه بکمک اتحاد جماهیر شوروی در وزیر اکبر خان مینه ساخته میشود.

دکتوران و کارکنان لبراتور هاسر یضمان را

هفته یکروز مجانی معاینه و تداوی میکنند

مجلس عالی وزراء طبق پیشنهاد وزارت سحیه در جلسه دیروز خود فیصله کرد که دکتوران کلینیک و کارکنان لبراتور هاسر یضمان تامین امداد عالی خدمت گذاری به مردم و ایفای واجیب و مکلفیت های شان در هفته یک روز بصورت مجانی به معاینه و تداوی برسازند.

مصوبه مجلس وزراء حاکیست که تمام دکتوران کلینیک و کارکنان لبراتور هاسر یضمان معاینه خانه شخصی دارند مکلف اند در هفته یکروز مجانی به معالجه و معاینه مر یضمان میادرت و رزند.

دکتوران پارا کلینیک و دکتور کلینیک که بیول شخصی تحصیل کرده اند از این امر مستثنی اند.

هدف نظام نوین تامین رفاه و آسایش

مردم است

بنا سبت ختم کار حفاظت بودای ۳۵ متره و مقاره های همجوار آن ترتیب یافته بود.

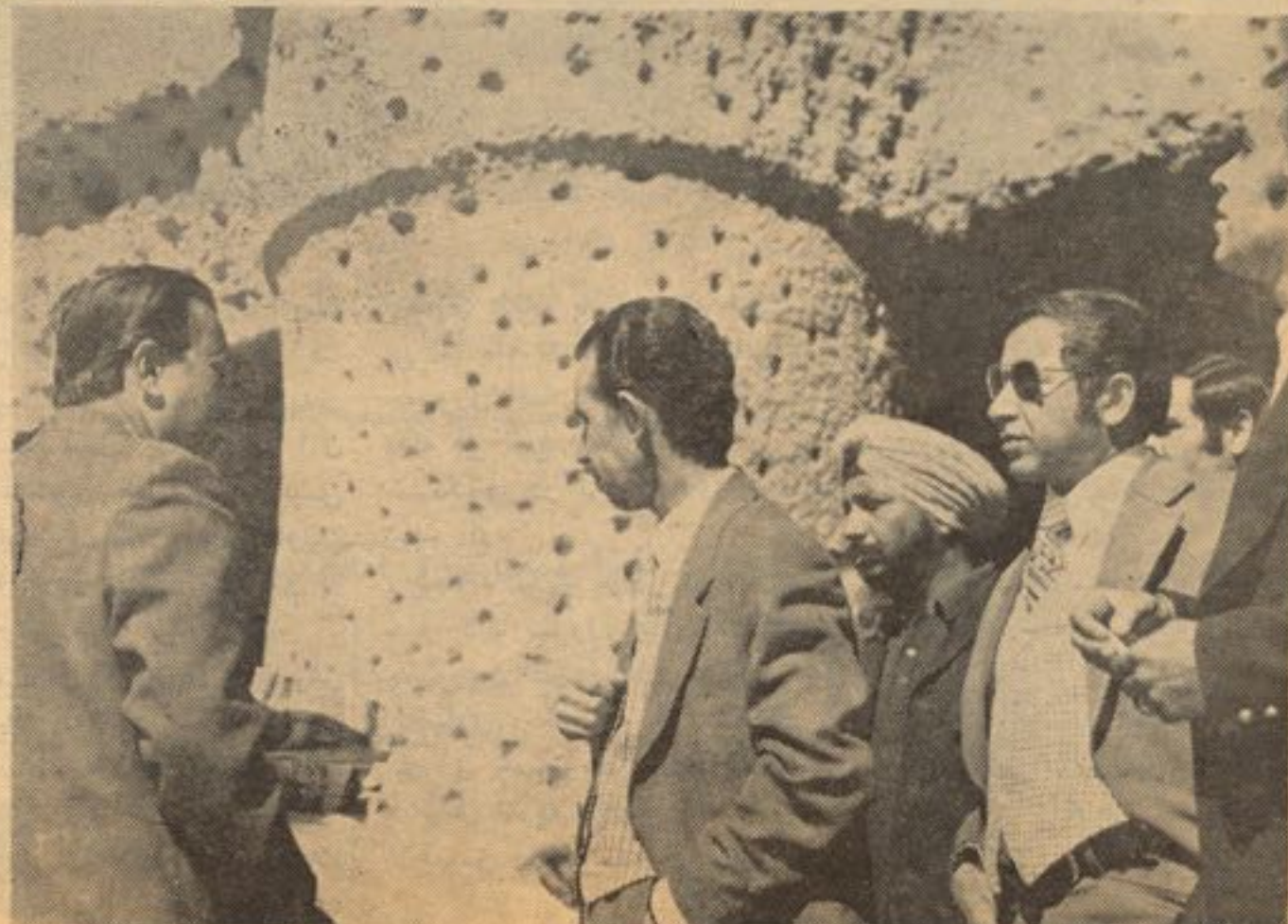
وزیر اطلاعات و کلتور زحمت کشی متخصصین هندی را در ترمیم بودا که بشکل اصلی آن صورت گرفته و از جمله آثار باستانی و گنجینه قیمتی کشور میباشد قابل قدر خواند.

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ضمن بازدید از مزار شریف در آرا مگاه مطهر حضرت ماه ولایتآب برای تاملی و سعادت مردم افغانستان تحت قیادت رهبر بزرگ ملی بنا غلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور که از ساحه های باستانی ولایت با میان بازدید بعمل آورد بعد از ادای نماز جمعه در شهر بامیان در اجتماع عده کثیری از مردم راجع به مزایای نظام جمهوری و افغانستان مطالبی ابراز نمود.

پوهاند نوین با اشاره به این گفته رهبر بزرگ ما بناغلی محمد داؤد که جمهوری افغانستان باروحیه حقیقی اسلام موافق است، گفتار خود را ادامه داده رژیم جمهوری را متضمن سعادت همگانی خواند.

طبق یک خبر دیگر پوهاند نوین در آنجا در محفلی اشتراک نمود که



بناغلی پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور از کار ترمیم بودای ۳۵ متری در بامیان دیدن می نماید

نفت عامل عمده در راه احقاق حقوق عرب ها

جنگ چارم عرب ها واسرا ئیل گذشته از همه نتایج نیک و بدی که برای عرب ها داشت یکی از ثمره عمده آن امنیت که بالاخره نفت درین جنگ بحیث یك وسیله موثر فشار بر کشور های غربی قرار گرفت و این ماده سیاه، سیاست بسیاری از کشور های اروپای غربی را به نفع عرب ها تغییر داد.

برای اولین بار در تاریخ معاصر اجتماع بزرگی از کشور های نفت خیز عربی در کویت تشکیل گردید و درین جلسه بود که عرب ها تهدیدی را که از نگاه نفت متوجه کشور های غربی ساخته بودند عمل کردند و در باره کا هش نفت به ممالک طرفدار اسرائیل برای اولین بار سندی را امضاء نمودند و متعاقب آن عده زیادی از کشور های نفت خیز عربی صدور نفت خود را به امریکا، هالیند و کانادا قطع کردند به این صورت عملاً دیده شد که حوادث تند مانند جنگ چارم عرب ها و هیجانی که از آن در کشور های عربی پدید آمده بود مصالح اقتصادی را تحت شعاع قرار داد و عرب ها را برای یك تصمیم واحد وادار کرد.

اگرچه وقتی جنگ شروع شد قسمت اعظم نفتی که به کشور های غربی و از جمله ایالات متحده امریکا میرفت با قطع پایب لاین در سوریه و لبنان متوقف گردید و از همان آغاز جنگ خطر کمبود نفت در دول غربی احساس میگردد. معذالك کنفرانس اول و دوم عرب ها درباره نفت، جهان غرب را تکان داد.

طوری که ناظران سیاسی اظهار عقیده کرده اند قطع صدور نفت از طرف کشور های عربی به ایالات متحده امریکا اگرچه تاثیر فوری بر ذخایر نفت و میزان مصرف آن کشور ندارد معذالك این آله فشار از نگاه روانی بر همه خانواده های امریکایی موثر افتاده است و پس ازین تصمیم دول عربی بود که امریکا به فعالیت های بیشتری در جهت استقرار صلح در

شرق میانه دست زد و همکاری خود را درین باره باشو روی بیشتر ساخت چنانکه سفر کیسنجر به شرق میانه و مو فقیهت نسبی آن در راه تامین صلح نتایج واضحی از تاثیر قطع صدور نفت می تواند محسوب گردد. وقتی عرب ها راجع به نفت بحیث یك سلاح موثر صحبت میکردند و در کنفرانس های کویت پیرامون آن بحث می نمودند بخوبی میدانستند که نفت حربه موثری علیه «مصرف» آن در امریکا نیست ولی فشار آن بر دول اروپای غربی فوق العاده زیاد است و ازین راه پایگاه های امریکایی به کمبود نفت مواجه میشود.

برخی از اقتصاد دان های لندن عقیده دارند اگرچه حربه نفت علیه

بعلاوه امریکا از اندو نیزیا و ایران نیز نفت وارد میکند. با آنچه گفته گرد و واردات نفت امریکا از کشور های عربی خیلی ناچیز است ولی وقتی کانادا صدور نفت خود را به امریکا قطع میکند کمبود نفت بصورت خیلی کم در امریکا محسوس میشود. اگرچه امریکا در حال حاضر با ذخایری که دارد هنوز از نگاه نفت با مشکل بر نخورده است ولی باید برای آینده تدابیری اتخاذ کند.

تأهش مصرف نفت :

امریکا از چند سال با ينظر ف مخصوصاً از وقتی که همه درب های صلح در شرق میانه بسته شد و عرب ها مساله نفت را بحیث یك وسیله فشار



«مصرف» آن موثر نمی باشد ولی بصورت قطع حربه خطر ناکی علیه «سرمایه» امریکا محسوب میشود.

امریکا از کشور های عربی چه مقدار نفت وارد می کند :

امریکا از جمله تقریباً ۱۶ میلیون بیرل نفتی که روزانه مصرف میکند ۵ میلیون ۹۷۰۰ بیرل آن را از خارج وارد میکند ۱۰ میلیون بیرل آن در داخل کشور تهیه میگردد.

ایالات متحده ازین جمله تقریباً شش میلیون بیرل واردات نفت از کانادا یکنیم میلیون بیرل از امریکا ی لاتین ۱۷ میلیون بیرل و یك مقدار هم از نایجیریا وارد میکند. مقدار واردات نفت از کشور های عربی جمعاً به ۱۲ میلیون بیرل در روز میرسد از آن جمله ۱۱۶ هزار بیرل از لیبیا، ۱۵۰ هزار بیرل از الجزایر و بقیه قریب ۹۳۸ هزار بیرل از کشور های خلیج فارس سوریه عربستان سعودی و مصر می باشد

مبلغ در حدود ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کند.

در جمله سایر فعالیت های که باین سرما به گذاری صورت میگردد استخراج نفت در الاسکا و سنگوازه نیز شامل می باشد.

ذخایر نفت سنگوازه معادل ۶۰۰ میلیارد بیرل بر آورده شده که تقریباً ۸۰ میلیارد بیرل آن قابل بهره برداری است.

وقتی ما گفتیم که حربه نفت علیه «مصرف» در امریکا نیست با شرح بالا ایالات متحده امریکا می تواند از میزان مصرف بکاهد ولی حربه نفت سلاح عمده بی علیه «سرمایه» امریکا است زیرا امریکا ناگزیر است. برای کمبود نفت و جبران آن از راه تولید بیشتر به سرمایه گذاری زیادی اقدام کند. این مقدار پول از دوران تجارت صدور خواهد ماند و این امر در اقتصاد عمری امریکا تاثیر منفی خواهد داشت

نفت به حیث یك عامل سیاسی :

فیصله نامه ۹۴ عضو بازار مشترك در حمایت از عرب هادر واقع نخستین پیروزی مشهور حربه نفت به سود کشور های عربی بود.

چنانکه در آغاز گفتیم کا هش صدور نفت کشور های غربی را سخت دچار وحشت ساخته است مخصوصاً اینکه این کاهش در هنگام زمستان که میزان مصرف نفت بلند میرود آغاز شده است. چون دول اروپایی از آغاز جنگ میدانستند که نفت حتماً وسیله برای فشار بکار می رود از آن رو بر خلاف سال ۱۹۶۷ در قبال جنگ چارم بیطرفی خود را حفظ کردند و حتی اقداماتی به سود عرب ها نیز بعمل آوردند که از آن جمله می توان اخطار المان غربی به امریکا در مورد حمل سلاح به اسرائیل از پایگاه های امریکایی در المان و همچنان تصمیم دولت انگلستان را در مورد تحریم حمل سلاح به اسرائیل درین سلسله به حساب آورد. از جمله

مطرح کردند خطر قطع نفت را احساس میکرد بهمین نسبت به سلسله اقدامات موثری حتی قبل از جنگ چارم عرب ها و اسرائیل دست زده کیسی وزیر اقتصاد امریکا قبل از جنگ گفت که تنها مصارف عراده جات روزانه ۸ میلیون بیرل نفت است. این رقم در واقع نصف نفتی است که در کشور امریکا به مصرف میرسد. بموجب بررسی های که بعمل آمده اگر در امریکا بجای موثر های بزرگ امریکایی از موثر های کوچک و کم مصرف اروپایی استفاده شود میزان مصرف نفت روزانه به ۲ میلیون بیرل کاهش می یابد.

سرمایه گذاری :

راه دیگر بلند بردن میزان تولید نفت در امریکا است که باید در آینده عمل شود ولی این کار مستلزم فعالیت های بسیار و سرمایه گذاری خیلی زیاد می باشد. بقراریش بینی های که بعمل آمده ایالات متحده برای رفع کمبود انرژی باید در ده سال آینده

ژوندون

شماره ۳۵ شنبه ۲۶ عقرب ۱۳۵۲ برابر با ۲۲ شوال المکرم مطابق ۱۷ نوامبر ۱۹۷۳

ريفورم در زمينه مسايل اجتماعي

باتغيير سيستم اقتصادي، تغيرات محسوسه در روينا نيز پديد مي آيد و تمام موسسات اجتماعي اعم از معارف، فرهنگ، کلتور، سياست و غيره با اقتصاد مناسب و توافق حاصل مي نمايد. شيوه و مسير آموزشي و تعليمي معارف عوض ميشود و مسايل کلتوري و فرهنگي در جهت ديگر راه مي يابد.

ولي اين تغيرات روينايسي کاملاً خود بخودي نبوده موسسات و اشخاص در انکشاف و تکامل مثبت آن نقش اگرا هي را بازي ميکنند. از طرف ديگر و قتي سيستم اقتصادي عوض ميشود موسسات فرهنگي، معارف و غيره استقلال نسبي خود را حفظ مينمايد. همچنانکه در پايي کلتوري نژادگري رفته، تنظيم و انکشاف و ظايف ثقافتي از يکطرف و حفظ ميراث فرهنگي از جانب ديگر دو جهت تغيير و استقلال را نشان ميدهد. پس مناسبت اقتصادي با فرهنگ و ساير موضوعات اجتماعي کاملاً مشهور است.

بايد متذکر شد که مساعد ساختن ذهنيت عامه براي قبول و پذيرش تحولات که در ساحات مختلف حياتي رونما ميگردد، از جمله وظايف اساسي يك مرجع خاص ميباشد تا افکار مردم در يك جهت مثبت رشد و انکشاف يابد. ولي همگامي مردم و افراد يك اجتماع نيز بنوبه خود در تکامل بخشيدن ذهنيت ها رول قاطعي دارد.

با استقرار رژيم نوين جمهوري در کشور، همانطوریکه ريفورم هاي بنيادي در اقتصاد رونما ميگردد، در بخش هاي ديگر اجتماعي نيز اين ريفورم بوجود مي آيد. مادر دوران کوتاه برقراري رژيم جديد شاهد تحولات در بخش هاي مختلف اجتماعي هستيم. شيوه نشرات تغيير کرده در زمينه مسايل کلتوري و ثقافتي تصايم جديدي اتخاذ گردیده و پايه هاي اولي انکشاف يك مطبوعات سليم گذاشته شده است.

حال وظيفه منورين نو يسندها نو هنرمندان است تا در تطبيق و عملي ساختن هر چه بيشتر اين تجاوز زحمت گمارند.

در زمينه معارف ريفورم هاي بوجود آمده در قسمت کتب تعليمي و آموزشي تجديد نظر هاي صورت گرفته است.

معارف که در کشورمان در روشن ساختن افکار جوانان و افشار مختلف جامعه نقش ارزنده دارد با شيوه هاي جديد تعليمي و آموزشي خواهد توانست در تسريع تکامل تاريخ، مثبت و ثمر بخش واقع گردد.

همچنان مبارزه عليه مفاسد اداري و بروکراسي که در رژيم گذشته سد بيشرفت امور گردیده بود نيز امکان انکشاف و رشد همه جانبه رازر ساحات مختلف ميسر ساخته و مجال تنفس بيشتر در امور اداري ميسر ميگردد.

با ارتقا و مناسبيتي که ميان اقتصاد و ساير پديده هاي اجتماعي موجود است، حرکت و تکامل بطي اقتصادي و اجتماعي را عدم موجوديت يك پايي اقتصادي و اجتماعي بوجود مي آورد.

ولي موجوديت يك مضي مثبت راه هاي ارتقا را در جهت که همگان بان نياز مندي دارد فراهم مينمايد.

ما يقين کامل داريم که تمام مردم و طبقات مختلفه کشور ما در تطبيق و عملي ساختن سلسله اقداماتي که از طرف مراجع و موسسات مختلف تجويز ميگردد قدم هاي بلندي خواهند برداشت و براي ارتقا و عمران کشور از هيچگونه مساعي دريغ نخواهند ورزید.

صرف تحولات انقلابي
واقعي کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملي خود يشر ا تحکيم
نمايد و با اطمینان بياري
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقي اقتصادي
و اجتماعي گام نهد.

محمد داؤد

رئيس دولت و صدراعظم افغانستان

نامه به مدير

محترم مدير ژوندون:

از دير زما نيست رفت و آمد در منطقه بالايي مېتاب قلعه، يعني دشت بر چي مردم را به مشکلات زيادي دچار ساخته است بطوریکه سړک آن از حصه پل سوخته کوته سنگي الي نزديکي مېتاب قلعه اسفلت شده و بعد از آن نيم کار مانده در هر زما ن چه زمستان باشد چه تابستان غا برين رابه مشکلات موا چه ميسازد بقسمي که در زمستان

از دسيت گل ولاي آن، و در تابستان زما نيکه موتري تير شود از گردو خاک آن همه به تکليف شده و از اين نا حيه رنج مي برند. طبيعت که گرد و غبار به صحت انسان لطفه بزرگي وارد ساخته و در معرض خطر قرار ميدهد.

ديگر آنکه تعداد نفوس آنجا از بسياري مناطق شسر زياد بوده و سر ويس هاي آن بغاصله هاي طو لاني که گاهي نيم ساعت و اضافه تر از آنرا در بر ميگيرد، که از کوته سنگي بطرف دشت بر چي ويا از دشت

بر چي بطرف کوته سنگي هر کت ميکنند و اکثراً اوقات ديده شده که همين سرويس ها در نصف راه خراب شده و همسر نشينانرا سر گردان ساخته و بر علاوه وقت آنها را تلف کرده است پس چه ميشود درين حصه مسئولين امور فکري کرده از اتلاف وقت عابرين آن منطقه و ضرري که به آنها عايد ميشود جلو گيري نوده مشکلات شا ترا مرفوع سازند.

با احترام . م. ع. پناه



ژوندون مجله خا نوا ده ها

ژوندون هر هفته با مطالب

نو و خواندني راپور تاژ ها

و مضامين علمي و هنري

منتشر ميشود.

با خواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خود

بيفزائيد.

اشتراک ژوندون در شش

ماه دوم سال بنفع شما

است



از: غولی خطیبی

پیروی از احکام دین اسلام زندگیست

واخلاص و عقیده داشته باشند باین کتاب (قرآن) پست خوار و ذلیل میدارد گروهی را که برخلاف اوامر آن کردار داشته باشند . چیزیکه امروز بدان اشد ضرورت است تعمیل او امر و نواهی قرآن است . چه تجربه واضح ساخته در هر محیط و جامعه که پیروی احکام قرآنی معمول قرار داده باشد دارای راحت، عزت نیکو می و ترقی گردیده است زیرا کاملترین قوانین که ابتدایه قابل تعمیل است همانا احکام دین اسلام است و پس زیرا آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) بوضاحت از تکمیل جمیع امور مادی و معنوی مرده میدهد اگر چیزی از لوازم حیات و معاش نمانده میباشد باین نوید سرفراز نمیشدیم . لذا پیروی از احکام دین اسلام بما نشان خواهد داد که اصول اسلامی چه قدر متین و خلل ناپذیر بوده و زندگی دنیوی و اخروی نسل بشر را تضمین نموده است .

سفر رانمورده اسماً رض نزد آنها حاضر شده اظهار آمادگی هرگونه خدمت و مساعدت را نمود درین اثنا آنها خواستند تا وسایل سفر را بالای شتر بندند مگر ریسمان نیافتند درین وقت اسماً رض نطق (کمر بند) خود را به دو قسمت تقسیم نموده یکی به بازها و دیگری را به جلوشتر بست پیغمبر خدا (ص) گفتند: تو و دولای کمر بند تو در جنت باشید بعد از این حادثه بنام ذات النطاقین مسمی گشت . کفار قریش در پی رسول خدا (ص) و ابوبکر (رض) گشته از وی می پرسیدند، وی در جواب افسران بر معلوماتی میکرد حتی ابوجعل او را چندان لتو کوب نمود که گوشواره اش از گوشش افتاد . ابوقحافه پدر کلاناش در حالت حزن و غصب شده گفت شما را ابوبکر بدراه ساخته با تمام دارای اش فرار نموده است اسماً بوی گفت: چنین نیست بلکه سرمایه زیادی بما گذاشته است پس دستش را در حالیکه از سنگریزه ها مملو بود حرکت داد و آنها گمان کردند که در دستش درهم و دینار موجود است بدین وسیله خاطر خود را آرام و خشم دیگران را خاموش ساخت . حضرت اسماً رض از زمان صباوت به تعالیم و مبادی اسلام پرداخته دانش را از پدرش اخذ و حدیث را از رسول خدا ص شنیده است بناً وی از آن جمله زانانی بحساب می آید که در صدر اسلام حدیث و بسیار روایت نموده علوم اسلامی را نشر کرده اند که کتب مستند احادیثی زیاد را از وی روایت، دانشمندان و فقها اسلامی بسیاری از احکام فقهی و مسائل دینی را از آن استنباط نموده اند .

بقیه در صفحه ۵۹

احکام آنرا هیچ يك از قانون مصالک غیر اسلامی رد نکرده بلکه تأیید میکند و نواهی آنرا نپی منماید . چه زندگی بشر خالی از نقص و ضرر، صحت سقم، غنی، فقر، شرح و حزن نیست و برای هر يك آن دودین اسلام حکمی موجود است پس بر مسلمانان است که به پیروی دین اسلام که ۱۴ قرن در آن نقص و نواقص دیده نشده گرویده شود . بمطالعه و تفسیر قرآن پاک که یکی از وجایب است باید هر مسلمان تمام امورات زندگی خود را با قوانین آن توافق بدهد . حدیث مبارک حضرت خاتم المرسلین (ص) چنین هدایت میدهد (ان الله یرفع بهنا الکتاب اقواماً و یضع به اخری) . یعنی - به تحقیق خداوند تعالی (ج) بلند مرتبه میگرداند و مقام بزرگی را در دنیا و آخرت میدهد کسانی که عمل کنند و تلاوت نمایند

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض)

به اسب شوهرش علفه می آورد، او را آب میداد تا اینکه پدرش بوی شخصی را بحیث معاون و خدمتکار فرستاد . هنگامیکه خد اوند (ج) رسولش را به هجرت مدینه اجازه داد نزد حضرت ابوبکر «رض» به خانه اش رفت و خواست در مورد هجرت صحبت نماید برایش گفت: خانه را خلوت نما و جز من و تو کسی در اینجا نباشد . حضرت ابوبکر رض گفت این دو تن (اسما و عایشه) دخترانم هستند و از اسرار خانه آگاهی دارند . پیغمبر خدا (ج) که میخواستند موضوع هجرت را سری بگویند ولی بحضور آن دو خواهر روی حسن اعتماد این راز را افشا کردند . وقتیکه رسول خدا (ص) و ابوبکر (رض) از مکه برآمدند مدت سه شبانه روز در غار پنهان شدند، کافران مکه در پی یافتن آنها شده از تمام جایها جستجو میکردند . اسماً رض در هر شب با استفاده از تاریکی های سیاه بی در نظر گرفتن کدام خوف و ترس از تاریکی شب دشمنی کفار و موابه شدن خطی به رسول خدا و ابوبکر صدیق رض طعام می آورد . زمانیکه رسول خدا و ابوبکر رض تسداری

تلف حق غیر و بسا اعمال زشت دیگر مبادرت ورزد و باز هم در پیشگاه ذات احدیت قیام نموده «ایک نعبدو و ایک نستعین» گفته در حالیکه بدیگری عبادت و هم از دیگر چشم استعانت داشته باشد اینها همه عبادت نبوده تظاهر محض شمار می آید و هم اگر گوشه نشینی و انزوا اختیار شود و صرف متوجه ریاضت گردد باز هم آنچه را که عبادت نامند بجا نشده وقت تلفی میگردد . بناً اصل عبادت و اطاعت هما نا اعمال و کردار است که روزانه از خداوند (ج) توسط «اهدنا الصراط المستقیم» التجا میمائیم و این اعمال مطابق اخلاق، معیشت، یساکسی و زندگی میباشد . اگر به نظر عمیق و توجه ذیقی دیده شود در تمام دنیا هیچ قانون مکمل تر از قانون و احکام دین مبین اسلام نیست هیچ یک از تفهید و بیسلمانان درس بسرا دری و برابری معاوت و دستگیری ، عدل و انصاف نظافت و پاکی ، علم و عرفان و پرهیز از اعمال ناشایسته و خلاف زندگی انسانی را می آموزد آیه مبارک (ومن یطع الله ورسوله و یخش الله و یقنه فاولئک هم الفائزون) یعنی هر که اطاعت کرد خدا و رسول او را و ترسید از او تعالی و اعمال نیک انجام داد پس از جمله کامیابان و درستکارانند . می آموزد که انسان خدا و رسولی را تابع تاموفق و کامیاب گردد . کسیکه خود را واقعا بنده خدا دانسته - نفس و مال خود را بخدای خویش تسلیم نموده و هیچگاه بدون اجازه خالقش هیچ عملی را انجام ندهد پس معلوم است که انسان کامل و بنده حقیقی میباشد . عبادت و اطاعت آن است که حاصل آن به حیات فردی و اجتماعی مثبت واقع گردند . نه آنکه اصل عبادت را فراموش خاطر ساخته بشیال و بمیل خویش صرف اعمال و فعالیتیکه بر عرف و عادات جریان داشته عبادت و اطاعت دانسته شود و چند لحظه را از وقت خود برای عبادت تخصیص داده و بعد خود را از قید و بند آزاد دانسته برخلاف قانون سماوی به گفتن دروغ و تکذیب ، بد عهدی، خوردن مال حرام، ظلم و تعدی، رشوت ستانی، بندگی نفسی شماره ۳۵



بیاضلی لطیفی

وحدت ملی

نویسنده درام پوهاند پژواک - رژیسمور تواب لطیفی و تمثیل کنندگان محصلین پوهنځی های مختلف پوهنتون کابل محل نمایش ادیتوریم پوهنتون کابل



بیاضلی اسدالله اسعد

بیانات و مبارزات بر علیه این همه دسایس مبارزه کردند. خوشبختانه امروز نظام نوما که ظاهراً بصورت آنی بوجود آمد ولی ریشه های آنرا میتوان در بدو مبارزات وطن خواهانه جستجو کرد. متوجه این دسایس است، بعنوان اولین قدم، نامها و تخلص های قومی و ستمی را از میان برداشت و تلاش هایی برای تامین وحدت ملی که راه نجات مردم است شجاعانه ادامه دارند.

در پوهنتون کابل جوانان با درد نمایشنامه وحدت ملی - را بصحنه گذاشتند، این نمایشنامه یکبار دیگر هم سالها قبل از امروز قرار بود نمایش داده شود، در آنوقت اختلافات قومی ستمی و مذهبی زیاد تر بود و روح هر وطنپرستی را می آزد. متأسفانه چون نشینان آنوقت که هرگونه جنبشی را سرکوب میکردند و هیچ نوع تنویر و تحول را نمی پذیرفتند شدت از نمایش این درام جلو گیری کردند و با تهدید های فراوان محصلین آگاه و وطنپرست را مایوس ساختند.

امروز این نمایشنامه در برابر همه قرار گرفت و کسانی که آنرا دیدند، با کف زدن های پر شور از آن استقبال کردند.

مبارزه کرده اند. منافع کشور های استعماری در مقابل لغتی مشرق زمین و سایر نقاط دنیا وقتی بخوبی برآورده میشود که مردمان آنها در جهل بسر برده گرم زد و خورد های نا آگاهانه بین خود باشند، متأسفانه این پلان شوم استعمار گران مدتی در کشور ما عملی شد و با استفاده از تبلیغات خود و تاریکی اذهان عامه تخم نفاق را بین مردمان کشور ما پاشیدند و درین راه اجیران و معاش بگیران داخلی آنها را پروردن این تخم نفاق سرسختانه کوشیدند و لفظه ای خدمتگزاری را برای باداران خارجی خود فراموش نکردند، و لسی حقیقت همیشه پیروز است و ریا و تظاهر نمیتواند دوام بیاورد، بالاخره هر کشوری راه نجات خود را جستجو میکند و عوامل بد بختی های خود را درک مینماید هر ملتی میتواند قهرمانانی داشته باشد و روشنفکران و وطنپرستی که بفکر علاج این درد ها و نا بسامانی ها بیفتند. در کشور ما هم موج نوینی از روشنفکری در فضای پرازدگت و تاریکی درخشیدن گرفت، جوانان وطنپرستان و اشخاص با درک و با دردی برای تنویر اذهان عامه سر درگف گرفته به نبرد برخاستند، از طریق نوشته ها،

کشور عزیز و باستانی ما افغان نستان که مهد تمدن های درخشانی بوده است فرهنگ غنی داشته و مردمان با احساس این سرزمین آثاری بوجود آورده اند که بیشتر آن روی احساس محبت به این خاک مقدس بوجود آمده است، این کشور کوهستانی سرزمین مردمانی است که بالهجه های متفاوت و اندک تفاوت هایی از نظر رسم و رواج برادر وار در کنار هم زیسته اند و احساس مشترکی آنها را با هم پیوند داده است این احساس مشترک عشق و علاقه بوطن شان بوده است، این احساس توانا بخصوص در مواعلی که وطن در معرض خطر قرار گرفته بخوبی هویدا شده است، دشمنان خاک با شگفتی و حیرت نگاه کرده اند و دیده اند که چگونه قبایل مختلف این سر زمین بخاطر یک هدف مشترک که عبارت از نجات وطن شان می باشد علیه دشمن مشترک خود به یکبار سر خاسته اند، در قرن نژده که کشور ما مورد تاخت و تاز قوای استعمار گر واقع شد تاجک، افغان، هزاره، ازبک، ترکمن، شیعه، سنی و بالاخره تمام عشایر و اقوام برادر وار به ترداد دشمن همت گماشته با قوی ترین نیروی استعماری دنیا



پیغله نصیبه حیدری



کبیر محصل زراعت در نقش سازو خوب درخشید

جان علی نوزاده نقش جوانی را خیلی
ماهرانه تمثیل می نمود.



عبد الظا هر واسعی و حبیب اصلتی
در صحنه از درام وحدت ملی .



نویسنده این نمایشنامه :

درام وحدت ملی را یکی از وطنپرستان
وروشنگران بادرك کشور پوهاند فضل‌دینی
بڑواک نوشته اند. درام احساس عمیق
نویسنده را ورنجی را که او بخاطر ناسیامانی
ها و تفرقه ها می برده است بخوبی نشان
میدهد. من سالها بعد از نوشته شدن این
درام با نویسنده اش آشنا شدم با بهترین
بگویم افتخار شا گردی ویرا در پوهنخی
حقوق و علو مسیاسی کابل حاصل نمود م.
بڑواک را دردی را تم با احساس، آگاه و متفکر.
بڑواک با وجودی که در سالهای اخیر نمیتوانست
از نظر سن و سال جوان جلوه کند، از نظر
همگامی با جنبش های روشن فکری، از نظر
دردی که داشت از نظر جرأت صراحت
و شهامتی که داشت، جوان و با نیرو جلوه
میکرد و روشنفکران جوان با اعتماد خاصی
وبرا در صف خود می پذیرفتند. دوستش
داشتند و از تجربیاتش و آگاهی او استفاده
میکردند. بڑواک معلومات عمیقی در مورد تاریخ
افغانستان دارد و زما نیکه بحیث استاد
بتدریس اشتغال داشت میگویند تا با برخورد
مترقی و تشریح بدون ترس درهای حقیقت را
دربرابر شا گردانش بکشاید.

وحدت ملی نمایش داده شد:
بعد از اینکه بنا علی اسمالله اسعداناسر
پروگرام واسیستان ت . دایرکتور مقدمه ایرا
فراغت کرد. برده ها کنار رفت و تماشاگران
دربرابر صحنه اول قرار گرفتند. صحنه اول
عبارت بود از کوچه ای که چند نفر نشسته
و به قصبه ازن ها و مزنگ، سادو گوش
میدهند.

بنا علی کبیر محصل پوهنخی زراعت
در نقش سادو خیلی موفق بود، این صحنه
درعین حالیکه سخت گوینده بود شکل کمیدی
هم داشت و تما شا گران را بسوجه آورده
بود، گفتار سادو از طرف دو شاگردش
اخترجان و انور جان مردم تأیید میشد،
بناعلو سید اسراهم شفق و سید ابوالشاه
مهرزاد از پوهنخی سیانس نقش های
دوشاگرد سادو را ایفا میکردند که در نقش
خود موفق بودند.

جان آقا خیر خواه محصل زور نالیزم در
در نقش درخشید و همچنان موفق ترین چهره
این درام جان علی «نوزاده» محصل بوسلی



کلمانی که این سه ولگرد رد و بدل میکنند
کمیدی است . کمیدی ای که آدم را بخنده
می اندازد و درلا بالای این خنده ها یک عالم
درد نهفته است .

ادبیات که در نمایشنامه های رادیویی هم
نقش هایی را بازی کرده است با محمد داؤد
«دستگیر» محصل حقوق، و صاحب جان
شکیب از پوهنخی ادبیات، نقش جوان های
بیکاری را بازی میکنند که تیرگی اجتماع
آنها را بطرف جرس و ولگردی کشانده است.
آنها همه در نقش های خود موفق اند.
عبد الظا هر واسعی و حبیب اصلتی
محصلین زور نالیزم و بولی تخنیک در نقش
سایر محصلین که نقش های را بازی
کرده اند عبارتند از:
بقه در صفحه ۶۱



د پیلوم انجنیر غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خویش گفت :

نگفتن و عمل کردن پسندیده تر است از

● پل بزرگی بالای دریای آمود در حصه بندر

حیرتان اعمار میشود

● پلان ۲۵ ساله کابل عملاً تطبیق میگردد



شباغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه

شباغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در مقدمه نخستین کنفرانس مطبوعاتی شان که در تالار رادیو افغانستان دایر شده بود خطاب به خبرنگاران رادیو ، باختر آژانس و جراید گفتند : روز نامه نگاران محترم . امید انیم با شما از کدام ساحه صحبت کنم . آیا وعده دهم که من و رفقای همکارم این همه فرو ریختگی ها و بهره کشی های نامرد می را که برای سالها ادامه داشت بزودی جبران خواهیم کرد ؟ و خلا های را که از نظر همه

همو طنان عزیز ما مخفی نیست پر خواهیم نمود . اگر چنین وعده نی را دهم مثل تعامل سابقه تلقی خواهد شد که وعده و وعید ها بر طمطراق بروز نامه ها نشر میشد و در عمل اثری دیده نمیشد اما اگر وعده پیشرفت کار و جلو گیری از استفا ده جوئی های نا جائز را از بیت المال بدهم حقیقتی است که اشخاص اهل بصیرت از خلال کار چند ماه و عزل و نصب کار کتان وزارت فواید عامه درک خواهند کرد . من به این مقوله معتقدم که (نگفتن و عمل کردن پسندیده تر است از

از طرف وزارت فواید عامه با مو سسه ایکافی تماس گرفته شده است برای دریافت مدارک مالی غرض احداث هر چه زود تر شاهراه مرکزی قسمت شاهراه بین المللی محسوب میشود از طرف وزارت فواید عامه در پرتو نظام جدید جمهوری تلاش ممکنه به خرج داده خواهد شد .

سوال :

در قسمت احداث و اسفلت سړك كاپيسا كابل از طریق عبدالله برج نظر شما چیست . چه از مدت چند سال به اینطرف امور ساختمانی پل عبدالله برج اكمال شده و لسی سړك آن ساخته نشده و مورد استفاده قرار نگرفته است .

جواب :

برای احداث سړك كاپيسا از طریق منطقه باستانی عبدالله برج و بگرام یکسلسله سروی و مطالعه صورت گرفته است طول این سړك از میدان هواپیما بگرام الی عبدالله برج (۱۴) کیلو متر میباشد .

در مسیر این سړك ۲۰ جریب ژوندون

گفتن و عمل نکردن) . امید وارم من و همکارانم بر هبری مدبرانه رئیس محترم دولت و با نیروی کار همو طنان عزیز بتوانیم عملاً خدماتی را به کشور عزیز خود انجام دهیم .

الیه رسیدن به همه امور و رفع همه نابسامانی ها وقت میخواهد بیائید من و رفقایم را همینقدر فرصت دهید که عمل را بیشتر از گفتار

در معرض قضاوت مردم بگذاریم . حالا حاضریم به پرسش های تان پاسخ دهیم .

سوال :

در قسمت احداث و اسفلت سړك هرات كابل از طریق ولایات مرکزی وزارت فواید عامه چه پروگرام دارد؟

جواب :

سړك مرکزی و یا راه مستقیم کابل- هرات از چند ی به اینطرف تحت مطالعه دو است افغانستان است .

پروژه نهایی دوجناح سړك مذکور از کابل الی بامیان و از هرات الی چشت شریف اكمال گردیده در باره اكمال امور ساختمانی قسمت وسطی آن



وزیر فواید عامه با خبرنگاران



بنا غلی فایق در حال بازدید یکی از پروژه ها

کشور ماست از آنجا نیکه در ساحه نزدیک بشهر طوریکه سروی شده است معادن و منابع بزرگ مواد خام صنعتی وجود ندارد و از جانبی منابع آبی روزمینی و زیر زمینی آن محدود است در کابل انکشاف صنایع بزرگ به استثنای صنایع خفیف خوراک و پوشاک موسسات کوچک صنعتی به منظور رفع نیاز مندی های شهر در نظر گرفته نشده است نظریه پلان ۲۵ ساله پایتخت کشور باید بحیث مرکز سیاسی و اداری علمی و فرهنگی تجارتی معاملاتی افغانستان آن طوریکه فعلا هست با در نظر داشت موازین علمی تنظیم گردیده و انکشاف نماید . پلان مطروحه ۲۵ ساله مسائل عمده ساختمانی را در بر میگیرد .

اول تامین مسکن:

هسته اساسی ساختمانی شهر کابل را باید ساختمانهای متنوع از لحاظ تناسب ارتفاع ایجاد میکروورا یونها بوجود آورد حد متوسط پلندی تعمیرات مسکونین (۴) منزل طرح گردیده است .

دوم مسایل آبرسانی:

فعالیت های مربوطه به آبرسانی از سا لپا قبل در کابل جریان دارد اگر چه تاحال سیستم واحد آبرسانی که تمام شهر کابل را در بر بگیرد بوجود نیامده است با آنهم وزارت فواید عامه تلاش می ورزد تا پروژه های آبرسانی را در مرکز و ولایات برای رفع ضرورت مردم عملی سازد .

بقیه در صفحه ۶۰

گفتن و عمل فکر دن

بحیث صدر اعظم کشور ایسای وظیفه می نمودند کار مقداتی پلان ۲۵ ساله نو سازی کابل به همکاری متخصصین افغانی و اتحاد شوروی آغاز گردید .

در مرحله اول يك گروپ صد نفری متخصصان رشته های مختلفه شهر سازی به کابل آمده و مدت سه سال ساحه مربوط شهر را به صورت علمی ودقیق از لحاظ وضع موجوده مسایل هیدرو لوژی تو پو گرافی جیو لوژی امور اقتصادی واجتماعی بعد از جمع آوری مواد لازم یکی مورد مطالعه قرار دادند . از بزرگترین استیتوت های شهر سازی اتحاد شوروی مدت مدیدی مساعی بخرچ داد و پلان عمومی ۲۵ ساله شهر سازی کابل را بصورت علمی وهمه جانبه تهیه نمود . در اخیر سال ۱۳۴۳ این پلان جهت تطبیق به دولت افغانستان سپرده شد .

ولی در ده سال گذشته اشخاص استفاده جو منافع حیثت وآبروی کابل را بازبچه هواوهوس خود قرار دادند .

پلان ۲۵ ساله شهر کابل که به مصرف مساعی زیاد ودر جمله کمک

و در مسیر این سرك ۲۰ جریب زمین ۱۵- باغ ۱۵- دوکان ۵قلعه واقع شده قیمت تخمینى زمین باغ با دو کان وقلعه پنج ملیون افغانی ومصرف ساختمان آن شش ونیم ملیون افغانی را ایجاب میکند .

سوال:

در قسمت احداث يك پل روی دریای آمو در حصه بندر حیرتان که سروی مقدماتی آن قبلا صورت گرفته نظر شما چیست ؟

جواب:

يك سلسله سروی ومطالعه نهائی بمنظور احداث يك پل روی دریای آمو بین وزارت فواید عامه وموسسه تخنوا کسپورت اتحاد شوروی صورت گرفته است متخصص هر دو کشور از مطالعات وسروی پل مذکور که در حصه بندر حیرتان اعمار خواهد شد راپور مفصلی ترتیب نموده اند که بعد از طی مراحل نهائی امور ساختمانی آن آغاز خواهد شد .

سوال:

لطفا در قسمت پلان (۲۵) ساله شهر کابل امور شهر سازی وخانه سازی امور آبرسانی وفعالیت های کانا لیزاسیون معلومات بدید .

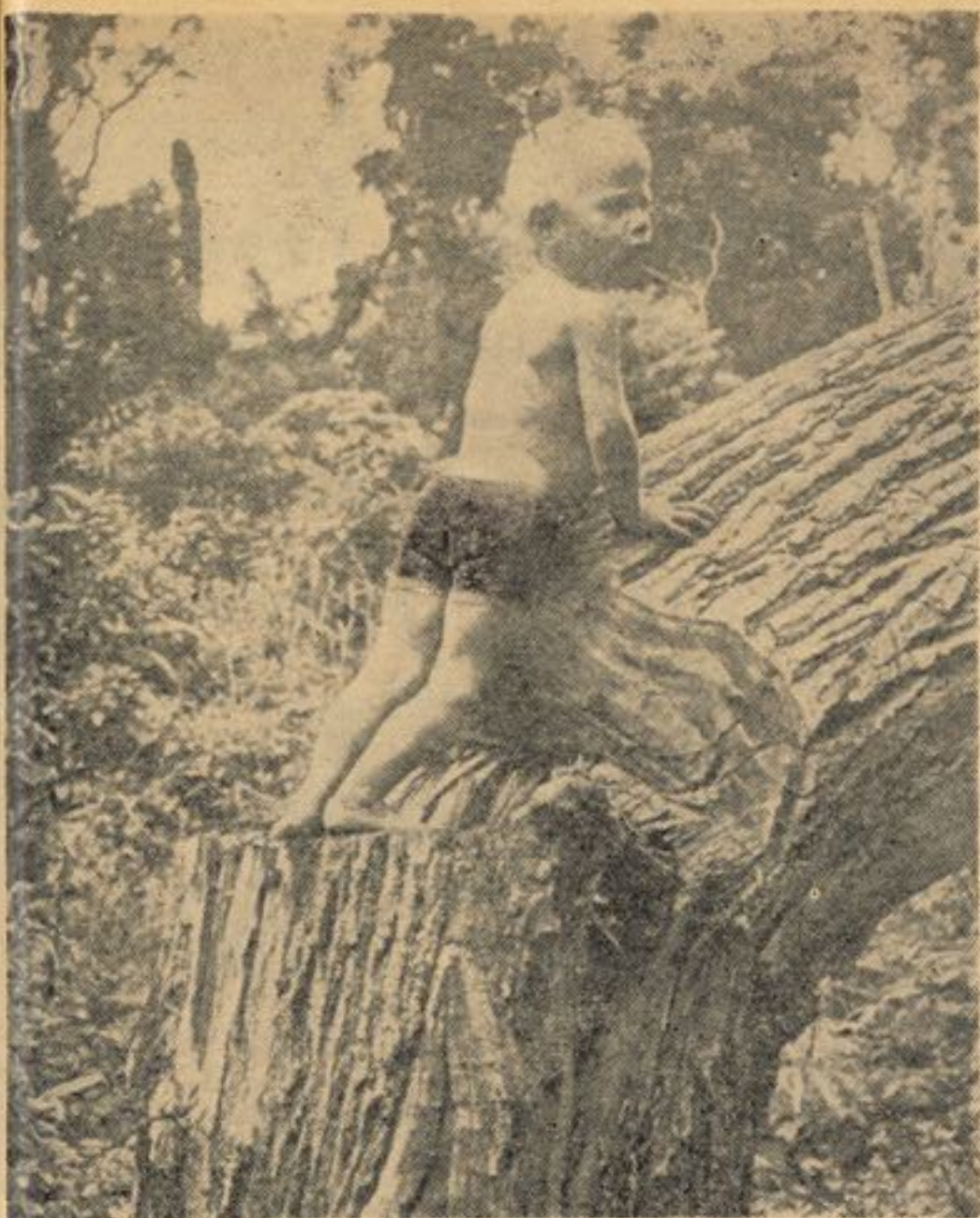
جواب:

(۱۲) سال قبل به اثر توجه زعییم ملی ما که در آنوقت



وزیر فواید عامه از شاهراه کابل - گردیز دیدن می کند

پسر جنگل



انسانهای بدوی اصلا به قاشق ضرورتی احساس نمی‌کردند

کانسولو، يك دهكده كوچك واقع در پا را گوانی، جانی نیست كه انسان انتظار دیدن يك طفل مو طلایی را داشته باشد. باشندگان این دهكده را كه در نزدك سرحد برازیل موقعیت دارد، سرخ پوشان تشكيل میدهد. ولی چنین طفلی بنام ولفگنگ كه هنرگ درین جااست.

پدر و مادر طفل هر دو علمای بشر شناسی هستند و مشغول مطالعه زندگی يك قبیله هندی بنام «گوارانی» میباشند. ولفگنگ به عمر سه سالگی وارد این محل شد و

سه سال اول عمر خود را در ویانا ولندن سپری کرد. ولی وی بدون هیچ اشكالی زندگی نوش را آغاز کرد و بزودی زبان گوارانی را فرا گرفت بطوریکه وی لسان اصلی اش، جرمنی را تقریباً فراموش کرد و گوارانی را از پدر و مادرش خوبتر صحبت میکند. وی كاملاً چون يك طفل هندی زندگی میکند. باید ن

عربان می دود، شب پره و پرنده ها را شكار میکند، بروی خاك میخوابد و غذای هند یها را بشوق می بلعد شبها را ولفگنگ چون اطفال دیگر قبیله، در كلبه ایكه از شاخه

تارزن موطلایی: ولفگنگ در محیط جنگل پاراگونی خود را كاملاً در منزل و ماوای خود حس میکند.

ها و گیاهای خشك پوشیده شده، نمی گذارد. گوارانی ها عقیده دارند سپری میکند. اطفال گوارانی از كه طفل بدنيا «بالغ» بود و می آید تمام آزادیهای بر خور دارند و حرکات ایشان در ایام صباوت والدین هیچگاه بالای ایشان قیود آئینه ای از زندگانی آینده ایشان است



سلطان جنگل بیدار شو كه هنرگ بمیدان جنگ برآمده است زوندون



گر هنرگ هنگام صحبت با اطفال دیگر قبیله در یکی از اطاقهای سقف آن از شاخه ها و گیاه های خشك ساخته میشود.

ولفکنک نظر به اطفال دیگر زود تر بر آشفته میشود و با مارش بسا اطفال دیگر گفتگو و دعوی مینماید. در قسمت سامان بازی باز هم ولفکنک تا اندازه ای اروپا نسی باقی مانده چون گاه گاه بازی با ترا کتور های کوچک گدی های پلاستیکی و غیره را نسبت به بازی با سنگریزه و فلاخن ترجیح میدهند.

ولفکنک بعضا با کاه و تیپ ریکارد در خود را مشغول ساخته، می خواهد آنها را باز و بسته نماید در حالیکه اطفال دیگر به چنین اشیا ابدا دست نمی زنند.

ولی با این هم ذوق ولفکنک بالای اطفال دهکده هم تاثیر کرده چون بعضا ایشان بپادرهاشان میگویند برایشان مجله های رنگه، موتر و ترا کتور و غیره خریداری نمایند مادر ولفکنک پیوسته در فکر سال آینده است که باید ایشان واپس به ویانا، محل سکونت دائمی شان بروند و زندگی شان را در ایا رتمان دو پاره از سر بگیرند. وی کوشش دارد ولفکنک و یانا واپار تمان شانرا فرا موش نکند تا هنگام باز گشت خود را کاملا در محیط بیگا نسه احساس نکند. اما طفل سه ساله ای که به اطفال عریان دیگر در جنگل با تمام آزادی زندگی میکند حرف های مادرش را در مورد زندگی در شهر ویانا چندان جدی نمیگیرد.



با موجودیت خاک نرم به راحت میتوان روی آن به بازی مشغول شد



برگشت به مدنیت، که شاید گر هنبرگ و رفقاییش دقایق را با مجله صرف کنند. یکی از آنها هم هنوز خواندن بلد نیست.



درین قسمت پاراگونی غذا بطریقی تهیه میشود که از طرف خوددنی در اروپا خیلی ها مغایرت دارد و کمی گر هنبرگ چون اطفال دیگر اروپایی مشکل پسند نیست.

اما باز هم ولفکنک را آزاد گذاشته اند. تا هر طوریکه دلش بخواهد وقت خود را بگذرانند ایشان از این که ولفکنک درین سن و سال به خود اعتماد پیدا کرده و تقریبا صاحب شخصیت شده خوش اند. ولفکنک تنها به چشمه که از محل بود و باش شان چند صد متر فاصله دارد رفته غسل می کند و با آب میارد. گوارانی ها به مسایل حفظ لصبه نیز چندان توجه ندارند و اطفال به کرات مریض میشوند یکبار یک مریض مکروبی همه اطفال را به یک تبوع و سر دردی مبتلا ساخت ولی ولفکنک مانند اطفال دیگر دهکده از استراحت ابا ورزید، ولی پس از گرفتن یکمقدار انتی بیو تیک دو روز بعد کاملا صحت یاب شد.

ولفکنک هنوز هم تحت تاثیر روش های «غیر سالم» اروپا پائیس اطفال گوارانی به اشیا از نگاه استفاده از آن ارزش میدهند ولی ولفکنک داشتن و صاحب بودن را دوست دارد، مثلا اطفال دهکده برای فلاخن های شان از چسها تا شش پارچه سنگ نکمید آرند و دایما ازین سنگ ها کار میگیرند. ما درین قسمت هم عقیده نیستند، شماره ۳۵

پچیر و آگام

گوشه دیگری از تاریخ دین

نگارش: نظر محمد عزیز

ساحه پچیر و آگام نظر به شکل جغرافیایی، رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی در وجیولوژیکی مثل هده است.

رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی با نهایت زیبایی درین منطقه جلوه میکند.

صورت ظاهری آبنده:

۱- یک ستوپه مرکزی در داخل محوطه معبد وجود داشت که قسمت ۳ بر ۴ حصه آن تخریب و یا دل آن پاره شده است. و در قسمت شرقی آن به امتداد سطح خارجی ستوپه مرکزی بصورت موازی دو زوا یای دوستوپه که به قسم نوش ظاهر شده معلوم میگردد.

۲- سطح خارجی آن بدون رواقها

بوده و توسط ستون های چسپیده بدیوار به دیواره بخش تقسیم شده است.

۳- موادیکه در ستوپه ها و تزئینات مهندسی بکار رفته مشتمل از سنگ برجال، سنگ دریائی، کوهی و ستوک خام است.

کاوش نمبر (۳) تپه پستی نمبر (۱):

این کاوش در وسط عرض تپه

مذکور در سمت غربی در کلاس دومی صورت گرفته است. از کاوش غیر قانونی کاوشگران این نقطه قابل دقت است قرار نظریه بناغلی دوکتور طرزی باستانشناس جوان افغانی ممکن در حصه کمی از محوطه و بهارا یا یک حجره یا صحن خارجی بوده باشد. کاوش غیر مجازی که بوقوع پیوسته داخل دیوار و تهداب آن از بین رفته و اقسام سرخ مائل به گل سرشونی و گل سبز دانه دار که معمولا پلاستر دومی و اولی دیوارهای بخشهائی میباشد واضح و هویدا گردیده است.

کاوش از مقابل به شکل پروفیل کار شده و یگانه علت از بین رفتن قسمت از دیوار و تهداب همین رویه بوده است.

تپه پستی (ب) و (ج):

این تپه در سمت غربی تپه پستی الف متصل بهم قرار دارند. موقعیت این تپه با پستی الف موئید یک ارتباط نزدیک بین دو معبد عمومی را توسط یک راهروی توضیح و توجیه مینماید.

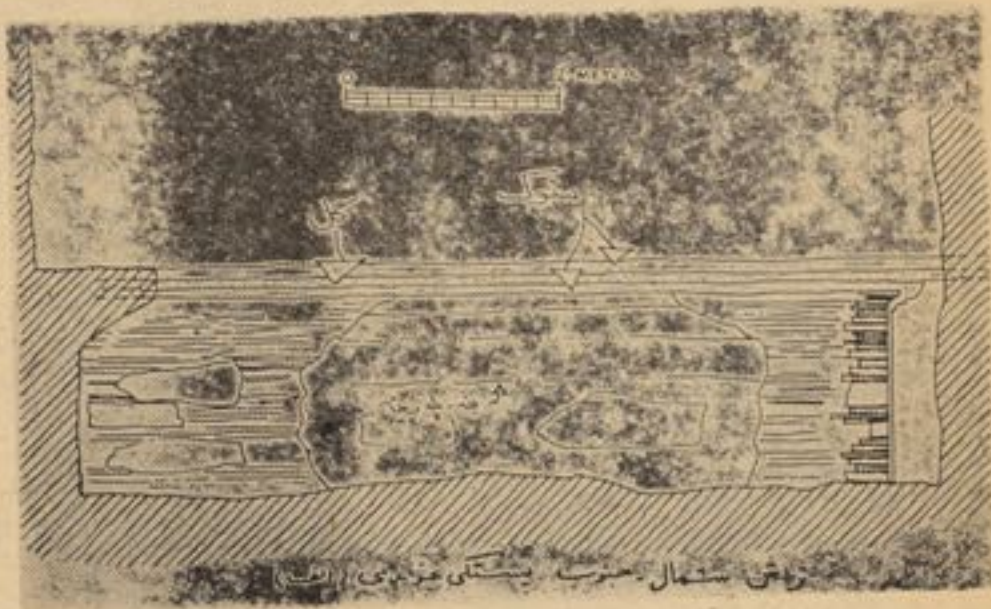
ارتفاع این تپه از پائین سطح اصلی زمین در حدود ۷۰-۸۰ متر تخمین شده است. وضع توپوگرافی این تپه را میتوان به سه کلاس تعیین و تقسیم نمود. چنانچه نظر به خصوصیات طبیعی طولا از سمت شمال به جنوب قرار گرفته و به نقطه

مهم نظارت بین سا نر تپه های پائینتر رقم ارتفاع شده میتواند. از مطالعه هیات سروی و تحقیق حوزه پچیر و آگام این طور استنباط شده که دو نقطه ساختمانی یا معبد با یک دهلیز یا راهرو (کوریدور) ممکن در قسمت این تپه را با هم ارتباط کامل بدهد. چنانچه تپه پستی (ج) مرتفع ترین حصه این سلسله های متصل بهم است و میتوان گفت که شاید معبد بزرگ و یا ستوپه در انتهای سمت جنوبی این تپه موجود باشد که از تباط استرا تیزیک و سوق الجیشی اش نمایانگر سائر محلات و عمران است معابد بودائی در دورادور آن ممکن شده بتواند.

کاوش تپه کوچک انخر کتخ در منطقه پچیر:

این تپه در سمت شمال غرب تپه الف، ب، ج سلسله های متصل بهم پستی قرار دارد به سمت شرقی تپه مذکور دریاچه کم عرض وجود دارد که از دامنه های سپین غر سرچشمه میگردد و بادریای پچیر بالا (علیا) یکجا میشود قرار دارد.

در سمت جنوبی این تپه تپه دیگری است نسبتا بزرگ - ولی این تپه محل قبور مردگان اهالی پچیر قرار گرفته و تا جائیکه هیات به مطالعه آن پرداخته است. دارای کلاس های وسیع بوده که محوطه آنرا میتوان نیز تا حصص تپه انخر کتخ و شیله دریای متذکره رساند و از جمله تپه های میزبه ایست که فعلا در بناز داشت علمی نمیتوان صورت عمل کاوش های علمی اרכیالوجی را بدان تطبیق نمود.



شده افغانستان باستان



تپه های که در جوار خانه های شاه وزیر و باول قرار دارند :

تپه همجوار خانه باول واقع در پیچیر سفلی :

این تپه تقریباً بیضوی بوده و در سمت شمال شرق تپه های پستکی الف - ب - ج قرار دارد و تقریباً در وسط قریه و در غرب دریای پیچیر موقعیت احراز نموده است .

تپه همجوار خانه شاه وزیر واقع در پیچیر سفلی :

این تپه در شمال تپه فوق الذکر قرار گرفته و بصورت تقریباً بیضوی شکل افتاده است در این تپه نیز در سمت جنوبی آن کاوش غیرقانونی صورت گرفته و تقریباً در ۲ بر ۴ حصه این کاوش علائم تهادابها، دیوارها پخته‌ئی و آثار ذغال به مشاهده رسیده و میتوان نیز در این تپه بصورت علمی کاوش نمود. زیرا

صورت ساختمان :

در این تپه بصورت معمول مانند سائر ستوپه‌های زینه ستوپه مرکزی بطرف شمال بوده و در اطراف بسا ستوپه های دیگر بصورت ویران و از هم پاشیده به نظر رسا نیسده میتوانیم چون عمو ما قسمت های فوقانی این ستوپه ها تخریب شده آثاری از آن باقی نیست تا تشکیل یافورم آنرا مشابه به آبدات هده و یا سائر تپه ها نمائیم .

موادیکه در این تپه کار شده عبارت از ستوک تقریباً زرد و پخته ، سنگ برچال و سنگ های کوهی بوده و در بعضی از قسمت های طبقه دوم آثار و توته های سنگ اهکی سفید ناپخته بکار رفته که شاید طبقه دومی مدور باشد .

معمولاً ستوپه ها دارای رواق ها و پایه های چسپیده بدیوار داشت .

که در اوچه اول منحیت قسمت دومی کلاس تپه بوده ولی بعدها توسط زارعین و اهالی قریه مذکور نیز هموار شده است .

۳- حصه بالائی تپه نیز طولاً از سمت جنوب به شمال افتاده است بیضوی بوده و کارشگران غیر مجاز نیز در این تپه به کاوش های بیرحمانه خود نیز ادامه داده اند .

ستره غونئی .

این تپه در شمال غرب و په غونئی و در سمت شمال شرقی زمین های زراعتی و تپه های متذکره پیچیر سفلی قرار دارد مانند دیگر تپه ها نظر به شکل خود طولاً از سمت شمال به جنوب و ارتفاع آن از سطح زمین های زراعتی در حدود ۸۰ متر میباشد .

بقیه در صفحه ۵۵

صفحه ۱۵

مانند سائر تپه ها تاجائیکه هیات موظف سروی خود را بعمل آوردند این تپه قابل حفریات بوده و شاید نتیجه خوبی علمی و تاریخی را ارائه نماید .

وره غونئی :

تپه و ره غونئی در موازی طرف راست مسیر راهرو عمومی اهالی پیچیر و در حدود ۵۰۰ متری شمال شرقی تپه های پستکی و حرمت خیل و قریه پیچیر قرار دارد . ساختمان این تپه به سه بخش عمده تقسیم شده است .

۱- حصه پائین تپه به سمت جنوبی به شکل یک میدان شکل نموده که دهاقین آنجا جهت خرمن کند م آنرا برای خود شان درست نموده اند .

۲- حصه دومی بالائی این تپه نیز هموار بوده و احتمال قوی می رود



عکاسی : محمد ناصر احمدی

پاول گیتی در کجا است



* يك مادر بیچاره يك پسر بلا تکلیف و يك معمای ۴۰ میلیون مارك * از تاریخ ۱۰ جون به اینطرف نواسه تر و تمند ترين مرد جهان بدون آنکه اثری از وی بدست آید ناپدید شده است .

* به احتمال قوی ربا ینده پسر جوان انتظار دریافت مبلغ زیاد پول را دارد * آیا پاول گیتی واقعا در چنگ جنایت کاران افتیده است ؟

اشك از چشمای گایل گیتی مادر پاول میریزد و میگوید : انشا الله به او آسیبی نخواهد رسید . مادر درد رسیده حین يك کنفرانس مطبوعاتی در روم در حالیکه سوکیل مدا فعش در پهلوئی او نشسته باید برای نجات فرزندش ۴۰ میلیون مارك پیر دا زد اما این مبلغ را از کجا بدست می آورد ؟ عروس تر و تمند ترین مرد جهان چیزی در بساط ندارد . و چندی قبل می بایست از منزلی که به کر ایه

گرفته بود کوچ کند زیرا توان پرداخت کرایه آنرا نداشت . تمام موضوع بر سر او دور می زند . پاول گیتی سوم ، گایل گیتی فرزند ۱۷ ساله اش را می ستایند که در دو سال اخیر به تنهایی توانسته زندگی اشرا پیش ببرد و میگوید : (يك جوان سربراه و منظم) اما این جوان سر براه گاهکامی چرس میکشد مخدرات شدید استعمال می کند و در تظاهرات حصه می گیرد . پولیس حتی معتقد است که پاول گیتی ، با سازمان مافیای سیسل نیز رابطه دارد . اینکه آیا پاول يك قربانی این باند شده یا موضوع اختطاف را برای این به کمک دگران چیده تا از پدر کلان پولدار خود پول بیرون بکشد هنوز روشن نشده است مارتینا ساخر با خواهر دلگنگی اش جورا که در ماه های اخیر با پول گیتی یکجا زندگی میکرد می گوید : من مطمئنم که پاول

خواهرهای دو گانگی مارتینا ساخر و جورا که پیش از اختطاف پاول با او یکجا زندگی میکرد می

را اختطاف کرده اند ، دعوت ها حاضر بود و لزومی نه و این درست نیست که بگویم او خودش تمام این جریان را صحنه سازی کرده باشد . پاول جوان همیشه برای پذیرفتن شرکت کند تا دختران جوان سهم داشته باشند چنانچه در تصویر آئین می بینید (پاول از طرف



پاول گیتی سوم (نفر دوم از سمت چپ) در میان رفقایش ژوندون



پاول گیتی سوم تنها در کارگاه نقاشی اش که به سبک روم قدیم آراسته شده دیده میشود . او معشوقه هایش را هم در همینجا می پذیرد



سر زبانها است :
 آیا نواسه بزرگترین میلیاردر جهان
 به راستی اختطاف شده یا اینکه
 خودش خواسته چنین نقشی را
 بازی کند تا کمبود مای خود را
 بدینوسیله مرفوع سازد ؟
 مادرش گایل گیتی بهر حال
 کاملا مطمئن است که پسرش را
 اختطاف کرده اند و میگویند: یکی
 از اختطاف کنندگان بسوی تیلیفون
 کرده است .
 و وقتی گایل از او پرسیده که از
 کجا می داند پسرش هنوز در قید

نشود که سیل دالر سرازیر خواهد
 شد نه بهیچوجه ! من باید پولی را
 که به آن ضرورت دارم به زحمت
 بازو به کف آورم من نقاشی می
 کنم زنجیر و حلقه انگشتر مسی
 سازم یا خیاطی میکنم و اگر این
 کارها کفاف ما یحتاجم را ننماید
 ناچارم به کار دیگری بیندیشم پازل
 متعاقب بر گزاری این نمایشگاه در
 روم مفقود الاثر گردید و تا امروز
 کسی نمیداند او زنده است یا مرده
 افواهاات مختلفی پس از ۱۰ جو لای
 که تاریخ غیبت از بشمار می رود

چپ نفر دوم) این جو ان که پیش
 از وقت به سن بلوغ با گذاشته
 بادوستان سیاه پوست خود در کار
 گاه نقاشی اش سرگرم میباشد
 این تصور درست چند روز پیش
 از غایب شدن پاول بر داشته شده
 گیتی جوان موها یسرا کوتاه کرده
 میگفت: حالا که هر مامور مالیات
 موهای سر شرا دراز می گذارد ،
 دیگر گذاشتن موی نه لطفی دارد و
 نه جلب توجه می کند پاول گیتی



پاول اول پدر کلان ثروتمند پاول سوم میگویند:

تنها در کار گاه نقاشی اش که
 بسبب رومی ارانته است دیده می
 شود او درین کار گاه نقاشی میکرد
 و با ساختن مجسمه های پول در
 آورده امرار حیات مینمود و علاوه
 در همین اتاق آشنایان و معشوقه
 های خود را می دید و پاول بساب
 داندان دختران جوان بود .

پاول گیتی سوم در کجا است ؟

پاول گیتی ۱۷ ساله و قتی
 نمایشگاه آثار نقاشی خود را افتتاح
 می کرد ضمن ایراد بیانیهای در برابر
 خبر نگاران گفت : (اکثر مردم
 را عقیده بر اینست که پدر کلانم
 پولدار به سادگی پشت من باد
 خواهد کرد اما این حرفها درست
 نیست پدر کلانم که میلیاردها ثروتش
 را بوجه جالبی گرد می آورد سعی
 بر افزایش مقدار آن میکند هیچگاه
 حاضر نیست که حتی یک پولش را
 خرج من بکند و اگر گاهی هم مادرم
 سر بکس پولش را باز کند تصور



اشک از چشمهای گایل گیتی مادر پاول می ریزد و میگویند: انشا الله آسیبی به او نخواهد رسید

حیات می باشد ، آن مرد از سوی
 دگرلین تیلیفون اینطور جواب داده
 اگر شما اثباتی می خواهید که پسر
 شما واقعا در چنگ ما افتیده است
 ما حاضریم یک شست او را بریده
 طور نمونه و بمنظور اطمینان خاطر
 تان بفرستیم .

امامادر پاول تا امروز شست بریده
 فرزندش را دریافت نداشته است .
 در عوض یک نامه پسرش را
 گرفته که در آن نوشته است
 بیاس محبتی که بمن دا رید محبتی
 که مادر را به فرزندش مربوط می
 سازد خواهش می کنم از تلاش
 برای پیدا کردن من دست نبر دارید
 اختطاف من یک شوخی نیست من
 در چنگ یک عده اشخاص پیر حم
 وزیا خوار افتیده ام آنها حاضر
 هستند مرا بکشند لطفا به آنها برای
 نجات من پول بدهید مبلغی را که
 آنها مطالبه دارند به گایل اطلاع
 داده اند : اختطاف کنندگان در حدود
 ۴۰ میلیون مارک میخواهند .

اما اینکه گایل گیتی این ۴۰
 میلیون مارک را از کجا بدست
 خواهد آورد ، هنوز مجهول مانده
 است ؟ زیرا عروس پاول گیتی
 میلیارد دارنده کمپانی تیل چندان
 از لحاظ مالی وضع مساعدی ندارد .

پاول گیتی دوم پدر پاول باهمسر دوم و دو طفلش در یکی از خیابانهای
 روم در یک مظاهره ضد جنگ ویتنام سهم گرفته میگویند حاضر است
 برای نجات فرزندش یک قسمت پول مطالبه شده را بپردازد

عوامل اعتیاد سگرت و شخصیت های متنوع آن



شاید برای از بین بردن تاسرائل سگرت می کشند.

بالاخره محقق مذکور در اصطلاح «اندیشه باخارج از جهان خود» را برای معتادان سگرت و «اندیشه با جهان خود» را برای آنهائیکه معتاد به سگرت نیستند بکار می برد که هر دو اصطلاح به اساس يك اصل یو لویکی استوار است.

ریچارد کان میگوید دلایل کافی وجود دارد که قبول کنیم اعتیاد به سگرت در نزد عده از اشخاص يك مصروفیت است که به آن زندگی را گواران و بهتر احساس میکنند.

ریچارد در اخیر نتیجه میگیرد که عقاید و طرز تفکر متنوع اشخاص است که نهاد اودار به کشیدن سگرت میسازد. بنابراین تدوین يك پروگرام آموزشی برای جلوگیری از سگرت که موفق به خواست همه معنادان باشد از پروبلم های عمده علمی امروزی بحساب می آید. و اما مجادله علیه سگرت از راه های دیگر مانند برداشتن اعلانات آن از روی بازار و درج و نشر خطرات ناشی از سگرت در پشت قطعی های آن که اخیراً در انگلستان، کانادا، آیرلند، جاپان، سیرو، و اضلاع متحده مروج است نیز میسر میباشد. همچنان بر راه انداختن تحقیقات برای پیدا کردن ماده ای که با تنباکو تصویف شود نیز برای جلوگیری از استعمال تنباکو، در کشور های جاپان، انگلستان و اضلاع متحده جریان دارد.

هیجانی است که معتاد آن بدینوسیله اندوه خود را تنقیص میدهد.

۱۱- سگرت برای تمرکز افکار: این گروه معتادان سگرت را يك عامل تمرکز افکار تلقی کرده و قسماً از آن سوء آن آگاهی دارند.

قرار تحقیقات این محقق اشخاص معتاد به سگرت در مسائل مختلف زندگی خویششان را در معرض آلودگی پیچیده و عوامل ناراحت کننده قرار داده و اقداماتی را در يك موضوع ترجیح میدهند. در حالیکه آنهائیکه معتاد به سگرت نیستند اکثراً تمایل به سادگی و تعمق موضوع، نظم و کنترل داشته و از نیروی و اکثر مسائل حیاتی مؤفق اند.

معتادان سگرت در ماحول خود به سادگی تسلیم فشار های روحی، تشویب و ناراحتی های میشوند که در ابتدا ممکن است در مقابل این تحریکات تحمل نشان بدهند، ولی در نهایت يك حالت رخوتناک به آنها دست میدهد. بنابر تحقیقات این محقق همین اضطراب است که به سادگی آنها را در معرض چنین تحریکات قرار میدهد. در حالیکه آنهائیکه معتاد به سگرت نیستند به يك زندگی ساده و منسجم تمایل داشته و آزاد از قید تسلیم به ناراحتی اند.

برملاشدن هدایای انتخاباتی نکسن

گورد یرده است کمیته صنایع معدنی میسوتا اعتراف به هدیه سه سوسه هزار دالر نموده و به مبلغ سه هزار دالر جریمه نقدی محکوم و همچنان رئیس آن کمیته و آمر اداری آن هری هلنزا با تمام جرم حنجه ازین ناحیه، به تادیه مبلغ پنجصد دالر جریمه محکوم شده همچنان دورنیک رئیس هیات مدیره شرکت گودیر تابر به تادیه مبلغ یکپنجاه دالر جریمه نقدی محکوم شده است.

بقرار اظهار مدعی العموم، کاکس، رئیس بودن امریکن ایر لاینز که جارج سینتر نام دارد، بخاطر آمادگی داوطلبانه اش برای اعتراف باین جرم و پرده برداشتن از روی حقایق راجع به سهم هدیه شرکت مربوطه از جزای پرداخت جریمه معاف شده است. بصورت مجموعی (۷) شرکت راجع به سهم شان در پرداخت هدیه جهت مساعدت بخاطر انتخاب مجدد نکسن، اعتراف نموده و کمیته انتخاباتی نکسن در حدود نود هزار دالر از جمله این هدایا تاکنون مسترد نموده است. بتاريخ (۱۹) اکتوبر شرکت فرست انتروستیک متیابولیس و رئیس آن (اواندریس) بجرم مساعدت مبلغ ده هزار دالر به سازمان انتخاباتی همفری و نکسن اعتراف نموده است.

باساس اعلامیه مدعی العموم - آرکی باله کاکس- سه شرکت بزرگ و دونفر از روسای هیات مدیره آنها که در انتخابات سال گذشته بمنظور انتخاب مجدد نکسن، بمبالغی اژدارانی شرکت های مربوطشانرا صرف نموده و مساعدت غیر قانونی نموده بودند، مجرم شناخته شده اند.

بر علاوه يك شرکت دیگر بارلیس آن نیز، روی این ملحوظه که به همفری و مسکی، گاندیدان ریاست جمهوری در انتخابات مساعدت مالی و غیر قانونی نموده، تحت تعقیب قرار گرفته محکوم گردیده اند.



کاکس

اتهامات مشابه، علیه یکصد شرکت های دیگر و مدیران آنها وارد گردیده است. شرکت های که با اتهامات وارده بتاريخ ۱۷ اکتوبر اعتراف نموده اند عبارتند از:

کمیته گودیر تابر که پرداخت هدیه ای (۴۰۰۰۰) دالر را اعتراف و به مبلغ پنجپنجاه دالر جریمه نقدی محکوم شده است.

شرکت امریکن ایرلاینز که پرداخت هدیه بمبلغ پنجاه و پنجپنجاه دالر را اعتراف کرده و به جریمه مبلغ پنجپنجاه دالر محکوم

۳- برای تنقیص تا تر: این اشخاص سگرت را در يك حالت تائر و یا برای تنقیص تائر میکشند.

۴- برای تبدیل خاطر از يك موضوع: احساس این تمایل تا هنوز واضح نگردیده اما يك وصف خود آگاه در محتوی آن قابل بررسی است. آمادگی و پذیرش جسمی و تاثیر سگرت بالای جسم، يك اصل عمده این فکتور است. بالاخره در محتوی این عامل چیز است که از کشیدن سگرت برای دور ساختن فکر خود از يك موضوع ناراحت کننده استفاده میکنند.

۵- عادت به ناگواری: این گروه از اشخاص برای این سگرت می کشند که خوشی موجود را معلوم بسازند و با يك حالت تائر از خود ایجاد نمایند.

۶- عادت به عمل مکرر: محتویات این عامل عبارت از اقدام مکرر به عمل کشیدن سگرت است در حالیکه معتاد آن از عمل قبلی خود آگاهی ندارد یعنی نمیداند که چند لحظه قبل سگرت اولی را در خاکستر دانی انداخته است.

۷- سگرت برای تحریک: این اشخاص سگرت را برای تحریک نمودن خود در يك موضوع میکشند.

۸- ارتباط سگرت با حالت دهانی: محتویات این عامل میرساند که تفکر شخصی احتیاج او را به سگرت ارائه میکند و شخصی مذکور قسماً از عمل سگرت آگاه و تاثیر آنرا میداند.

۹- لذت های حسی و حرکی: محتوی این عامل عبارت از لذتی است که شخصی از کشیدن سگرت بسالفاصه در موقع مراسم رسمی و یا بعد از استماع يك بیانیه احساس میکند.

۱۰- سگرت در حالت هیجانی: محتویات این عامل از کشیدن سگرت در حالات

در سال های اخیر خطرات ناشی از استعمال سگرت مورد علاقه و دلچسبی تمام جهانیان قرار گرفته است. از آنجا نیکه ترک این اعتیاد، بوجود آگاهی از خطرات آن، يك مشکل عمده برای معتادان آن است، بنابراین این نقطه که چه عواملی زمینه را برای اعتیاد سگرت و دوام آن مساعد میگرداند مورد تحقیق روان شناسان قرار گرفته است.

علمای مختلف درین مورد تحقیقات و نظریه داده اند که تازه ترین معلومات درین اواخر توسط ریچارد دبلو کان ارائه گردیده است: قرار نظریه این محقق آنها نیکه اعتیاد به سگرت دارند گروهی مشخص را تشکیل نداده اند.

بنابر آن سرحد مشخصی که سگرت کش هارا از آنها نیکه اعتیاد به سگرت ندارند جدا کند، قابل دریافت نیست.

آنچه که درین مورد ضروری است، عبارت از مطالعه آن بخش شخصیت است که در کنترل و تنظیم عادت رول ارزنده داشته و البته قسمت متبانی آن قسماً خالی از فایده نیست.

تحقیقاتی که این محقق بالای گروه از معتادان سگرت انجام داده علت اعتیاد را در نزد ایشان بصورت خلاصه در یازده فکتور ذیل ارائه کرده است.

۱- برای اعتیاد: اگر چه این کلمه اصطلاحاً به تمام معتادان سگرت مسمی میشود اما درینجا معنی مشخص داشته و به آن گروه از معتادان سگرت مربوط میشود که يك آرزوی مشتاقانه و نا پایدار به کشیدن سگرت داشته، با وجود اجسای پس ناگواری آن تمایل باین خواست دارند.

۲- برای تزئید مسرت: این گروه اشخاص در يك حالت مسرت بخش سگرت را خیلی گوارا پنداشته و زمانی سگرت میکشند که تازه در يك شرایط شغف آور قدم میگذارند.

پا عشق بسوی امریکارفت

● جین شر مپتن سا زکنی که در مدت کم پول

فراوان و شهرت بی پایان کسب کرده است .



جین شو مپتن یکی از زیبا ترین مانکن های انگلیسی است که اخیراً از امریکا بکشور شس باز گشته است .

بدست آورد و شهرت وسیعی کسب کند . جین شر مپتن در سال ۱۹۶۸ انگلستان را بقصد امریکا ترک گفته بود در مدت کارش در امریکا هزارها عکس او در مجلات نمود بچاپ رسید زمانیکه تازه به امریکا میرفت يك مانکن ساده بود و کمتر کسی او را می شناخت ولی در ظرف چند سال او بحیث معروف ترین و پر آوازه ترین مانکن به کشورش برگشت .

این زن زیبا و خوش اندام که موهای صاف و چشمان قشنگ دارد در امریکا بحیث مودل کار میکرد ، در بیست سال اخیر شاید او از جمله مانکن هایی باشد که بیشتر از دیگران از او عکس برداشته شده است .

شر مپتن بخاطر عشق آتشیینی که به هنر پیشه مشهور ترلینس استامپ داشت با او به امریکا

زیبایی خیره کننده این زن لباس ها را چند برابر قشنگ تر جلوه میدهد ، از همین سبب او توانست در مدت کمی پول فراوان

مسافرت کرد .

میگوید .

درست دارم ، آرام و بیسر و صدا زندگی کنم ، دیگر شهرت برای من اهمیتی ندارد ، حالا من به زندگی از زاویه دیگری نگاه می کنم .

از او پرسیدند ؟

در باره پیری چه فکر میکنید ؟ وی پاسخ داد ،

بلی پیری اجتناب نا پذیر است

من درین مورد جدی فکر میکنم ،

در حقیقت میکوشم با پیری مبارزه

کنم ، هر چند خواهی نخواهی به

سوی پیری باید رفت ، ولی برای من

وقت زیادی باقی است .

درمدتی که در کنار مرد دلخواه خود بود با علاقه در نمایشات مختلفی که بخاطر مود در امریکا بر گزار میشود شرکت میکرد و پول فراوانی از این راه بدست آورد . مانسفانه این عشق بسردی گرا نید و يك سال قبل آندو از همدیگر جدا شدند و جین شر مپتن تنها به انگلستان باز گشت و در خانه مجللی که تازه خریده زندگی میکند او فعلاً از مانکن بودن دست کشیده زندگی جدی خود را از سر گرفته است .

باوجودیکه این شغل ثروت زیادی نصیب او گردانیده است دیگر میل ندارد بکارش ادامه دهد ، او



تولی تنهای برگشت



او از اقامت خود در امریکا
خاطرات خوشی دارد ولی میخواهد
سرگرمی های جالبی برای خود
مبیا کند و تنهای خود را بدین
وسیله جبران نماید .

هنوز هم خیر نگاران گاهکا می
مزاحم او میشوند و میخواهند به
شکلی از اشکال عکس او را نشر
کنند او در جواب یکی از روز نامه
نگاران گفته است :

از پنج سال به اینطرف عکس
های من در روز نامه و مجلات نشر
بقیه در صفحه ۵۶



جین شرمپتن حالا ازمانکن بودن
صرفنظر کرده بهاستراحت میپردازد.





● **لندسیر چاپ آثار هنری را انقلابی ساخته**
و آنرا هرچه بیشتر در خدمت عامه مردم
قرار داد

● **لندسیر در سن یازده سالگی، نشان (بشقاب**
نقره) انجمن هنری را بدست آورد

لندسیر نقاش

گروار سازی امتیاز اختراع به مبلغ ۲۰۰۰ پوند بهمهراه آورد. و تا سال ۱۸۷۵ بیش از ۴۳۴ اثر هنری معروفش بچاپ رسید.

ادوین فرزند ارشد يك خانواده هنرمند بود که در رنگسای لندن زمانیکه دهه های آخر جنگ های ناپلیونی، انقلاب کبیر فرانسه را در یک وضع بحرانی هرج و مرج قرار داده بود و آثار آن به صورت چاره ناپذیر بر جامعه انگلیس اثر میگذارد حیات بسر میبرد. این اثر پذیری بیشتر در بخش هنرمندان، نقاشان و نویسندگان به صورت مکتب نیوکلاسیسم که بنیان گذار آن لومی داوید با احساسات آزادی خواهی آن محسوس است. این احساس تازه بروح جوان و اثر پذیر لندسیر نشانه گذارد. او در سن یازده سالگی نشان «بشقاب نقره» انجمن هنری را با کشیدن در اسب بدست آورد. بزودی این آثار همتراز آثار بزرگ نقد شد. وبخصوص با آثار نقاش معروف آنزمان میلیاس. بعد پدرش او را نزد پنجم برای تقلید از آثار رافائل فرستاد. در این زمان آثار او رنگ طنز آمیز دارد با وجودیکه در آنزمان شیوه آموزش خیلی خشک و با انضباط در مکاتب هنری دنبال می شد.

اولین پیروزی از نگاه مردم در سال ۱۸۱۸ با کشیدن تابلو سنگ های جنگی بمیان آمد. در این اثر دو سنگ بعد از يك جنگ طولانی خسته کننده در حالیکه خون از سر و روی شان می ریزد و از شدت تقلا حتی چارچوب تابلو را درهم ریخته

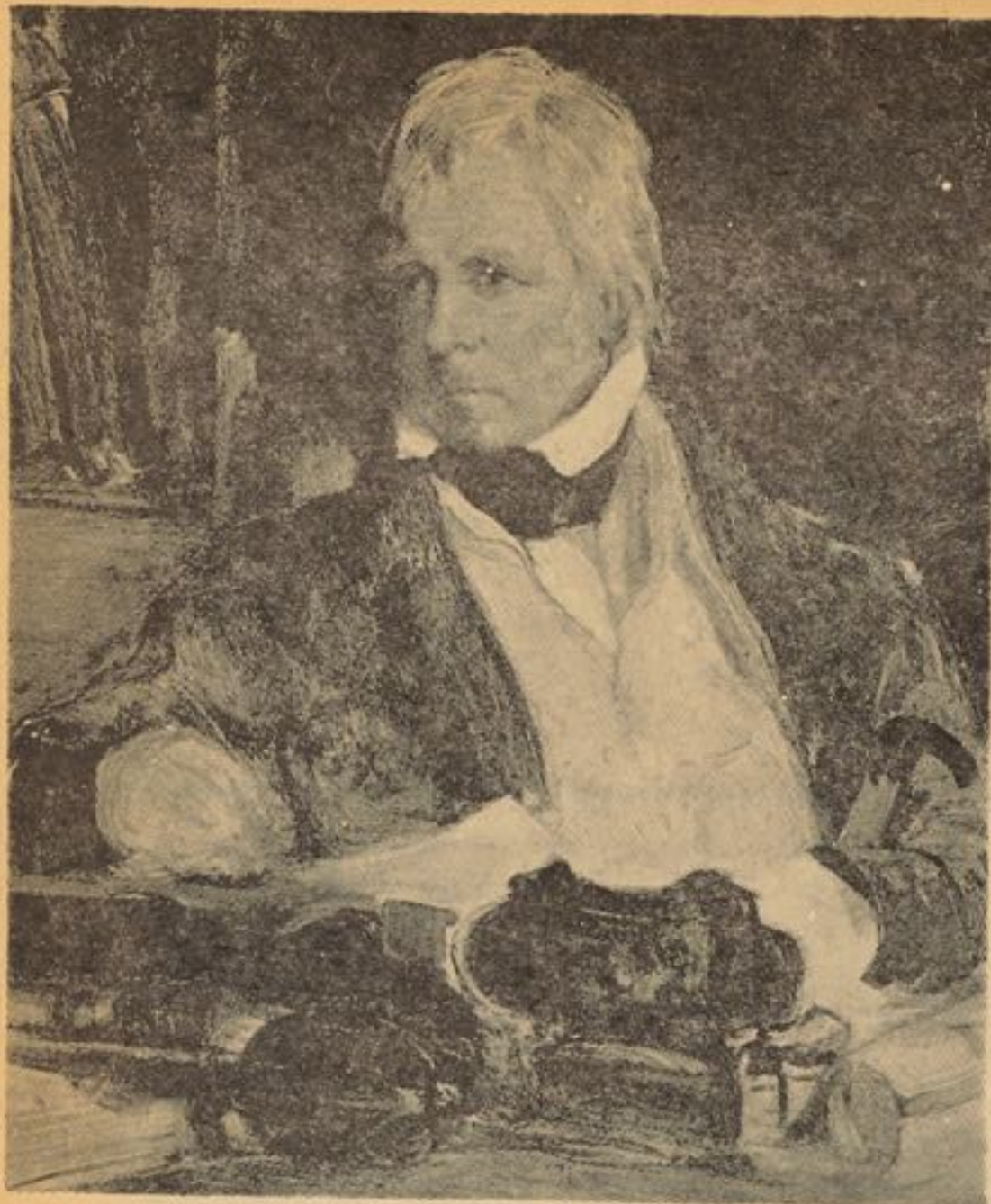
ماه جاری يك قرن از مرگ این نقاش سترگ میگذرد و لی آثار جاریندان او در طول سده های دراز هم چنان زنده خواهد ماند.

او انقلاب و تحول عمیقی را در هنر گروار سازی (کلمه انگراور فرانسوی بوده و بر معنی کندن حروف و اشکال بر سطح يك شی معنی میدهد و این هنر در چاپ تحول بزرگی را بوجود آورد.) بمیان آورد و با آن حفظ آثار بزرگ نقاشی را ممکن ساخت.

صد سال قبل در همین ماه یعنی روز اول اکتوبر سال ۱۸۷۳ بعد از يك مرضی متناوب دماغی، یکی از نخبگان و سر دمداران هنر «عصر طلایی و کتوریا» ادوین لند سیر در مارلیبون در کارگاه نقاشی اش بسن ۷۱ سالگی چشم از جهان بست. محبوبیت مردم پسندی او بخاطری بود که سه معیار هنری انگلیس را بهم پیوند زده بود: حفظ میراث هنری ستبیز و وارده گزینش جریان رومانسیسم در جوانی اش که از فرانسه بعاریت گرفته بود و خلق پدیده جدید هنر گروار در چاپ، که خانواده دوین آنرا در طول مدت دراز زندگی هنری شان رشد و تکامل داده بودند.

چاپ هنر را انقلابی ساخته و آنرا هرچه بیشتر در خدمت عامه مردم قرار داد. و به این ترتیب خلا ژرف و عمیقی که بین هنرمند و مردم موجود بوده از سر راه برداشت دو سال بعد از مرگ لندسیر اختراع او در هنر





اند، دیده می شود. و با آن لطیف ترین احساس دراماتیک بازگو شده است این تابلو در مطبوعات آن زمان غوغایی برپا کرد. او بعد از آن پله های شهرت را یکی دنبال دیگری زیر پا گذارد. اثر دیگر او در سال ۱۸۲۴ بنام «پنجه پشک» شهرت دیگری برایش همراه آورد.

او با قدرت سحر آفرینش، در خلق نمایش جلدوموی حیوانات و با انتخاب سایه روشن برای نمایش قدرت حیوانات درون تابلویش، بیداد می کرد.

در سال ۱۸۲۴ استدیوی درسنت جان وود باز نموده و بدنبال آن بسفر های طولانی اش در سطوح مرتفع سکاتلند، کشوری که مسیر زندگی اش را دگرگون نموده دست یازید.

شهرت‌های

رسم خواهر زاده ملکه را می کشد با موپهای جر و کرتی پوست به او کاملاً شکل شادی می بخشد.

طی مدت کوتاهی لندسیر در حوضه هنرمندان وانجمن های ادبی لندن راه یافت او در این حلقه باشکست بزرگ عشقی مواجه شد که حاصل آن پناه بردن به الکل و خرابی نظم دماغی اش شد.

در دهه های ۳۰ قرن ۱۹ لندسیر به ذروه شهرت و محبوبیت هنری رسید. او به عضویت اکادمی نقاشان به سن ۲۴ سالگی پذیرفته بستی که تا آن زمان هیچکس عضو اکادمی نشده بود. او تمام کار های نقاشی اش را بدون همکار، خودش انجام میداد. هر خزان به سطوح مرتفع سکاتلند سفر می کرد و هنگام برگشت با خود مناظر زیبای بهمراه می آورد. او با گویاترین زبان طبیعت را بروی پرده نقاشی جان می بخشد. او در سال ۱۸۳۹ به درستش از رون از مناظر زیبا و طبیعت سحر آفرین سخن می زند.

در سال ۱۸۵۵ با گرفتن نشان «مدال بزرگ طلا» در نمایشگاه هنری پاریس با حضور چارلز دیکنز به قله شامخ شهرت بلند شد. از آن به بعد جز در سال ۱۸۶۵ با ساختن تابلو «خواستگاری» دیگر درخششی نمود.

بقیه در صفحه ۵۸

و گیلان از کشیدن تا بلوی مر سکو سو چو وی چازه را الهام بخشید.

سپس البرت و ملکه انگلستان متوجه این نقاش پر مایه شده و برای شان آثاری ترسیم نمود. بعد از کار ترسیم بروی ظروف بسیار عالی را آغاز نمود. پس آنرا سعی کرد تا هنر های لیتوگرافی رنگ آبی و هنر طنز گرافیک را بسط و توسعه دهد. او در مورد نقاشی آثار گرانبهایی بر شسته تحریر در آورد. او سعی می کرد تا آثار طنز آمیز چارلز ایکنز را بروی تابلو ها یش نشان بدهد.

محصول عمده هنری این زمان، توجه به نمونه های بود که به شکلی از اشکال اثر گذاری جنک های ناپلیون و انقلاب صنعتی به نمایش گذارد. بخشی زیاد از نقاشان سعی می نمودند تابلو های خود را درونمایه انسانی بدهند. ولی توجه او بر ترسیم حالات روانی و یا ظاهری حیوانات برایش سبک خاصی می بخشد. او کوشش مینمود تا پیوند ها و ارتباط بین اهل خانه و حیوانات خانگی که در آن زندگی می نمودند دریابد. او کوشش می نمود تا پیوند ها و ارتباط و ترحم را دریابد. او در بسیاری مواقع با ترسیم یک حیوان، به شکلی حادثه انسانی بی راباز گوید. او زمانیکه



از گل احمد زهاب نوری

پیوند قلاب هنوز

عطاران طبیب می

از دو کان عطاری تا معاینه خانه دکتور ...

چگونه زنی انگشتان یک دست خود را در نتیجه تداوی غیر صحیحی از دست داد
دو کان های عطاری و قطعی هایش هنوز
بیماران ساده دل ما را از دوکتوران و دواخانه
ها بسوی خود میکشند!

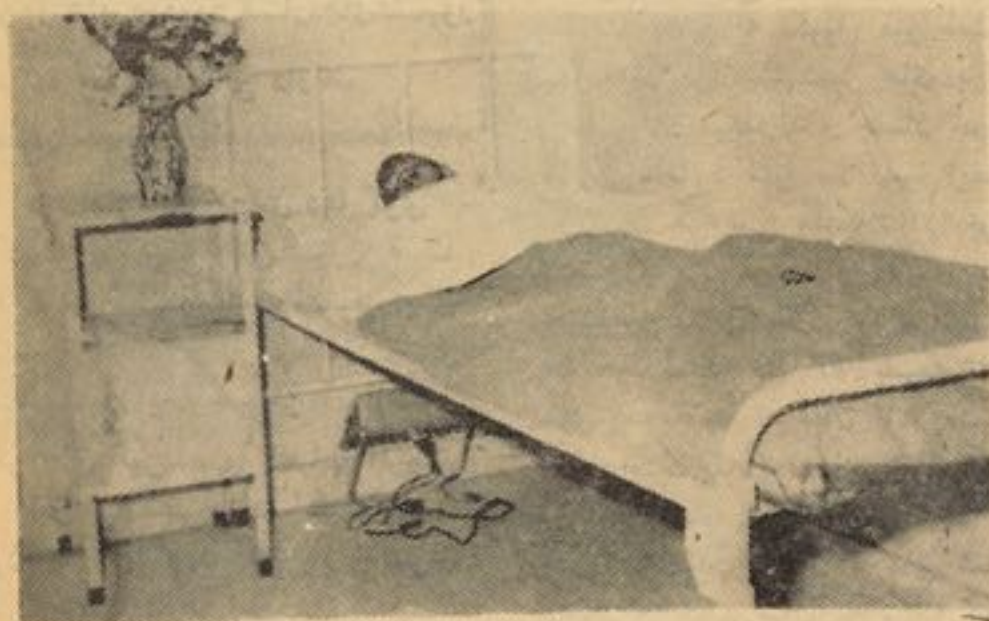


مریض ... مریض . درد ، این
ها کلماتی اند ، که همیشه شنیده
شده اند ، چه بسا روز ها که من
شما ، او یا ایشان بالا خره همه ،
از دردی نالیده باشیم ، یا به مرضی
دچار شده باشیم ...
در چنین حالات ، همه بسوی (دوا)
میروند ، تا بوسیله آن درد شان
را تسکین دهند ، اما .
آری ، جالب همین است که گاهی
این (دوا) ها توسط دکتوران و یا
تشخیص مرض تجویز می شود



مقابل دکان عطاری ، یا از برابری
مطلب یک طبیب یونانی که میگذشتم
با کنجکاوئی لظه یی درنگ کرده و
با مشتریان آنها ، به گفتگو می
پرداختم .
درین پرسش و پاسخ ها ، قصه
ها و ماجرا های را می شنیدم که
برای شما نیز خالی از دلچسپی نه
خواهد بود .
روزی پیر مردی را دیدم که
هسرش را که کوچی بود ، برای
معاینه ، نزدیک متخصص جراحی
آورده بود .
زن که دستش را با مقداری

زدر و از هددو كان می مار انبسته است



پارچه نو و کهنه بیچیده بود لظه یی ناله اش قطع نمی شد .
 پیر مرد میگفت که چند ماه قبل یکی از انگشتان یکدست همسرش به اثر بریدگی داس ، زخمی شده بود بعد از مدتی مرهم گذاری در قریه شان ، بکابل آمده و نزدیکی از طبیبان یونانی که شهرت خوبی هم داشته ، مراجعه کرده بودند .
 از آن وقت به بعد ، هر هفته می آمدند و مقداری مرهم و درآ ، از وی گرفته ، واپس به قریه شان می رفتند ... اما درین مدت نه تنها انگشت همسرش خوب نشد بلکه زخم ، انگشتان دیگر او را نیز صدمه زده و یکدستش را بکلی از کار انداخت .
 دکتر بعد از آنکه ، دست همان زن را معاینه کرد ، سری تکان داده و گفت که باید ، دست مجروح در

شفابخانه تحت تداری قرار داده شده و اگر لازم شود يك یا دو انگشت او را قطع کنند .
 تداوی خود سرانه و غیر صحی باعث شده بود تا زنی ماه ها رنج بکشد و بالاخره هم ، چند انگشتش را ، از دست بدهد .
 در یکی از روز ها ، مردی را در نزدیکی آمده میوند دیدم که پسرک بیماری را همراه داشت و از من سراغ دوکان يك طبیب یونانی را میگرفت .
 این مرد امان الله نام داشت و از هرات بود . او میگفت .
 پسر م چند سال می شود ، که مرخص است او درین مدت مبلغ هنگفتی برای معالجه او ، خرج کرده ام ولی تاکنون خوب نشده است . می گویند (سل) است حالا آمده ام

تا از طبیب یونانی بی که يك مریض دیگری را هم مداوا کرده کمک بگیرم ...
 این مرد به رهنمایی و گفته های

من که بایستی پسرش را باز هم نزدکتوری ببرد ، اهمیتی نداد و تعداد عکس و نسخه را با آمبول ها و تابلیت های گوناگون نشانم داده ، گفت : این ها چه فایده کرد ؟ بعد اضافه کرد :

این طبیب یونانی مریض (سل) يك همسایه ما را توانسته معالجه کند !
 گفتم .

شاید مریض تو (سل) نباشد کمی فکر کرد ، بعد گفت :
 نمیدانم ... دیگران اینطور می گویند .

پسرک ورنک زردش انسان را متأثر می ساخت ... به هر حال او به سراغ طبیب یونانی مورد نظرش رفت و من هنوز در این فکر م ، مردمی که هرگز از طب و طبابت امروزی اطلاعی ندارند و تشخیص حقیقی مرض شان برای شان ممکن بقیه در صفحه ۵۹



نوسان ستارگان



نایب ممتاز ازدواج کند

آنها را هیروئین میگویند. ولی هیچکسی از زندگي ناگوار این مخلوقات آگاهی ندارد که اینان با قبول چه مشکلاتی به مقام بازیگری میرسدند. مداحان و هوا خواهان این بازیگر را با زور کردن و چکترین اطلاعی ندارند که اینان تا زمانی که يك فلم به پای تکمیل میرسد چگونه از فراز شمشیرهای برنده و خطرناک میگذرند و چسان خود را بمنزل مقصود میرسانند. این بازیگران هر نوع مشکلات را برای يك آرزو می پذیرند و آنها اینک به تعداد علاقمندان خود بیفزایند اما خود نمیدانند که اینهمه تلاش های مذکور با چه نتایجی و قتی مؤثر است که اداهای شان تا زه و گیرنده، چشمان شان را قدرت انجذاب و نگاه های شان دلدوز و جسم شان تحریک کننده

خصوصی خود را نهبانی دارند. ستارگان هم در زندگي شهرت های سینما بی دریغ چشم بهم خوردن دستخوش نیستی و زوال میشود آیا میدانید جوانان امروز هند در مورد ستاره های مشهور سینما چه عقیده ای دارند.

مترجم: مهدی دعا گوی

شمعه ها نیکه دامن ملیون ها فرد کره زمین را میسوزد گل های زیبائی که ملیون ها فرد با آرزوی استنشام را یخه خوش آنهاستند پیکر های گیرنده و التهاب آفرینی که ملیونها قلب را در سینه ها بلرزه در میاورد فقط بازیگران نقش های اول فلم هاست که عرفا

میخواهند. نسل جوان برای «سایره با نو» هیچگونه حیثیت هندی را قابل نیست ولی «هیما مالتی» بخاطر جسم و چشمان زیبای خود مورد قبول يك اکثریت قاطع میباشد و قدر مسلم اینست که فعلا یکتای دو ران سینمای هند محسوب میشود.

«ریحانه سلطان» مورد توجه يك عده محدود است برای (لینا چندواکر) قبول لقب ستاره نادرست است (ریکها) ستاره مورد توجه جوانان است که محرومیت های جنسی دارد «یوگیتا بالی» بهیچوجه مورد توجه نسل جدید نمیشود «جیه بها دری» ستاره ایست آراسته با توانایی واستعداد غنی هنری که نسل جوان وی را پذیرفته است (زینت امان) صرف مورد قبول نسل گمراه می باشد «مو سمی چترجی» صاحب جسم تحریک کننده میباشد در مورد (دمیل کپادیا) و (نیتسو سنگم) بخاطر اینکه فلم های شان بی اثر نیامده کدام نظر خاصی موجود نشده است.

ست و قتی این خصوصیات در ارشمان کهنه شد دیگر زندگی شان تمام است. مجله شمع برای تثبیت موفقترین و زیبا ترین این دسته یعنی ستارگان موجوده سینمای هند بایک تعداد بیشماری از علاقمندان بتماس آمده و به او شان این موضوع را با استمزاز نهاد که سرانجام این نتیجه بدست آمد.

نسل جوان و جدید هند (وچنتی مالا - مالا سنها و نندا) را بکلی از ردیف ستاره ها بیرون کشیده اند در خصوص شر میلا تاگور دو نوع نظریه موجود شده است يك عده عقیده دارند که شر میلاتاگور يك ستاره احساساتی است و دسته دیگر او را ستاره سکسی میخوانند ولی بهتر نمایی اش چندان خوش بینی ندارند.

«ممتاز» مدت ها مقبولیت بخصوصی نزد تماشاچیان داشت ولی این اواخر محبوبیت او رو با ستخفا رفته است. «راکھی» به عقیده جوانان يك ستاره نهایت خوب است ولی کناره گیری او از سینما ختم زندگی هنری او را اعلام کرد که این کناره گیری او را ضایعه برای سینمای هند



هیما مالتی یکتای دوران سینمای هند



وحیده رحمان چهره دیگر سینماهاست که توفان موج جدید قامت این ستاره را خمیده ساخته که دیگر راست روی جای خود ایستاده نمیتواند.

ستارگان دیروز باز یگران امروز: وجنتی مالا :

او زندگی هنری را از فلم (بهار) سال ۱۹۵۲ آغاز کرد و تا سال ۱۹۷۰ یعنی فلم گنوار هنر نما می کرد و وقتی دید دیگر کسی ندارد بزندگی زنا شونی پناه برد او قوی ترین جلوه هایی در سینمای هند دارد که نسل جوان از آن چشم پوشی نمیکند و لی در حال حاضر با ظهورش بحیث دایر کتر در فلم ها محبوبیت خود را در نقطه زوال قرار میدهد.

مالاسینا:

سال گذشته در چهار فلم ظاهر شد چون بوجه تأثر آوری فلم هایش بشکست مواجه شد از اینرو از ردیف هیروئین ها خودش را بیرون کشید و تصمیم گرفته بعد ازین نقش های ما در را در فلم ها بازی کند. مالا توانایی و استعداد شگرف در بازی ها رو ما نتیک از خود نشان داده است که برای سینما هند با ارزش است.

ندا:

در سال گذشته فقط فلم (جوروگا غلام) را ببا زار کشید که چندان موفق شناخته نشد. این ستاره گمنام بازی کرد و گمنام پیش رفت و شاید هم گمنام عقب برود.

وحیده رحمان:

بازی های هنری خود را طی بیست سال در فلم های زیادی بر عهده علاقمندان سینما کشید و لی اخیراً

طوفان موج جدید قامت ر سالی او را خمیده ساخت بحدیکه او در فلم (بها گن) نقش مادر (جیه بهادری) را بعهده گرفته است و با همین دلخوش است. زیرا دیگر وسیله خوشی در اختیار ندا رد اگر احیاناً دلپ کمار از دواج نمیکرد شاید وحیده آنرا برای خود اسباب دلخوشی و تسلی قبول میکرد.

شر میلا تاگور:

بعد از هنر نمایی های سالم اکنون ستاره بخت او بسوی گمنامی و افول میرود.

ممتاز:

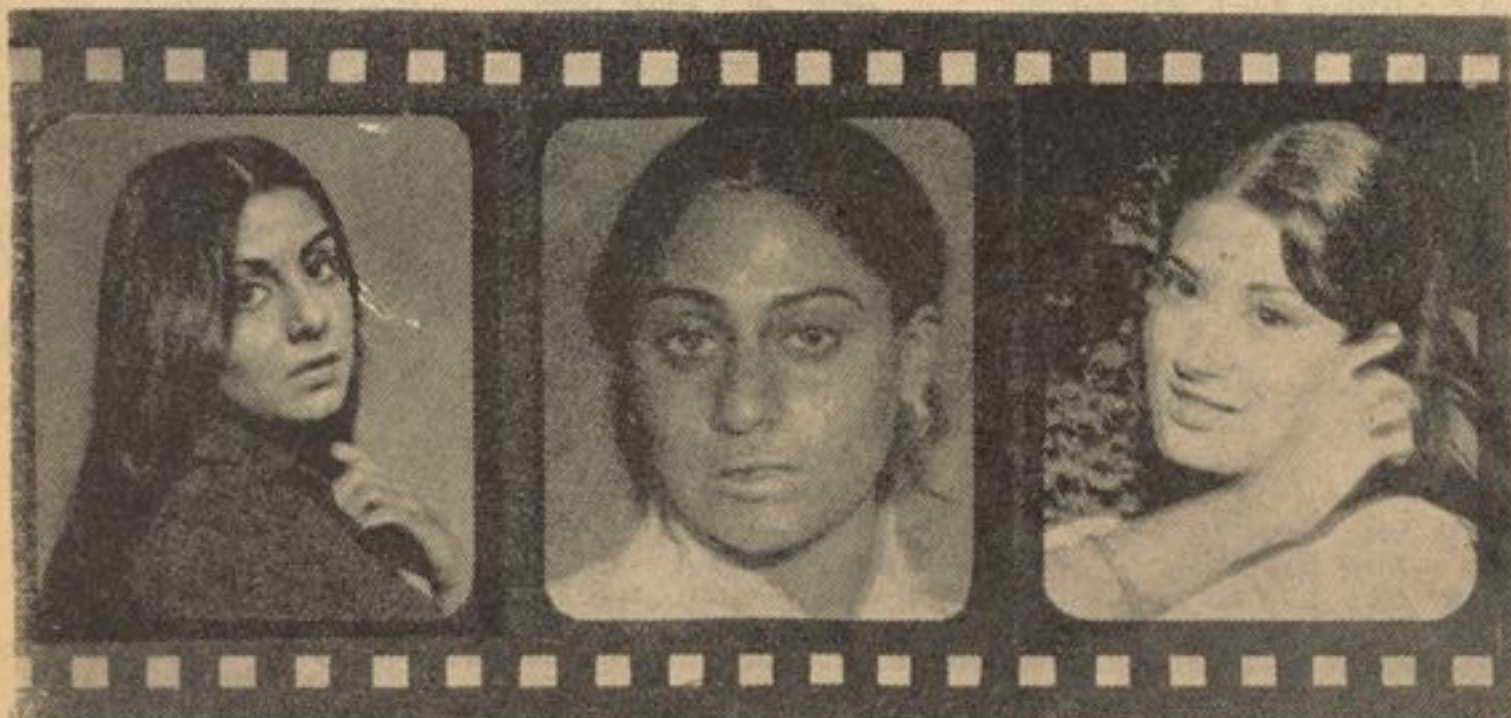
بعد از فلم رام و شیام شهرت گرفت و تد ریجا بسوی نقطه معروجی پیشرفت داشت این اواخر احساس کرده که دیگر قامتش در ازای عرضه های هنری سکسی آلودش بلند نمیشود از اینرو فلم هایش را بسرعت میخواد هد تکمیل کرده تا در آغاز ۱۹۷۴ از دواج نموده باجهان سینما و هنر و داع کند.

هیما مالتی:

باوجودیکه از عمر هنر نمایش اش بیشتر از پنج سال نمی گذرد در حال حاضر از ستاره های زیبا و مقبول در سینما شناخته شده است او فعلاً رقیبی در جوار خود ندارد از اینرو هیروئین زیبا و موفق موجود سینمای هند قبول شده است.

اینست که زیبا رو یان بشکل یک کاروان در راه سینما میا یند چهره های جدید بو جود میا یند و قیافه های کهنه در تاریکی ها و گمنامی ها از خاطر ها فراموش میشوند و نباید قبول شود که شهرت و محبوبیت و موفقیت چیز یست لازوال و دائمی بلکه این هم مانند زندگی و عمر انسان است که بسر نوشت فنا وز وال گرفتار میشود.

در مورد ریحانه سلطان - لینا چندا واکر، ریکها، یو گیتا با لی تاکنون کدام نظر مثبت که موفقیت شانرا تأیید نموده بتواند حاصل نشده است. تنها زینت امان و جیه بهادری است که برای او شان آینده درخشان و روشن را نسل جوان پیش بینی میکند بصورت یک کل نشده است. تنها زینت امان و جیه



نیتو سنگه

جیه بهادری

موسمی چترجی

زینت امان

داستان جنایی هیجان انگیزی که تا کنون مثل آثار انخوانده اید

مترجم : دکتر شهباز

بدترین امرگی

من ساخته نیست .
گیلاسها را دوباره پرکرد . بار دیگر یکی از آنها را بسوی لومیس راند :

- اگر چند سال قبل می بود شاید دچار مشکل نمی شدم . اما حال ..
لومیس فریاد زد :

- ولی بحث ماتم نام نشده است ...
- آری .. خیلی بد شده . اگر نوشتم بیا ایستاده نمیتوانم .

باز هم گیلان خود را لاجرم سر کشید . لومیس با خود فکر میکرد که کریج دو اسپه بسوی تباهی می تازد . دلش کم کم بحال او نرم شده گفت :

- یافتن تو کار دشواری بود . خیلی موفقاته میتوانی خود را نجات کنی . حتی دوستان یونانی تو هم اطلاع نداشتند از کجا میشوند پیدایت کرد .

- آنها دوستان خوبی هستند .
- درین کار هم میتوانند بتو کمکی انجام بدهند ؟

کریج حرف او را قطع کرد :
- کار ماری درین نیست .

گیلاس خود را بالا برد لاجرم تمام کرد . دستاش دوباره بسوی میز دراز شده بوتل را جست . این دستها برای اینکه مبادا بوتل خراب شود ، خیلی به احتیاط روی میز میگشت . لومیس بسرعت دنبال حرف خود را گرفت :

- شنیده ام دختری که ناکوس بسوی ازدواج کرده صد فیصد شبیه توست است . دستها در حالیکه به جستجوی محتاطانه بوتل ادامه میدادند ، کریج با چشمهایی که برق میزد بسوی لومیس دید و بزشستی گفت : هیچ تناسبی با توستی من ندارد . کیست که با این دختر بوالهوس امریکایی نغفته باشد؟ نه تنها مرد حتی زنهایی بعد نیست بهره آغوش او را گرفته باشند .. فقط این تعریف را دارد که

از شانه هالیوود به آغوش ناکوس لغزیده است . هزاران عکس برهنه او در جیب و بغل جوانان و سالخوردهگان است . روی رکلام های ادویه میتوان میلیونها تصویر عریان او را دید . تو مطلق دیوانه هستی ، لومیس با این مقایسه خودت . دستپاخنوز بوتل را جستجو میکرد . لومیس گفت :

- بهر حال دختر خوب است . عقل زیادی ندارد . ملایم طبع ، دوست داشتنی و گرم جوش است . تسامع تقریباً همین خصوصیات را داشت . مثل این که هم شده بود انتظار داشت کسی به نجات او بشتابد . تساهم میگویم .

- منم او را نجات دادم به شکلی که زیر جرخهای قطار از هم پاشید .

او به یکس دیگر علاقه جدی نگرفته بودم . فقط او را دوست میداشتم اما خیلی دیر ملتفت این عشق شدم تنها دوران قبل از مرگ او . و این خیلی کم است ، نیست لومیس ؟
- این يك جنگ بود و تسامع قربانی آن شد . در عر جنگ قربانی وجود دارد .

- شاید تو راست میگوئی . مگر من سالها قبل نمرده بودم ؟

بزحمت روی پای خود ایستاده گفت :
- من مشروب زامی خواهم . بروم بیاورم . جستجو کن من میدانم کجاست .
لومیس رفت و بوتل مشروب او را آورد . دو گیلان عادی هم از یک کنج کلبه یافت . کریج هر دو گیلان را پر کرد . یکی را مقابل لومیس گذاشت و دیگری را خودش بدست گرفت . مشروب بوی بسیار بدی داشت . لومیس وقتی آنرا نوشید چهره اش منقبض گردید . کریج با دیدن وضع خراب لومیس تبسم گنان گفت :

- حال درست شد . بهر حال فکر نمیکنم بغاطر آن اینجا آمده باشی که خاطرات گذشته را بهم حکایت کنی . بگو به بینم چه کسی را می خواهی بقتل برسد ؟
لومیس جواب داد :

- هیچکسی را فقط یک نفر را باید نجات بدهی .

- آیا او را می شناسم ؟
- ناکوس . او ستودید ناکوس رفقایاش او را هری صدا میزند با فروش نفت سروکار دارد . پنجاه و یک ساله است . بعلاوه گشتی های بزرگ نفت کشش حداقل سه ملیار دلار سرمایه دارد .

- برو او را پرورد و خیلی دوست دارد خصوصاً آن نوعی را که با مارک رومو و زولیت عرضه میشود . من ازین نوع پرورد برایش می بردم . از طنجه برایش تهیه میکردم . بقیمت خوبی از من می خرید . البته تو خریداری که من مدت ها با جاقچی بودم - راست بگو هیچ فکر می کردی که من او را می شناسم ؟
- طبعاً . و از همین جهت ترا انتخاب کرده ام .
- هر دفعه يك دختر مولاتی هم با من همراهی میکرد و ناگوس دیوانه مولاتیها بود .

- زنت هم از همان نسخه است . میگویند بغاطر زنت تا پای جان حاضر است قربانی بدهد .

- جرات میگوئی مثل تساهم زیباست .
کریج این را گفته دست خود را بالا برد و نگاهی به انگشتان لرزان خود افکند ، افزود :
- خیلی دیر شده لومیس . دیگر کاری از

- هیچ نگران نباشید او را بلا هم نمیزند . بعلاوه من او را لازم دارم - باید بر این کار کند

سپس روی مرد خفته که بیپوش بنظر میرسید خم شده از بازوها یش گرفت و کشان کشان روی يك چوکی نشاند . آنگاه با مامور پولیس هر دو مشغول کار شدند وقتی کارشان تمام شد پولیس جوان تقریباً از حال رفته بود . کریج را درون فرقه تکان دادند روی سرش آب ریختند و کمی هم قهوه بهش خوردند تا آنکه چشمانش آرام آرام باز شد . نگاهش که در اول خیره و ثابت بود ، اندک اندک روشن شد و جان گرفت و به جبره بین و عرفناک لومیس خیره ماند . بعد هم خاطر آتش علسی الرغم میل باطنی او در حافظه اش بیدار گردید . و رویه لومیس گفت :

- آه .. مثل اینکه ترا می شناسم . چنین نیست ؟

لومیس نگاهی به مامور پولیس افکند به آن معنی که میل دارد با کریج تنها باشد . پولیس خسته و آلوده سلامی داد و از کلبه بیرون رفت . کریج باز سخن در آمد :
- یعنی بالاخره مرا پیدا کردی ؟
بعد در حالیکه معلوم می شد قوای زیادی صرف میکند بانگاش بدور کلبه گشت و گفت : بوتل من همین جاها بود .

- هیچ جستجو نکن ، فایده یی ندارد . من هیچ تصور نمیکنم تو اینقدر در مشروب علاقه مند باشی

اما کریج که روی چوکی تقریباً شکل چمک شده ای را ارائه میداد ناگهان حالت چشمها و نگاهش جنگجو یانه و بیپناه گبر شد و گفت :

- آن بوتل مشروب از من است . اگر خواسته باشی میتوانم بتو هم قدری تعارف کنم ...

لومیس جواب داد : نمی خواهم .
- در این صورت مایل به ایجاد سروصدا هستی ؟

نگاه وحشت آور و در عین حال خسته اش روی جبره سرخ و دم کرده لومیس میخشد . مثل آن بود که تازه لومیس را بجا می آورد . دنبال جمله قبلی خود افزود :

- تو لومیس هستی . من کاری برایتو انجام داده بودم . آه بیادم آمد . من به فرمایش تو گیتان بیریلاک را بقتل رساندم .
لومیس گفت : درست است .

کریج مثل اینکه اصلا به او گوش نداده باشد ، با خودش حرف میزد و چشمانش در دنیایی که متعلق بخودش بود ، خیره مانده بود .

- تساهم مشوق من بود . قرار بود بعد از انجام آن وظیفه هر دو بیاییم و در اینجا اقامت کنیم . دوستش داشتم ، در حالیکه پیش از

ظاهر در خواب بنظر میرسید . لومیس بدانسو حرکت کرد . خفته مردی قامت بلند با عضلات تورزیده بود که لباسهای مفلوکی در بر داشت . چنان بنظر می آمد که حداقل از روز به اینسو ریشش را تراشیده است . موهایش آشفته و خاگ آلود بود . لومیس یکپای خود را زیر شکم او قرار داده بایک حرکت خشن روی او را گشتاند . نیرویی که برای انجام این کار مصرف کرد ، دوباره جویبار عرق دابه صورتش جاری ساخت . نگاهی به پیشانی بین ، دهان شهبوت انگیز و عضلات نیرومند او افکند خم شد و انگشت کوچک دست چپ او را بدست گرفت . این انگشت یکبار شکسته و بعد همانطور جوش خورده بود . عسلایم و مشخصات دیگری نیز وجود داشت .

لومیس خطاب بر پرورد زنتش بزبان یونانی گفت :

- بلی - این شخص است . خود اوست . پرورد زنتش جورانه گوش دادند . مامور پولیس بدنبال اظهارات لومیس توضیح داد :
- اشاره گنان به پرورد زنتش به لومیس ترجمه کرد : اینها از بازگشت یکی از دوستان شان خوشحال هستند . یعنی کریج دوست آنهاست و اینها کس دیگری از خود ندارند . ولی بحال کریج دلشان میسوزد و میگویند که اگر دوست شان نزد آنها بیاید ، خوشحال خواهند شد .

پرورد چیز های دیگری هم گفت ولی مامور پولیس ترجمه نکرد . و در انتظار عکس العمل لومیس باقی ماند . لومیس گفت ادامه بدهید دیگر چه میگوید .

میگوید یک نفر دو کتودا را معا ینسه کند اما پول ندارد و مردی شکم گنده مثل شما طبعاً میتواند پول کافی وافر داشته باشد . لومیس تکان خورد و بینی بزرگش به لوزه درآمد . نگاهی خشمگین در چشمانش درخشید . پرورد رواز او گرداند . در چشمان او نه علامت ترس و نه نشان گستاخی دیده می شد . ولی لومیس بالاخره بر خشم خود فایز آمده خندید و گفت :

- بسیار شوخ هستی پرورد . بهر حال از کمک تان به کارم متشکرم .
پرورد سر خود را تکان داده از کلبه بیرون رفت . زنت نیز از او تاسی کرد .

لومیس رویه مامور پولیس نموده گفت :
- جطور او را از اینجا ببریم ؟ چنان به نظر میرسد که از چند روز به اینسو بیایی نوشیده است .

مامور پولیس جواب داد :

- میگویند بسیار غمگین بوده و از دو هفته به اینسو دایماً می نوشیده است .
لومیس گفت :

- تودریاتور چه تقصیری داری ؟ آنچه را او میخواست تو برایش آماده میکردی همان کاری که ناکوس هم برای زنتش میکند .
- آری بعلاوه ۳ میلیارد .
- اینهم درست است . پول کارها را آسان میکند . معدنک رهائی از جنگ مواد مخدر چندان سهل نیست و جلوگیری از خودکشی او هم کار آسانی نبود .
- تو قلب مرا پاره پاره میکنی ، لومیس . راستی تیروکمانت کجاست ؟

بار دیگر خون بجهت لومیس یورش برد و سرخی آنرا تیره تر ساخت چه در آن لحظات مایل نبود که گریج زیاد غیروسمی باشد .
بالحن ناراضی گفت :

- واقعا کم کم باین قناعت میرسم که مدتی است تودریاتور از کار رفته بی . دو هفته است در تعزیت يك دختر عادی اینجانشسته و اشک میریزی . این که تازه رسیده خیلی مهمتر و برجسته تر از تسانیست و من میل دارم او بغض بکنم .

- این برای چه ؟
- اگر این دختر را چیزی بشود . ناکوس هم به نمک تبدیل میشود . و ما هم آکسیجن خواهیم شد .
- ما هم ؟

چهره لومیس کم کم باز می شد :
- میدانی که ناکوس از ذخایر نفت آمرییت ۵ فیصد بهره میگیرد و ۴۷ فیصد پس اگر ناکوس با ما باشد سهیمه ما به ۲۰ فیصد بالا میرود و بعد سایر کارها هم بتدریج روپراه میگردد . آنچه در این میانه خیلی اهمیت دارد اینست که ناکوس باید زن دار نباشد .

- آه ، اینطور . یعنی تودریاتور آن دختر مو طلائی حساب نمیکنی ؟
- نه . او ما به دردسر است . با اینهم طرفدار آن نیستم که بلائی بسراو بیاید . سپس گلاس خود را سر کشیده از جا بلند شد و خطاب به گریج گفت : يك بوتل دیگر هم آنجا هست . میتواند چند ساعتی ترا اداره کند .

چند قدم بسوی در برداشت و بعد برگشته از همانجا که ایستاده بود به گریج گفت :
- در اینصورت فکر میکنم اینجاموریت بسه کار برسون محول میگردد بیچاره !

گریج سراسیمه و شگفتی زده پرسید :
- برای چه ؟ چرا باید آن بیچاره بمیرد ؟
- برای اینکه این يك ماموریت دشوار است . چون تو پای خود را بیرون کشیده ای ، فلیب کار برسون تنها میماند و این برای او بدون مغایره نیست . فکر میکنم کار برسون عمر درازی داشته باشد .

گریج گفت :
- آدم عجیبی استی لومیس خان ! بنشین اینجا بنشین - بگو به بینم قضیه از چه قرار است ؟

کالا بوتل را بست و خود بخود گفت نمیخواهم خالی آنرا بدیوار بگویم چه برای سرافینو باید قدری ذخیره داشته باشم .
- سرافینو ! این دیگر کیست ؟
- صاحب خانه ام رامیگویم . آخر اوست که این هتل لوکس را اداره میکند .
- بهین دلیل است که این مشروب بوی بد میدهد ، مثل خودش .

گریج خندیده توضیح داد :
- مگر چه بیش از ۷۳ سال عمر دارد معدنک در کار و بازی میتواند از فاصله ۲۰ متر هدف را بگوید و ترسرسام کند .
لومیس راضی می نمود . زیرا گریج دوباره آماده قبول ماموریت می شد و این برای او موفقیت بزرگی بود :

- خوب پسر . من فشیه را برایت بازگو میکنم . تگران نباش اما موقعی که تو کاملاً آماده شده باشی . ده روز بتمهلت میدهم بعد در آن با هم خواهیم دید . من امیدوارم تا آنروز تمام معنی آدم شده باشی ، اگر منظور نشده باشی به آمدنت احتیاجی نیست همینجا بمان . ماهی شکار کن ، به قاجاق بری مصروف شو و هر بد دیگری را که از دست برمی آید ، صرفه نکن .

لومیس اینها را گفت و بدون اینکه منتظر جواب گریج بماند ، بیرون رفت . وقت بیرون رفتن حتی دروازه را فراموش کرد بهیم بزند . گریج ، پس بجای خود نشسته و بیاد تسافرورفت . اگر او حالا اینجا می بود ، تصمیم او را تحسین و تایید میکرد . البته چنین نبود که هر کس به کمک احتیاج داشت ، تساسراغ او بشتاید ولی در موقعی که احساس میکرد نقش او در یک مساله حیاتی است ، بتدریج از جان می گذشت . آیا آنشب قرای منزوی تسابه خاطر کمک به او قریانی نشد ؟

سرافینو داخل شد . بسوی بوتل ناتمام و دهان بسته آن نگریسته تسیم کرد و اظهار داشت : « مرد قاجاق و پولیس همراهش رفتند . بعد با سر بسوی بوتل اشاره کرده پرسید : « آیا کار این یکی تمام است ؟ »

گریج جواب داد : آری .
سرافینو گفت : بنظرم مرد قاجاق آدم خوبی آمد . خیلی هم قوی است . بعد موقعی که گریج پیراهن و بطولون خود را برمی آورد ، سرافینو سعی داشت اندازه کمر لومیس را بدستهای خودش تمشیل و توضیح کند . گریج گفت :

- من برای شنا میروم . آیا تو امشب بهیچ ماهی خواهی رفت ؟
- البته قایق را می گیریم . بدریا خواهیم رفت و مثل ایام گذشته خیلی کار خواهیم کرد .
طبعاً تو بمان کمک خواهی کرد .
- هر طور میل تست بدرجان . تو کیتانی و من يك عمه ساده .

وقتی بسوی آزاد برآمد بایای برهنه روی ریگهای داغ تلولو خوردن راه دریا را پیش گرفت . چند لحظه در آغوش سرد آبهای نیلی رنگ و مهربان که بسوی او کشوده بود ، فرو رفت .

سرافینو از مدخل کلبه او را تماشا میکرد . گریج دیگر حساب خود را باغصه تصفیه کرده بود . حالت خوب و بانشاط بنظر میرسید . معلوم میشد خیلی زود سلامت او تامين شده زنده دلی و انرژی اش باز میگردد . پسر مرد گریج رابه اندازه پسرش « ستاورد » دوست میداشت . پسرش ستاورد طبیب بود و اینك در آتن بکار خود مشغول بود . گریج در ۱۹۴۴ زندگی ستاورد را نجات داده بود و اینك از آن به بعد در دل این خانواده مقام ارجمند داشت .

همچنان که شناگان در میان آب از بنسو به آنسو میرفت به آواز خوانی پرداخت . صدایش گرم و گیرنده بود . تا نزدیک غروب دست از شنا کشید و بعد بکلبه برگشت . ستاره هارکس شمال در اینجا تلاؤ زیاد داشت . هوا هنوز گرم بود . سرافینو و گریج قایق کهنه ولی بزرگ رابه آب انداختند . سلیندر های دوموتور قدیمی وقتی بکار آغاز کردند خاموشی سنگین بحرابصدا های عجیب و غریبی که از آن برمی آمد ، دوهم شگفت این قایق و لوازم ادلهای بسیار قدیمی و سرو آخر آن بوضع ناراحت کننده بی بلند ساخته شده بود ، باز هم عشق سرافینو بود و زندگی خود را بوجود آن بسته میدانست .

لنگر برداشتند و چند لحظه بعد اقامتگاه ساحلی شان مانند يك خط غبار گرفته در نهایت آبهای لاجوردی بنظر میرسید . دریا پذیرای

مهمانان خود بود .
گریج موتور را خاموش کرد و بادبان را کشود . عرق از سرو صورتش میریخت و دلش دنبال سگرت و ویسکی کباب شده بود . پرسید :
- چه وقت بشکار آغاز میکنیم ؟

- سرافینو جواب داد :
- هنوز خیلی وقت و راه در پیش داریم . بادبان خود را هم باز کن .

گریج امر او را تطبیق کرد و گشتی کهنه بسرعت بیشتری جانب سینه بحرب حرکت در آمد باد دریایی برچلد های عرق کرده دو مسافر ، دست نوازش کشید .
سرافینو فریاد زد :

- این ماهی باید کنسرو شود . من این نوع را راحت تر میتوانم بخورم ، آخر دیگر بری شده ام و آن نیروی سابق را ندارم .

- ولی دخترها اینطور فکر نمی کنند . سرافینو از این شوخی در حالیکه خنده اش گرفت ، خود را تا رسیدن موقع شکار به چند لخته خواب آماده مساخت .
گریج سکان را بیشتر در دست فشرد و با نفسهای عمیق هوای مرطوب و آرامی بخش دریا را بتدریج به ششهای خود فرو کشید . علی الرغم مغایراتی که پیش رفتن در میان بحر برای این کشتی فرسوده و مسافرانش بوجود می آورد ، باز هم گریج خود را در آنجا مثل خانه خودش راحت و آسوده خیال می یافت . صرف مشروبات الکلی بعد افراط توانایی را که او اینك بدان نیاز داشت ، سخت تقلیل داده و بریاد کرده بود . آبا تساهم چنین فکر میکرد ؟ .. او کمک را دوست داشت ولی لازم نبود ناتمام



دهر خپری

سخی انتظار

ژیری او شنی بانې

به لار ښوونه دنوی نظام په چوکاټ کې واقعا خپلو هیوادوا لو دپاره دسترو خدمتو نو مصدر وگرځو .

دمنی پدی ښکلی موسم کې چه ددو پانی طلائی رنگ غوره کړی مونږ ته از انکه را کوی چه وخت خومره ارزښتناک دی، پدغو پانو کې دژوند سبق پروت دی او دمعرفت راز ددغو ژپرو پانو په دفتر نوکی هغه فلسفه لوستله کپری چه د موجود اتو لپاره دهستی او نیستی هدف، کار اوفعالیت مرام تشکیلی، پدی پانو کې دژوندانه دازمونی کرښی ښکاری، پدی کر ښو کې د ژوندانه په دوران کې دمثبت او منفی کارونو څر نکوالی لوستل کیدی شی .

نو خومره دخو ښی خان به وی چه دغه پانی مونږ ته دافتخار او رپاره ډکی جملی ولری، پدی کې مونږ دآبرو مندانه ژوند او مرگ داستان ولولو او زمونږ په عمل پانه کسی دگوتی نیو لوڅای پاتی نه وی .

دا هغه وخت تر سره کیدی شی چه مونږ په قوی عزم اونه ماتیدونکی نیت په پوره متانت دټولنی دپرمختیا او سوکالی د پاره هاند او زیار وباسو .

دادی پدی لږ کې دخزان په هکله خو لنډی هم وړا ندی کوو .

نصیب می گل خزان پری راغی نری نری پانی بی باد په هوا وپینه ستادی قسم وی یو وار راشه دسهار باده خزان مراوی کړل گلونه

زما لیو رونه ژپر گلونه که زه سر توره پکی گرځم خوښه یمه

نه می څوک و، نه می پکار شو زه ژپره پاته و مه گر نک ته و لسو ینمه

یار می دتورو غیلو شپون دی ماته به راو پی سپینی ژاولی ژپر گلونه

متر بلی گتی پوری خدای په امانه

سودا یی مل شی په اټکل مز ل کوینه
زه دگلای له گل نه سره وم
ستا په یاری کې له نارنجه ژپره شوم
ښه دی چه په شیانو کې بدلون او تحول راڅی هر کبر ته زوال شته او دهری ورڅی انجام په ماښام سره کپری .

یو مین خپلی کبر جنی ملگری ته داسی ښیرا هم کوی :

دمخ پر گل دی خزان را شه به پسرلی دی بلبلان شپری دینه زما ژپگی دغم نیالگی دی
خزان پری راغی ژپری پانی تویو ینه

اوس چه دو نو پانی ژپری شوی اود تو ښودپه حال کې دی، اوس چه دژمی دپختی په در شل کې یو ، وینو چه دغه ژپری پانی خو سره شاعرانه منظری لری، وینو چه پدی کې دطبیعت خومره لوی حکمت پروت دی، پدی کې له ورايه دتحول او بدلون فلسفه څلپری .

نو خومره به ښه وی چه زمونږ ټول حر کات درست کارونه دسالم تعقل په اساس وی اودخپلی کو رنی او ټولنی دپاره زیار وباسو اود ژوند له هری شیبی نه ددی ستر عالی هدف لپاره کار واخلو .

په هیواد کې د جمهوري نظام ښکلی پسرلی مونږ ته دا مسئولیت را په غاړه کړی چه دوطن هرغری تر خپلی وسی پوری ددی پیر ته پاتی هیواد لپاره زیات کارو کړی اودترقی عالی مدارجوته یی ورسوی، زمونږ دغه مسئو لیتونه هغه وخت سر ته رسیدلی شی چه په هسکه غاړه دپاک او سپینڅلی وجدان

ددوی به نیک نظر کی غم او ښادی یو دبل لازم او ملزوم گنل کپری. دمنی به ژپر رنگو نو کسی د تو ښیدلو، لوښیدلو اودفنا لوری ته دتک منظری ترسیمپری نو که خزان نه وای اصلا دبهار قدر به چا ته نه معلومیده، دپسرلی ښکلا امید ښوونکی ده هغه امید چه نتیجه یی په اوږی یازمی کې لاس ته راڅی .
دمنو گلان زپه وړو نکی منظری لری خو، خوراک یی دمنی په موسم کې هم پوره خوند لری او دژوند ممد گنل کپری .

هوا مونږ ژوندکوو ددی دپاره چه یو وخت ورو، مگر دافتخار مرگ او له ویاړه ډک مرگ چه هغه هم دژوندون دسترو نتا نجو څخه دی .

هر کار او هر حرکت چه د یو ښه هدف لپاره وی په حقیقت کسی د طبیعت له پدیدوڅخه خوند اخیستل دی او ددی مرموزی څیری څخه د سعادت دپیدا کولو لاره .

انسانی طبایع هم عجیبی او له اسراره ډکی دی ځینی سره رنگو نه خوښوی ځینی شنی اوځینی بیا ژپری. همدا رنگه ځینی دهغو رنگو نو دپیدا کولو پسې لالهنده گر څی چه تر اوسه یی دطبیعت لپرا توار ندی جوړ کړی .

ژپر رنگ دپخید لو، لوښید لو او ورکیدلو مفهوم تر سیموی مثلا یومین خپل ژپرننگ دما ز دیگر نی ژپری لمر سره ور ته گنسی نو د همراز په ډول ورته وایی :

دماز دیگر ژپر په لمره به روغو وایه دد نڅورو سلامونه څوک چه مین شی رنگ یی ژپر شی

یوځل می وگوره جانا نه په ژپرو گلو دهر چا مینه راځینه دطبیعت په یوشی کی ستر نبات لیدل کپری او هغه د «تغیر» او بدلون څخه عبارت دی .
داو ښتون قوی قدرت دتکوین په تزئین کې لوی لاس لری او پوخ اساس. دکائناتو په بی پایانه هستی کې کی دمستی او هستی تمیز دنیستی او وجود معیار دهمدی خوځیدونکی او محرکه څیړکه اودانسانی عقل ادراک تشخیصوی چه پخپله هم دهمدی لوی هستی زپرنند وی گنل کپری خزان او بهار، اوږی او ژمی، غم او ښادی، شپه او ورځ، سکون او حرکت، او ټول تضادو نه دهستی د دوام او نیکمر غی، پیژند لو او پیدا کو لو اسبابونه دی، په همدی ډول ټول تشا بهات دښکلا او جمال یو عالم اسرار دخانه سره لری .

دپسر لی په ښکلی موسم کې د شنو پانو او ښکلی گلانو بازار گرم وی په هر څه او هر څه کې تازگی لیدل کپری نو څکه دغه لیدنی په زړونوکی هم دتازگی او نشاط احساس را پاروی دامیدونو تلوسی په نڅا راوای اود مایو سی خپیره خیره تر خاورو لاندی کوی .

مگر د بصیرت د خاوندانو له نظره هغه ښکلا او په زپه پوری منظری چه دپسرلی په موسم کې موجودی دی دخزان په ژپر بڅنه موقع کې هم لیدل کیدی شی .

دوی وایی چه دطبیعت په ټولو مظاهرو کې ښکلا شته، خو شالی شته او نیکمر غی پکی موندل کپری مگر پیدا کول یی سر گردانی غواړی، زحمت غواړی اودحرکت مستلزم دی .

گمشده

فرص زردین و روشن مهتاب میدمید
از لای شاخه های گل افشان نسترین
باران برگسای سپید شگوفه ها
میریخت با نسیم شبانگه بر چمن

در گرد باد برگ گل و در فروغ ماه
پروانه های عاشق و شبگرد می پرید
از زیر سایه های پر اسرار بید ها
گاهی صدای خنده مستانه می رسید

عکس قشنگ ماه فروزنده می شکست
در دست موجهای کف آلود و بیقرار
یک ماهی سپید و فسونگر ز دیگری
بیوسته میریخت در آغوش جویبار

بر جامه شفق و ش گلپای آتشی
شبنم هزار زیور الماس بسته بود
در قطره های شبنم رنگین و دلگرب
مهتاب های کوچک و زیبا نشسته بود

من بر فراز برگ سپید شگوفه ها
بودم غنوده نامش و تنها و سرگران
میزد بروج تیره و نازام من شرد
لبخند ماه دختر عریسان آسمان

لبخند مه تبسم یک ماهروی بود
یک ناشناس لعبت طناز و فتنه گر
سیمین بت خیالی و زیبا که سالهاست
میجو بزم به پهنه این شهر در بدر
«محمود فارانی»



زیر نظر: گل محمد ادیب

آهنگر

بسی باین اخگرهای فروزان دست و پنجه
آزمون نموده ام .

باهمه سرکشی، آتشفشان کوره در اختیار
من است . آهن پاره های سنگین از کوره
وستان می گذرد. روستائیان نیازمند بر
میدارند و می روند .

من و حرارت سوزان . من و جسد عرفناکیکه
بایاره نمودن اجزای فولادین، همیشه درجوش
است .

به جنبش درآیدای بازوانیکه فقط برای
نبرد با فولاد آفریده شده اید .
کشاورز دهکده دوروخارکش کهنسال دشت
ها، منتظراندا صنعت محکم من کار و زندگی
نمایند .

مبارا از الزار خود شکایت کنند. باتگاه
نفرت باربوسی من تگریسته بگذرند ؟
ای آهن سیه !

قرنها درجبال به آغوش سنگ و ریگ
نفته بودی . ترا از تصرف صخره هابدرآوردم،
بس کن و پاره شو !

ازین بیج و تاب راضی باش . زیرا من
تراز شکل زشت برآورده بدست کارگران
می سپارم .

روزی باصورت صیقلی بتو اسمی گذاشته
در صندوق زیبا و رواق بلند بگذارند و چون به
کار آبی یار و همکار ما باشی .

بیاسیابی شو تاییکر کوه را بفریاداری !
عزت در خدمت است .

جاییکه بتوان از تو بیل و گاوا آهن ساخت
تبع و خنجر شکسته باد .

آهنگر این بگفت و چندضربه قایم بر آهن
داغ فرود آورد، وانگهی آهنگ کوره نمود
همین درجدال بود .

عشق آهنگدازی را باید از این مردآموخت.
گذشتم . اندیشه تاجایی دنباله داشت که
آواز آهن گویی از رسته آهنگران بگوش
میرسید
از : آئینه

مرواریدهای سخن

عشق بوطن بادوام ترین و پر شورترین
عشقهاست .

«نابوکوف»

انتهای هر کس نمونه بارزی از خود اوست.
«بوفن»

خوشبخت کسی است که خدادلی به او
بخشید که شایسته عشق و سوز و گداز است.
«ویکتور هوگو»

دعا

یارب از اشک سحر چشم تری بخش بمن
ناله ای بخش که بخشم به جهان گرمی مهر
نکشد آه جگر، تابه جگر داری داغ
تا گذارم اثری از اثر شعله آس
تا نیاشم بچمن شاخه بی سایه و برگ
سینه ای بخش که باشد همه کانون گداز
تا که حق جویم و حق گویم و بویم ده حق
دیده حق طلب و حق تگری بخش بمن
(دکتور شمع ریز)

رباعی های گزیده :

چشمه حیوان

تا دل بهوای وصل جانان دادم
لب بر لب او نهادم و جان دادم
خضرار ز لب چشمه حیوان جان یافت
من جان بلب چشمه حیوان دادم
«قا آبی»

زلف پریشان

گفتم : عظم، گفت که :
حیران منست
گفتم : جانم، گفت که :
قربان منست
گفتم که : دلم، گفت که :

آن دیوانه

درسلسله زلف پریشان منست

«عبید زاکانی»
صفحه ۳۱

از مثنوی های نغز:

عهد عشق

خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام
خوشا عشق و خوشا عهد خوش عشق
اگر چه آتشت و آتش افروز
چه خوش عهدیست عهد عشقبازی
هر آن شادی که بود اندر زمانه
چو یکجا جمع شد آن شادی عام
بتان کار دان ، خوبان پر کار
در آغاز وفا یارند و خوش یار

ولیکن از دم فریاد ! فریاد !

که عشق تازه گردد دیر بنیان

(نظامی)

حریم وصال

مردم از این الم که نردم برای تو
ای خاک بر سرم که نشد خاک پای تو
گراختیار مرگ بدستم دهد قضا
روزی هزار بار بمیرم برای تو
غم نیست گرز مهر تو دل پاره پاره شد
ای کاش ذره ذره شود در هوای تو
گویم دعا و عمر ابد خواهم از خدا
تا عمر خویش صرف کنم در دعای تو
در آرزوی آنکه بمن آشنا شوی
آمیختم بهر که بود آشنای تو
جای تو در حریم وصالتهای رقیب
ای کاش بودی من بیدل بجای تو
(هلالی)

عشق با بی...

زما
بر
که
پوقو
هوگ
قشر
ک
کنم
کنی
از
صحب
خ
یوند
گپ
یک
رفتم
را
ها

ممکن بسیار وقت خوش شد
باشم و لی تفریح واقعی در زندگی ام
راه نیافته بود.

باخته - چند جبهه آب به طرفش
انداختم. ما نند اطفال بازی میکردیم
نعره میکشیدیم و بدون شرم از
برهنه بودن بدنبال هم میدویدیم.
بالاخره خسته و ز له از آب پراهمدیم
او در حالیکه موی هایش را می
تکاند تبسم مینمود. او بزرگ و
پر عظمت مانند خدا یان یولان بنظر
میآمد.

- راستی تو هستی جو وین.
اینبار نگاه هایش ملامت بار نبود
چیزی از آن موج میزد که نفسم را
بند میساخت.
او دست ها یش را باز نمود و
بدن های ما بهم گره خورد...

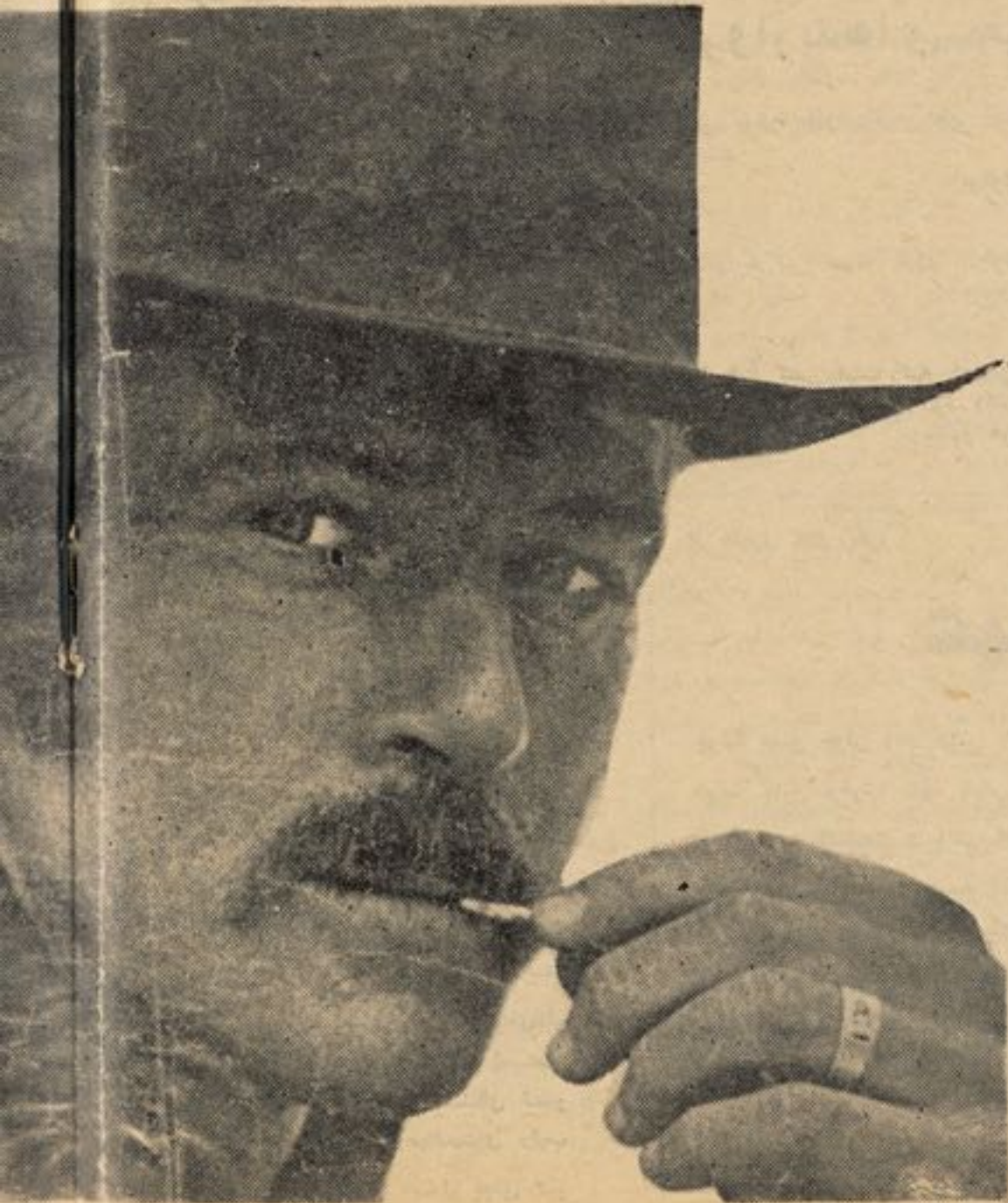
نا گهان صدائی از ساحل شنیده
مات ایستاده بود. فر یاد کرد.
- لذت میبری. من هم آمدم.
ساحل دور بود. ترس مرا فرا
گرفت به شدت شنا نمودم وقتیکه
از روی شانه ام به عقب دیدم مات
به طرفم شنا میگرد. با زوان
تشنه اش به شدت امواج را در هم
میگوبید فریاد کردم .
- دور برو .
او غطه خورد و لحظه ای بعد در
کنارم قرار گرفت.
- بیا تفریح کنم جو وین دوباره
ازان لذت نخواهی برد.
او لین بار بود که مرا به نام
کوچکم صدا می کرد. و هنگامیکه
از تفریح نام برد. برای او لین دفعه
کلمه (تفریح) برایم جالب مینمود.

برای خود غذا درست کرده بود
ظروف نا شسته هنوز در ظرف
سو بی وجود داشت . گر چه
گرسنه نبودم و لی در آشپز خانه
نشستم . از کلکین بر آمدن ماه
را می دیدم .
سخن مات در مورد قدم زدن به
زیر نور ماه پیادم آمد .
بیرون بر آمدم اولین بار بود که
اثر نور ماه را بر وادی می دیدم
همه چیز غرق در نور نقره فام بود
مثل اینکه همه چیز را از چشمان
مات نگاه میکردم زما نیکه به دروازه
رسیدم نوار باریده راه ، ما نند
فیته نقره بی معلوم میشد که به
موی های دختر جوانی پیچیده
باشند .

ناگهان می خواستم تا به دنیای
دیگری ، دنیای که مات از آن صحبت
کرده بود نظر اندازم. بطرف دریا
براه افتادم . کرانه دریا را زیر پا
گذاردم . از اینکه پای ها یم گل
آلود میشد هیچجاک ندا شتم فاصله
زیادی طی کردم .
صدای غرش آبرا که از بالای
بند به پایین سرا زیر میشد، به
خوبی می شنیدم .
عقب بند دریا چه کو چکی
تشکیل شده بود . غبار و کف آب
مانند طاق نقره بی معلوم میشد .
همچنانکه در زیر نور ماه، قدم
می زدم همه چیز بنظر شکفت آور
می نمود .
فکر میکردم در رویا ها قدم می
زنم . طرف مخزن آب بالا رفتم . در
نتیجه بار انها ی سنگینی - آب
بلند شده بود و تا کنار دیوار می
رسید . در زیر نور ما زیبایی
خاص داشت . مدتی هما نجا
استاده شدم .
لباسم را کشیدم در آب غوطه
خوردم . به پیشش شنا کردم ، از
انواع شنا که در کو دکمی فرا گرفته
بودم کار گرفتم . نمی خواستم تا
ظربات سنگین زما ندا احساس
کنم گذشته و آینده در وجود حال
تبلور یافته بود .

ولی من به او ضرورت داشتم به
خاطر اینکه ثابت کنم که فقط به او
تعلق داشتم .
در تاریکی اتاق خواب پر سید:
- تراچی شده است ؟ امشب به
صورت شکفت آور مهربان شدی .
صبح بعد خو شحال تر بودم
ولی از مقابل شدن با مات وحشت
داشتم . یکبار او هم به طرفم نگاه
نکرد . فکر کردم ممکن آنشب پرستار
را به کلی فراموش کرده باشد
ویا اینکه چنین شبی هرگز نبوده
است . بعد ، در پایان هفته هوگ
نامه ای از عمه گرس یگانه اعضای
باقیمانده خانواده اش است که
مرگش را اعلام میداشت .
بمن گفت :

ممکن است به جنوب بروم و به
کارها سرو صورت بدهم و هنگامیکه
گفتم من هم میروم گفت :
- جووین باید کسی به مزرعه
بماند .
گفتم :
- ساعات هست .
در حالیکه به قهر می نگرست
گفت :
- اوه ، به مات اطمینان میتوان
کرد ؟ تو باید اینجا بمانی .
هوگ برای رفتن به جنوب آماده
شد و من ت ایستگاه خط ریل رفتم
او به عجله دهکده را ترک کرد. از او
خدا حافظی کردم .
روز گرمی پیش بینی میشد
فکر کردم چاشت وادی به تنور
سوزان تبدیل خواهد شد در هنگام
خدا حافظی از او پرسیدم :
- ساعات چه وقت حرکت خواهد
کرد ؟
- نمی دانم - ولی امید است
قبل از آمدن اینجا را ترک نکنند تا
زمانیکه بارانها خلاص نشود هیچکار
نمی توان کرد و برای این
امر ما به وجود او ضرورت داریم .
مستقیم بر مزرعه برنگشتم
بدیدن دوستی رفتم . نزدیک شام بود
که خانه آمدم . از مات اثری نبود



بگانه‌ای

زمانیکه هوگ بر گشت، گذ شته
برایم نا ملموس مینمود. فکر میکردم
که حوادث بین ما ومات در او یا
بوقوع پیوسته و بس. و قتیکه
هوگ آمد اورا به شدت در آغوش
فشردم. در حالیکه میخندید گفت:
کاشکی سال چندین دفعه سفر
کنم تا تو مرا چنین بگرمی استقبال
کنی.
از عمه اش و مراسم تدفین
صحبت کرد و در آخر گفت:
خدا اورا بیا مرزد برایم دوهزار
پوند بمیراث مانده است. سپس من
کپ هایی زدم.
یک هفته بعد، به بازار برای خرید
رفتم. هوگ ومات کناره های طویله
را ترمیم میکردند، تازمستان گوسفند
ها محفوظ بمانند. درده مردمی کمی

زندگی میکردند وزمینیه برای شایعه
سازی وجود نداشت .
اولی هنگامیکه بطرف خانه باز
می گشتم در فاصله داری صدای
غرش رعدرا شنیدم . هنگامیکه به
ابرهای تیره می نگریستم درک نمودم
که آب فراوانی هنوز در آن ها وجود
دارد. ولی توفان هنوز در دور دستها
قرار داشت .
زمانیکه خانه رسیدم - هوگ
در آشپز خانه دست هایش را
می شست گفت :
- کار خلاص شد. ولی نمی دانم
که بلهون مات چگونه آنرا سربراه
کرده میتوانستم .
پرسیدم .
- اکنون فرکجاست .
در حالیکه دست هایش را خشک

مینمود گفت :
- او کالایش را برداشت و رفت.
بدون اینکه سبد سودا را که از
بازار خریده بودم خالی کنم همچنان
بیخ زده فریاد کردم .
- رفته! به همین سادگی؟ بدون
گفتن خدا حافظی ؟
پشت هوگ بمن بوده و از پریدگی
رنگم چیزی ندانست .
گفت :
- از من خواست تا سلامش را
بتو برسانم . او آدم عجیبی است.
به صورت ناگهانی او غیر منتظره
تصمیم برفتن گرفت. تو متاثر هستی
جووین ؟
موج تائر در سراسر وجودم
دوید . گفتم .
- میتوانست تا آمدنم معطل
باشد .
هوگ رویش را درهم کشید .
شمرده شمرده گفت :
- اگر برای تو مهم است میتوانی
عقبش بروی. همینطور که گفتم او
فقط بطرف بندر رفت. تو میتوانی
اورا گیر کنی .
هوگ بیچاره اونمی دانست که
در قلبم راجع به مات چه چیز جوش
میزند . همچنانکه بطرف جاده که
به بند منتهی میشد می دویدیم غم
سنگین بر قلبم نشست . خودرا
احمق ساخته بودم که همیشه بهمان
بوسه در شب پرستاره می ندیشیدم
و آنچه که در بند آبها در آنشب
مبتابی بوقوع پیوست رویایی بیش
نبود. مات به من علاقه داشت ولی
این امر از زرفنای قلبش
بر نمی خاست .
ولی آگاهی به این حقیقت تلخ که
ارفته، اینکه اورا باردیگر نخواهم
دید تمام امید هایم را از بین برد .
حالا می دانستم که او در زندگی ام
جای پای محرزى باز نموده است.
پیش از اینکه دیوار سبز به نظرم
آید به نفس نفس افتادم. افق دور
دست را نور آذرخش گاه گاهی
روشن نموده و صدای غرش رعد

را میشنیدم. زمانیکه به بلندی سبز
رسیدم بگلی خسته شده بودم .
بعد ماترا دیدم. اونزدیک سرانه
دریا ایستاده بود و خریطه کالایش
به شانیه اش آویزان بود .
فریاد کردم .
- مات، صبر کن!.. مات ..
ایستاده شد .
وقتیکه به اورسیدم آرزو داشتم
تا مرا در آغوش بفشارد و لسی او
با چهره خشمگین و دست های آویزان
هم چنان ایستاده بود .
پرسید :
- این حاجه میکنی ؟
- چرا میروی ؟ چرا مات چرا؟
با وجودیکه بین ما چند قدمی فاصله
نبود بنظرم خیلی دور مینمود .
گفت :
- بروایت نگفته بودم که من مدت
زیاد توقف نمی کنم. بر علاوه در
مزرعه کار زیاد باقی مانده است.
از روی شانیه هایش نظرم به آب
بند افتاد که کف بر لب بر بند فشار
وارد میکرد .
فریاد کردم .
- چرا تا آمدنم صبر نکردی ؟
دیگر به غرورم اهمیت نمی دادم
فقط میخواستم تا از زندگی ام فرار
نکنم بادست هایش اشاره ای نموده
که از آن ناتوانی خوانده میشود .
- چی می توان کرد. جووین میدانی
که همه چیز گذشته ؟
ولی او در مانده بود. از چشمانش
این را میخواند . زمانیکه گفت
«برایت نگفته بودم که من خواهان
دیدن سرزمین های تو هستم. و روی
همین دلیل همیشه در حال کوچیدن
ازیکجا به جای دیگر میباشم؟» به او
باو نداشتم.
دیگر نگذاشتم چیزی بگویم .
خودرا به آغوشش انداختم .
مجبور شد مرا به آغوش بکشد.
وزمانیکه روی امرا به طرفش بالا
نمودم گفتم :
- مات جایم باتوست . میخواهم
هر جای که توهستی من باشم.



دسینی صادق

که خوځ لاس له سوزه وکارې زيان نشته
 په مزلگ باندې قلنگ او تاوان نشته
 دوقا خريدار بل خواته دی د رومي
 دا متاع دزمانې په دکان نشته
 هغه يار به زه وکومې خواته غواړم
 چه يې هيچيرته منزل و مکان نشته
 دليران که هر خو ډير دی په جهان کې
 زما يار غو ندي دلير په جهان نشته
 چه هم قيدرې هم زلفې هم سرې شونې
 دغه هسي رنگ آفتاب په جهان نشته
 عشق عاشق لره يو هسي گلستان دی
 چه و باغ و نه يې لار دخزان نشته
 عاشقان په عشق کې واره سلطانان دی
 په داشهر نيستگارو تاوان نشته
 که مجنون غوندي به عشق کې خوځ صادق شې
 دليلايه دروازه کسی در بيان نشته
 دانايان به درحمان په فال پوهيری
 دلته کار دهر نااهل و نادان نشته
 (رحمان بابا)

دگلر خانو خندا

چه شپره شوستاپه مخ باندې زما عشق
 مسخره شو دمجنون او دليلا عشق
 چه مجنون خنی په لير کښې هيب خوری
 گمارلې ده په ماضي بلا عشق
 که په هره ساېي سرخي لکه شمع
 خان دی هيوځ معذوره مني په عاشق
 وېر ډېلو ته په لاس جنگ ورباب کا
 چه يې کښينوی په غولې باندې وراشع
 اوږبه لوبو لکوی په رښتيا لگي
 ډېولې دی ډير خلک په خندا عشق
 دلان دغفل پاتي شې بسې د خله
 چه په سړي خود آغازه کاسودا عشق
 لکه اور په وچ واښه باندې خوځ بل کا
 هسي کار کاندې په زهدوپه تقوا عشق
 خوځ ناحق په خولې دعوا اورښتيني کا
 دم قدم کسه پتيري د رښتيا عشق
 بيایي نه موندنه خندا د گلرخانو
 که شبنم غوندي حميد گروپه ډېا عشق
 «حميد»

نورالحق مشتاق دخواجه دوکوه ښوونکی جمهوری یاد اقبال ستوری

ږورنه خوشحال دی جمهوري ورته پيغام راغی
 نوي السهام راغی پښتون د پاره
 چه توري وريخی لاندې پتو هماغه لمر ختلی
 د هجر شپه کړه مولي نسره سپين سپر ختلی
 چه و درياب مينځ کښې وده پروت هغه گوهر ختلی
 تپي مجنون ته دليلی دلاسه جام راغی
 باغ کښې به راغ دسروکلو نوتماشاکوله
 باغ نه به هر بلبل نسر و سترگو ډېا کوله
 خوار عندليب به هر و دغو کښې و او پلا کوله
 زاغ تری بهر شو گل بلبل ته په سلام راغی
 چه يې مشتاق و مه په لاس هماغه لمر راغی
 د اقبال ستوری نژدهر پښتون په سر راغی
 دعاشق څنگ ته نن بهښه مينه دلبر راغی
 د ډوډو ډيم په عوض جمهوري نظام راغی

داور بل چه سستان

قلعه! پورته شه جيستان يې داوړ بل وليکه
 صفت ديار دښو خوشترگو په کجل وليکه
 ای دتقدیر کاتبه خوډبه دخواتي وی کله؟
 لږمی مهلت په پروانه کښې داجل وليکه
 کوژشه تقدیر معینی چوپړ کړه ای زما تندي
 عرض دډرگی دېا مالی ديار په پل وليکه
 عشقه! له تاسره خو مرگه دتمنانه ښايی
 ای همه زونده دابدشه مخ ازل وليکه
 حمزه! راجوړ کړه په خزان کښې کيفيت دښار
 دښکلی ياردتصوريه مخ غزل وليکه
 «حمزه»

دشو نډو و خيال

زاهدان دی کړه ميشته په ميخانه کښې
 نشته تاغوندي بل مخ په زمانه کښې
 هيڅ له ښکلو بهرور په وصل نشوم
 عبت گرځم لکه مار په خزانه کښې
 ستا دشونو په خيال وزمه له عقله
 هسي مست شراب لری په پيمانه کښې
 دی پټ شوی دخودلی ددرانه پټی
 څکه اوسې ليونی په ويرانه کښې
 ددنیا غمونه کل کړه تر پښو لاندې
 جين مړه تل ديار په آستانه کښې
 دمجران په شپه رباب وځان ته کيردم
 ستا غمونه تيروم په ترانه کښې
 عشق له ډډه دتن پرور کله ټولپړی
 چيرته نيغ وهيلی وی په سخا دانه کښې
 حسين زهداو تقوی هسي جدا وی
 نوی کار دروغ عالم به ويرانه کښې
 «حسين»



دژو ند بوستان غوره لنډی

دنيا دپاکي ميني درومان مه وړانووه
 دخوانو او مانولو دا جهان مه وړانووه
 دژوند په توره شپه کې امیدونه لکه ستوری
 دستورو ښکلو ستورو شېستان مه وړانووه
 کعبه دمحبت می په ایمان باندې ودانه
 ای عقله داکعبه می دایمان مه وړانووه
 ستا مينه محبت زما دږه ساز وسامان دی
 زما دسوی زه سازو سامان مه وړانووه
 بوستان دژوندانه می دی په اوښکو سمور کړی
 خزانه خدای دپاره دابوستان مه وړانووه
 (مفتون)

ته ویده وی

ستا په مخ زلفو هوا کړه ته ویده وی
 چه نسیم پری مشغولا کړه ته ویده وی
 په سپین مخ دی راخوری لکه پرده وی
 توروزلفو دی جفا کړه ته ویده وی
 ده پيپا دنیم شپي می تماشا کړه
 تماشا دی تماشا کړه ته ویده وی
 په گلگشت دمازیکر چه دی چابکل کړی
 سرو لپانو دی خندا کړه ته ویده وی
 اوس دی مخ په پلوخله رانه پټ کړی
 دابوسی می درنه غلا کړه ته ویده وی
 پارله ویش عاشق ورتلی نشي ناظره!
 تادخان سره سودا کړه چه ویده وی

«ناظر»



هنرمندان خارستان

احمد ظاهر دیگر آواز نمی خواند

احمد ظاهر هنرمند محبوب نسل جوان که اخیراً چند کنسرت به استقبال جمهوریت و تقویه صندوق مبارزه با بیسوادی دایر کرده بود،



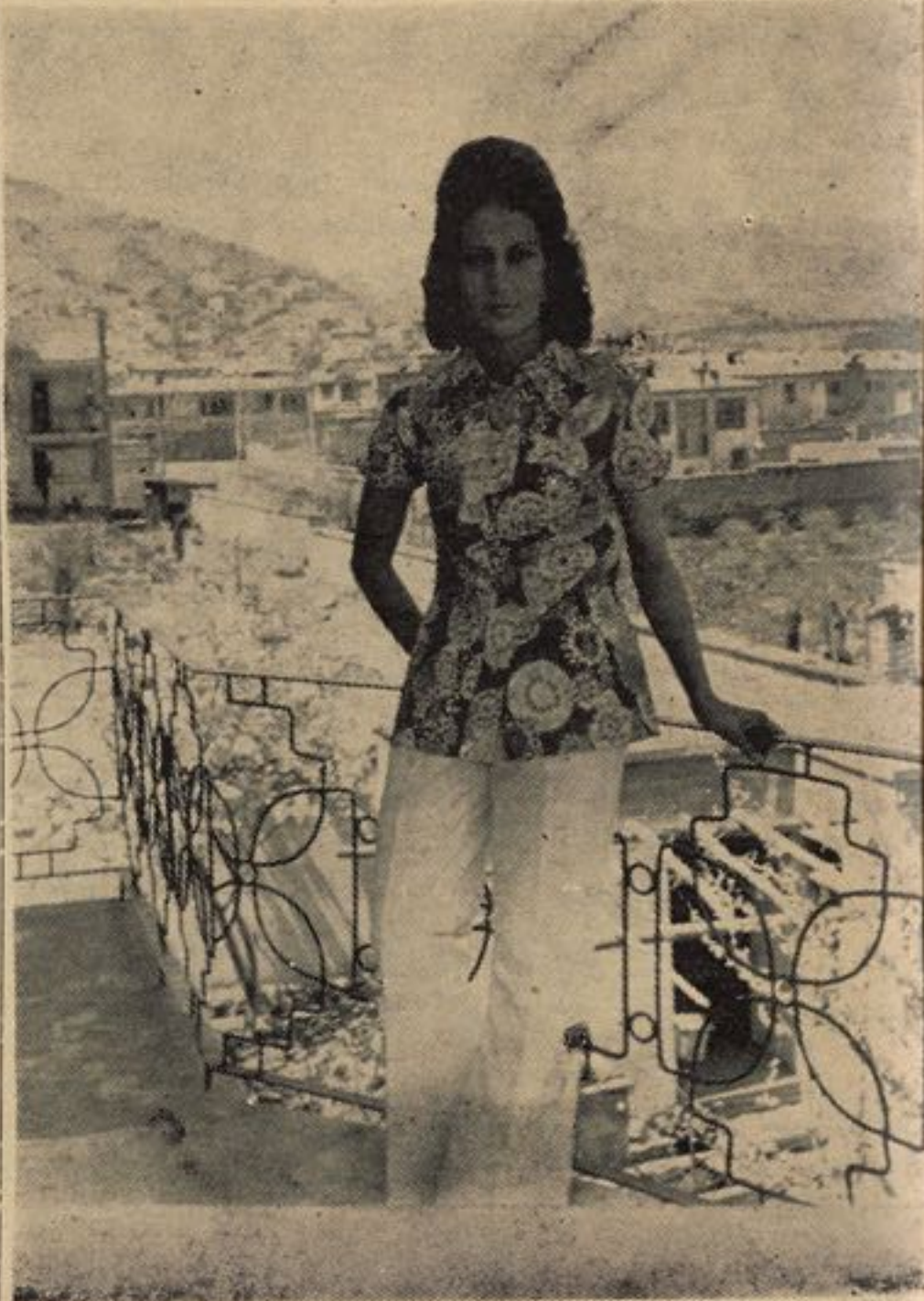
احمد ظاهر

اخیراً از آواز خوانی دست کشیده است. این شایعه را اشخا صیکه هنرمند مذکور را از نزدیک می شناختند تأیید نموده اند و لسی متا سفانه تا هنگام زیر چاپ رفتن این صفحه نتوا نستیم خود احمد ظاهر را پیدا کنیم و علت این کناره گیری او را از هنر آواز خوانی ازش بپرسیم، احمد ظاهر با آواز گیرای خود شهرت خوبی حاصل کرده و علاقمند ان هنر ش روز بروز اضافه تر میشوند.

خدا کند این مطلب حقیقت نداشته باشد و احمد ظاهر با ثبت آهنگ جدیدی این شایعه را تردید نماید در غیر آن خبر نگار ان کنجکاو ما شاید او را سوال پیچ کرده علت اصلی کناره گیری اش را از هنر بپر سند.

هنرپیشه فلم اندرزمادر و روزگازان میخواهد فعالیت هنری خود را دوام بدهد.

غزال صاعد ممثله خوب و مو فقا انغان ننداری که در فلم اندرز مادر نقش «فریده» را بازی نموده است اخیراً رابطه ای با افغان ننداری ندارد زیرا قرار دادش بصورت یکجا نبه چندی قبل فسخ شد.



غزال صاعد

این هنرمند به خبر نگار ما گفت: هنر مند از هنر نمیتواند جدا باشد من آرزو دارم کار هنری خود را دنبال کنم از همین جهت با مقامات مسئول وزارت اطلاعات و کلتور در تماس شده ام تا زمینه فعالیت هنری مرا برای آینده میسر بسازند غزال صاعد از دواج کرده است و دختری بنام فرشته دارد.

غزال صاعد در نمایشنا مه معروف مفتش اثر گوگول نقشی را بعهدہ داشت و چند نقش دیگر را در نما یشتنامه های بعدی برای اودر نظر گرفته بود که بعد از تجدید قرارداد نقش های مذکور را ایفا خواهد کرد. غزال صاعد در فلم روزگازان هم در دو قسمت فلم نقش هایش را بعهدہ داشت.

فستیوال فلم های شوروی

بتاریخ نزده عقرب فستیوال فلم های روسی در کابل افتتاح شد.

در محفلی که بدین مناسبت در سینما آریانا ترتیب شده بود دو هنر مند

معروف فلم های روسی نود میلا سو او ما رتینوف.

هم آمده بودند که در برا پر حضار قرار گرفتند و مورد استقبال

گرم تماشاگران واقع شدند. بعد از اینکه سخنرانی ها پایان رسید و

دسته های گل برای هنر مندان شوروی تقدیم گردید

هنرمندان باات آلمان

یک گروه هنرمندان اوپرا بالت

جمهوریت اتحادی آلمان برای اجرای نمایشهای هنری وارد کابل گردید.

نمایشات هنری این گروه در کابل ننداری آغاز شده است.

هیأت هنری مذکور از طرف مامورین وزارت اطلاعات و کلتور و اعضای سفارت کبرای آلمان در

میدان هوایی استقبال گردید.

دسافرت

بخاری دیواری شروع به خاموشی شدن کرد. سایه روشن سرخ رنگ غلیظ تر شد. با گذشت مرحله محیط تحریک کننده تر و خوش آیندتر میشد اکنون لازم بود که یاسه این ناراحتی خانم به حدی با مطلقاً تسلیم دقایق و اتفاقات شوند.

- ولی من انتظار داشتم که شما حرفهایم را شنیده باشید - ایوان پتروویچ این را گفت تنها برای اینکه خاموشی سنگین را برهم زده باند و ادامه داد من تصور کردم که شما بطرف آتش نگاه کرده و در خود فرو رفته اید. خانم دوباره چشمانش را به آتش دوخت و چهره اش باز خیال انگیز شد.

- او، نه، من شمارا بدقت شنیدم. کم مانده بود که شما یکی از تصورات دوست داشتنی مرا بیان کنید ولی فرصت نگردید.

- میخواهید، اکنون ثابت کنم؟

- نخیر، حدسی زده نمی توانید... بسیار مشکل است - خوب است، پس بگویید.

- شما بالای کلمات من فکر کردید، که گاهی دل انسان یک چیزی نامعلوم و مبهم میخواهد... که شبیه به کار روزانه زندگی نباشد، که شاید برخلاف همه چیز باشد... معایر... حتی با اخلاق جامعه...

- بعد؟ شما اول بگویید، که آیا حدس زدم بلی؟

- بکلی، نه... با وجود این، من به حال فکر خود را اکنون نمی گویم... به حال، بعد چه؟

آخ، نه، نه، صبر کنید، من راجع به این یک فلسفه بخصوص دارم... منتها من از هراس دارم که شاید برای شما دلچسپ نباشد. برای ایوان پتروویچ آنقدر دلچسپ بود که او از جوکی خود برخاسته و بالای دیوان در کنار خانم موسیاه نشست.

- ببینید... والنیتینا سرگینا با کمی ناراحتی شروع کرد. اما من از زبانم میترسم، اصلاً نمی توانم بالای آن حاکم باشم... ببینید: آخره هیچکس معلوم نیست که بالای انسان قبل از تولدش چه گذشته... اینکه من چشمانم را میبندم و سعی میکنم بخاطر بیاورم که قبل از این چه بود. هیچ چیز و هیچ چیز نیست بجز از تاریکی بی پایان. من هیچ چیز نمی بینم، نمی شنوم نه احساس میکنم، نه فکر میکنم. و ناگهان از یک جای یک نواری از نور زندگی ظاهر میشود. اما آخرین همه تنها برای یک لحظه. شور و هیجان فرآه میرسد. بعد مرگ... و بعد تر؟

دوباره همان بی خبری، باز هم همان سردی همان «هیچ» وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور، کی هفت آنرا بمن حالی میکند؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتباه کسی، بیفکری. آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضاح قرار داده است؟ من مطالعه میکنم و پیوسته میشنوم که ماهمه آدم هستیم و به ما عقل و آزادی اعطاء شده

و این همه مارا مثل یک فامیل برادر با هم پیوند میدهد. آخ! من این برادری را نمی بینم و نمی خواهم به آن اعتراف کنم! من یک جمعیت احق را میبینم که ترس از مرگ آنها را خورد و خمیر کرده، جمعیت که لرزان به این توتله کنگ زندگی و نور جسیبه اند. خودم نفرت انگیز و وحشت آور میشوم!

ایوان پتروویچ درست مانند برق زده ها کلمات و حرکات او را تعقیب میکرد. او دید که چگونه پستانهای برجسته و پریشان کننده اش بالا و پایین میشد دید که چگونه درین نیمه تاریکی انعکاس آتش سرخ در چشمان از حد بیشتر بازی میزدید، دید که پرده های بینی طریف و از آتش بخاری گلایی اش چگونه متورم شده و می لرزد... او مشاهده کرد که

پیراهن نرم پلیدی چگونه ساختمان پا های خوش ساخت و محکم او را نمایان ساخته است. اکنون این فضای پر عطر و گرم و بوی شراب که ایوان پتروویچ وقت صرف غذا نوشیده بود

سبب شده همه چیز در کله اش هجوم آورد. آورد که دستت سفید او در تاریکی بالا قیدی بالای دیوان افتیده، ایوان پتروویچ تقریباً غیر ارادی هیجان زده و نرسان دست خود را کنار دست او گذاشت، طوریکه انگشتان کوچک آنها با هم تماس شدند.

ایوان پتروویچ فکر کرد.

« آیا خانم متوجه شده یا خیر، اگر دست خود را پس کرد مغزرت میخواهم.»

- ادامه بدهید، ادامه بدهید، لطفاً، ایوان پتروویچ با آواز بلند گفت، شما بسیار مرا علاقه مند ساختید.

والنیتینا سرگینا ادامه داد:

- اگر مرگ این قدر وحشتناک و اورا است، و زندگی بسیار کوتاه است، پس چرا من آنرا ملامت او و خسته کن بسازم. من خنده مسرت بخش میخواهم، مرا از ذهنیت عامه میترسانند من لغت میخواهم بمن راجع به و طسایف و تکالیف میگویند! بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در پشت یک خریطه سنگین بر از آشنای قبستی را حمل میکنم. شاید من در بین راه خبر میشوم که همین فردا خریطه را از زدم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور

میاندازم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم، اقلاً یک روز، اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یکه میخواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که بر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج گزیده که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

« این چه است؟ آیا بوالهوسی یک زن لوس است؟ یا شاید طغیان لحظه ای یک آزوبی دیگر نهفته است؟ او فکر کرد و در عین زمان هوس تمام وجود او را فرا گرفت، قلبش شیرین فشرده گشت و بطرف یک رخوت مطبوع کشانده شد. یک رخوت مطبوع آشنا شبیه به ترس و انتظار.

« یا تظاهر بیماری دعالمی است، یا اختلال اعصاب رنجور؟ یا یکی از آن اتفاقات که زن هنگام طغیان غصب و حسادت در یک دقیقه کاری را انجام میدهد، که بعد در طول تمام عمر از آن اظهار پشیمانی میکند؟»

ایوان پتروویچ انگشت کوچک او را بیشتر و بیشتر فشار داد. خانم دست خود را پس نگرد، ایوان پتروویچ با آوازیخ زده و آهسته پرسان کرد.

- یعنی... یعنی... شما تنها عقیده به لذت دارید؟

تاریکی او را دیوانه و باجرات ساخت او با یک حرکت مصمم دست کوچک، طریف و خوش تراش او را در دست گرفته و سخت فشرده خانم باتمام وجودش لرزید و حرکتی کرد، تا دستش را خلاص کند. او بار دوم آنرا فشرده.

آنگاه خانم ناگهان باتمام وجودش بطرف او چرخ خورده، منقطع و فشرده نجوا کرد.

- بلی، بلی، تنها به لذت... ایوان پتروویچ نیز به توبه خود همان کلمات را تکرار کرد اما گمان نمی رفت که

او و خانم فهمیده باشند که چه گفتند... کلمات معنی خود را باخته بود. تنها آواز های هیجان آور، و بر حرارت و عشق که بانجوا ادامه میداد، باقی مانده بود.

- اگر موانع شما را اخلال کند، - من آنها را نمی شناسم.

- بدون آنها امکان ندارد. خوب، بطور مثال بگویید، شما چه میگردید، اگر شخصی سخت مورد علاقه تان واقع میشد؟

- من پیش گویی کرده نمی توانم. شاید طوری رفتار میکردم که قلمب حکم میکرد. - اما شما شو هر دارید.

خانم چند ثانیه خاموش ماند. و وقتی که به سخن آمد، آوازش ملین گنگ داشت.

- آخر ما باجال های غیر مریی که شرايط ساخته، چنان احاطه شدیم که هیچ قوتی را مجال فرار از آن نیست. و چرا راجع به این صحبت کنیم، چرا مقاومت کنیم به چیزیکه جلب میکند. این کلمات از کی است، شما بخاطر دارید.

آخ، مرادوست پدار بدون اندیشه، بدون اندو، بدون تفکر.

بدون طعنه ها، بدون تردید های میان

خالیا

زن خاموش شد مثل اینکه چیزی بیادش آمده باشد ایوان پتروویچ سوال کرد بعد، بعد بنام خدا ادامه بد هید خانم چنان عمیق و منقطع نفس کشید مثل که هوا برایش کفایت نمیکرد. و در حالیکه آوازش به سختی شنیده میشد ولی هر کلمه را بر معنی خاطر نشان میساخت چنین ختم کرد.

چرا با نیست فکر کرد. من از تو، تو از منی. همه را فراموش کن، همه را بگذار، بسن تماما تسلیم شو.

بطرف من چنین اندو هکین نگاه نکن.

دو اندیشه آن میباش. که در درون چه میگذرد. و تلاش هم درین راه ممکن.

سرایا تسلیم احساس خود باش. از من کام بگیر و برو ۱۰۰

ایوان پتروویچ چشم های خانم را تمییدید او خواست آنها را ببیند، وقتی خود را بطرف خانم بسیار نزدیک شم کرد بوی تن و عطرش او را سمیت ساخت. او خود را فراموش کرده تن زن را بسادست با شرمس

کرد و انگشتان را به انگشتان زن تاب داده تن او را بطرف خود کشید و شروع به بوسیدن چشمان لبها و گردن او کرد.

والنیتینا سرگینا در همین لحظه به خود آمد. - بگذارید مرا، رها کنید، زن باخشم و گویا عمدتاً به آواز بلند فریاد زد.

- شما عقل تانرا از دست داده اید. این کلمات ایوان پتروویچ را ترسانند.

او مانند بسیاری از مرد ها، غریزی به این عقیده بود که مقاومت در پس خود ظفر دارد. بر علاوه برای اطاعت بدون چون چرا، او فوق العاده صبیح بود، و لسی تغیری که در

والنیتینا سرگینا در طرف چپه ثانیه دیدمشد او را مطلقاً از خود بیخود کرد. از چهره اش نمود بیحالی فرار کرده و دفعتاً سرد و کمی خشن شد. آوازش، بجای آهنگ کاملانه و نرم سرد و فریاد آمیز بلند شد. او غیر ارادی دستها را رها کرد.

والنیتینا سرگینا همان لحظه از جای برخاسته و بطرف در روان شد و در حالیکه آنرا باز میکرد فریاد زد.

شماره ۳۵

تبی نتیجه

مترجم : ولی لطیفی

انتظار مانده نمی توانم . . . من از اینجا باید بروم . . . ویک جای دیگر هم با یسد ستر فرصت برسم .
والیتنا سر کیفنا اورا معطل نسا خسته و دست خودرا بطرفش دراز کرد . او شروع به فهمیدن وضع او کرده و حتی احساس همدردی کرد .

ایوان پتروویچ شا پوی خودرا گرفته و تا دروازه رفت ولی ناگهان متوقف شد یک یا دو ثانیه فکر کرد و بعد با قدمهای سریع به زن نزدیک شد .
والیتنا سر کیفنا این هم یک موضوع دیگر او این کلمات را با آوازی جدی و سا ختگی ادا کرد .

از طرف من به شوهر تان بگویند تاسیا پولهای قابل انتقال با احتیاط پیش آمد کند درباره او اخبار مجبول مینو یسند !
باین پیش بینی ایوان پتروویچ مطلقا سند رسوائی خودرا امضا کرد . این فرصت جلب کننده بدون بازگشت از دست رفتسه بود .

ایوان پتروویچ ایستاده و ناخن های کلابی رنگ و ناز پرورده اش را گاز میگرفت اورا ناراحتی و چون شکنجه میداد . دلش میخواست گریه کند . می خواست خود را - سیلی بزند . میخواست تا آخر تلخی شرم و شرمینی خود آزادی را مزه کند .

باز هم به شوهر تان . کیلویا برای دلفریب بگویند او این کلمات را با صدای بلند گفت که - دران ظفرو گریه وزاری نهفته بود بگذار او آفر یزنده را هر روز سیاسی بگذارد از سبب آنکه سرو کارش باشخصی خوش لباسی (زیگولوی) مانند من بود و در غیر آن برایش گران تمام میشد . . . بمن سپرد شده بود که یک بازرسی محرمانه را انجام بدهم . . . طوریکه مبیند این وظیفه سپرده شده را به طرز درخشنده ای انجام دادم . . . افتخار دارم تعظیم کنم . . . شما فکر نکنید که من میتوانم برای شما مضر باشم . . . اگر شما میل دارید من علیه خود سند تحریری نزد شما میگذارم .

باگفتن این کلمات او به سختی اشکهای عصبیت را که گلویش رامی سوختاند حفظ کرده و نامه مجبول و بی امضا را بالای میز انداخت و بدون خدا حافظی شامبو اش را در اتاق به سر گذاشته و به دوش از اتاق به دهلیز فرار کرد .

دروازه تازه عقب او بسته شد که از اتاق مجاور سرو کله پرسیدو کف نمایان گردید صورت چهار کنج اورا خوشی درخشنده پوشانیده بود او همه صحبت هارا واضح شنیده بود . او دزد کی با قدمهای بی آواز بطرف زنش که مصروف مطالعه نامه بسی امضا بود رفت دست هارا به دور کردن خانمش انداخت (زنش) این حرکت ناگهانی فریاد ضعیفی زد) و سراو را به عقب خم کرده بوسه های سیاسی و دیرپای خود را آهسته و پز احساس بالای لبهای خوش رنگ او نقش کرد .

این جفت صمیمی ، مدتها عادت کرده بودند ، یک دیگر خودرا بدون کلمات اضافی بفهمند .

صفحه ۳۷

زن نگاه نمی کرد با آواز خشن پرسید .
- لطفا بگویند شوهر شما بزودی برخواهد گشت؟
خانم متعجب و بالحن آزرده جواب داد .
- نمی دانم ، اگر میخواهید ، ممکن است عقیقش بفروشم .

دیدن چهره پرسیدو کف در همین لحظه برای ایوان پتروویچ نیز یک اندازه رنج آور بود . او عاقلانه فیصله کرده بود که به تمام این بازرسی ، جا نیگه او خود را بسیار رزیلانه نمود ارساخته بود باید تف انداخت تنها اختراع یک بهانه خوب لازم بود . تا خودرا از مخمصه وارهاند . مثلنیکه همیشه در اینگونه حوادث اتفاق میفتد ، بهانه پیدا نشد و ایوان پتروویچ جدی و قطعی تصمیم گرفت او از جایش برخاسته و در حالیکه بسزمین نگاه میکرد گفت .

مرا عفو کنید و از شوهرتان نیز از طرف من معذرت بخواهید . با تاسف بیشتر از این

ایوان پتر وویچ نگاه کرد که او غیر ازادی سرخود را بالا کرد چهره زن یک حالت خطر ناک را منعکس میساخت . او افکار زن را فهمید و یک تبسم پراز خشم و سا ختگی لبهای اورا کج و کوله ساخت .
خانم مصمم به نزدیک شده و به موهای او دست کشید .

چرا میرنجید - در صورتیکه خود شما گنگار هستید . خوب اگر کدام کسی داخل اتاق میشد .
شاید زنی خواست سنگدلی ناخودآگاه هانه ای خود را جبران کند .

احساس شرم پیش ایوان پتر وویچ بدیخت به اندازه غیر قابل تحمل بزرگ شد . او بهر قسمت حاضر بود این امکان را بخرد تا از این اتاق و سوسه انگیز و این خانم دلفریب که پنج دقیقه قبل بسیار جذاب بنظرش آمد دور شود .
بلاخره او طاقت نیاورد . در حالیکه بطرف

مانتا اجرا بدو
ایوان پتروویچ در حالیکه موهای پریشان خود را مرتب میکرد عصبیانی به چپو کسی خود نشیبت .

اونا گهان این روز پراز رسوائی را بخاطر آورده و رنگ سرخ و سوزان شرم در گونه هایش دوید .

فریبم دادند ، مسخره ام کردند ام یک آواز درونی بدجنس ، می تانید میکرد . -
ایوان پتروویچ در حالیکه نگاه های والنتینا سر کیفنا را احساس میکرد بدون سر چا خاندن مانند مرده خاموش بود .

پیش خدمت چراغ را آورد و آنرا بالای میز گذاشت و در حالیکه نگاه حیلده گسرو کنجکاوش بروی هر دوی هم صحبت میفریید از اتاق بیرون رفت و والنتینا سر کیفنا دست خود را مقابل نور چراغ که چشمها یش را اذیت میکرد حایل ساخته و لجه جان به طرف



حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطرفروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است می رود، و تصادفا در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خسو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند چندروز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسک بقیه داستان :



بی بی ، با عظیم در قریستان ، شکیده با کسی و بعد از آنات گزاشتی



ای ، بسیار خوب ... ممکن است شبته میگذرد ابرینیم

نه ، شبته نمیروم ، من تقاضا وقت ندارم



کار بیدار کن هم کار ساده نیست

چقدر وقت ضایع شده ...

تاسستان سعیری میشود اما ،
واندا ، در این فصل قطعا از
ذهنی اش استفاوه نکرده است
وی هر لحظه خود را اسل می کرد
و قدرش را از دست داده و
از آنکه دوباره بکارش شروع
نکرد ، قصب می کن



فرا ببینش ، من همیشه پشیمانم

این موضوعی نیست که او بر جانند



در این وقت موی درخت را بوقت داده اند
او پرسه در کجا میزد

شما لطوت را نزنند بلای میزدید؟

۱۸۹

عی، لطوت راست حرکت کنید.



دولت بدون بیرون میزد و روزهای کج
نگه شده باش را خاطر مساور.

۱۸۸

آینده من مثل آنست که امروز خالتری است...



او نگر میزد که در زنگی شکستی
شوده در بخش تشکین تا -
پدری راست.

ایشان را دیگر قطعا نیتیم...
بروم چند قوم گروشی.

۱۸۷



برای ایند از شر آن در غلای شود میزد و
در از میان رفت و آمد و شرم همور میگذرد.

۱۹۲



چه بخواهید با شما در اند بپسیند.

۱۹۱



تا همان در غن آن در قیزی براد میزد و
دو اند میزد.

بخواهی که بان بری با او سوز بوزم!

۱۹۰



چند روز بعد...

دستور میزدیم خادیم را به بیم، نظر شما
آیا سخن است بر چند روز او ای...
شربت گوید...

۱۹۳

سپه دار، او گفت عالم تربیت، ایند میزد که نود تر
چند مشوره شما میوانید که در در آناتش بسیند.

بجده دارو



و با اندک سی و خیالی...

۱۹۴

حادثه در نیمه شب

و در این جا ایزابل وجود داشت. زنی که هم سن او بود و زنی که آماده برای هر نوع کمک می نمود.

لی به ایزابل اجازه داد که او را داخل قصر همراهی کرده سر و صورتش را پانسمان نماید. بعد از اینکه ایزابل از کارش فارغ شد لی تمام چیزهایی را که در آن بعد از ظهر پنجم سردیده و کشف کرده بود به او موهو قصه کرد و گفت:

من عادت داشتم که حتی در دوران طفولیتم از برید فوردر بترسم.

و ادامه داد:

تا اینجا داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوانی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فوردر که از دیر زمانی او را شکار می کرد، اما رابطه او با برید فوردر زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فوردر رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قسم اول جوزف و پسون و دیو نیورت در آن دست داشتند. شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نایب کنند. این هم بقیه داستان.

طوری وانمود می کند تو درهای کوچک پسر میبندی. و این که مادرکلان تو روزهای خوب و همچنان روزهای بدی داشته است. و این که توبه آنجایی رفتی تا آن چاشت رایام صرف کنی و همین طور آن شب را. و این که تو وقتت را در این جا آنجا به شراکت گذاشته بودی. برید فوردر نزدیک لی آمده و گفت:

آه عزیزم بس است. برید فوردر او را عزیزم صدا زده بود. لی نمیدانست که از این کلمه بردازی و چایلموسی خوشش آمده است. پانه اما این گفتار و قبحانه به او کمک کرد که دوباره بخود بیاید و از ماجرای که در اطرافش در حال جریان بود آگاه شود. مشاهده کرد که ایزابل از کتابخانه خارج گردیده و او را با برید فوردر تنها گذاشته است.

برید فوردر ادامه داد:

لطفاً آنقدر موضوع را جدی نگیری. این حادثه فقط یک بازی کوچک، بی آزار و شکنجه بود که هدفی جز به وجود آوردن خوشی و مسرت برای زن سالخورده که آنقدر هازیار در بند صحت و سلامتی بسرنمی برد نداشت. لی پر خاش کنان گفت:

اما چرا تو مرا در این تظاهر شامل ساختی؟ آیا این ضرورت داشتی؟ تو چرا در این باره بس چیزی نگفتی؟

برید فوردر نزدیک آمده و در حالیکه لبها ن خود را روی مویزش می کشید، گفت:

آه عزیزم. و به بسیار آرامی و متانت ادامه داد:

تو زیاد تر از آنچه تصور کنی ساده هستی. اگر من از آن روز پیش تو پرده بر میداشتم مسلماً بدون از دست دادن حتی لحظه آنرا به همه فاش می ساختی. در حالیکه نمیدانستی که این کارت باعث آزار و اذیت دیگران مخصوصاً آنتس می گردد. من نمیخواستم که ترا شامل صحنه کمرونی و یابه عبارتی دیگر تظاهر معصومانه خود بسازم.

لی گفت:

اما خانه چرا؟ چرا به سرو وضع قصر های لوکس کسی نرسیده و گذاشته اند که به این شکل تاسف آور رو بخوابی بروی.

برید فوردر شانه هایش را بالا انداخته و گفت:

هیچکس به آن ضرورت ندارد مصارف ترمیم و تعمیر دوباره آن کمره زنده جان را خم میگرد. این قصر در جایش باقی مانده است و انتظار صاحبش را می کشد که از راه برسد و در آنجا مسکون گردد. اما چه تو عزیزم. آیا زخمی نشده است؟

لی خود را از او دور کرده و گفت:

نه، صورتم زخمی نشده است. چون تو درهای لوکس بودی باشی نداشتی پس در این مدت در کجا به سرمی بردی؟

برید فوردر گفت:

در یکی از هتل های قریه. این هتل آنقدر که توفکر کنی محل بدی نیست.

لی گفت:

آز نشیندن این سخنان آسوده شدم. مرا شک و تردید کم نظیری در بر گرفته بود.

هنگامی که لی داشت صحبت می کرد ضربه محتاطانه که از کمال احترام و تعظیم سرچشمه می گرفت روی دروازه کتابخانه نواخته شد و خدمه آنتی داخل گردید. مشاهده او دلیل خارج از قسمت شرقی قصر در آن وقت روز معمولی و عادی به نظر نمی رسید. لی به عجله و شتاب پرسید:

برید فوردر در حالیکه سگرتش را روشن میکرد گفت:

خیلی متاسفم از اینکه تو دوباره قصر این طوری معلومات بدست آوردی و از راه گه تقریباً وحشت آواراست توانستی که حقایق را کشف نمایی.

و ادامه داد:

و واضح است که این کشف و چشم دیدن برای تو درد آور و هراسناک بوده است. لی با خونسخت جواب داد:

برید. تو چطور توانستی! تو چطور توانستی دروغ بگویی؟ تو بمن و به آنتی دروغ گفتی!

برید فوردر اظهار داشت:

نه. من بشما دروغ نگفتم. تنها چیزی را که انجام داده ام عبارت از دور نگه داشتن زن سال خورده از دانستن حقیقت تاجر آور و وحشت انگیز بوده است.

لی پرسید:

فکر میکردم که او یکمرد سرد و خشن است. اما هنگامی که اسنان این جا آمدند از گندنت سالیان درازی منظوری معلوم میگردد که تغییر کرده باشد. اما احاطان از او نفرت دارم او پسر دوی ما یعنی آنتی و من دروغ گفته است. او به اندازه گستاخی را از حد گذرانیده که بسا دروغ به این وقاحت که مادر کلانش هنوز هم در قفسه حیات است و اینکه او با مادر کلانش پسر میبرد بگوید. در حالیکه مادر کلانش خیلی ها وقت مرده است. من نشان سنگ قبر او را در قبرستان یافتم.

بهتر نیست که به پولیس از این واقعه خبر بدهم؟

لی سرش را بلند نمود تا نظری سوی ایزابل که غرق در افکار دور و درازش بود بیاندازد. ایزابل بعد از توقف تقریباً طولانی گفت:

شاید بهتر باشد که به او فرصت بدی تا خودش به تنهایی در این باره توضیح بدهد. و چنین ادامه داد:

حتماً دایمی در این باره دارد.

لی گفت:

من باور کرده نمی توانم که این وقایع چطور میتواند صحت داشته باشد.

و با ناآرامی داد:

من نمیخواهم که دیگر با او روبرو گردم. بقدر کافی از او ترسیده ام.

ایزابل پرسید:

آیا فکر نمی کنی بهتر است که من از همه او را توفیقی که او از سفرش برمی گردود سری به او زده و در این باره با او صحبت کنم؟

و در دنباله سخنانش چنین ادامه داد:

من او را از چیزهای که تو در این اواخر کشف کرده ای با خبر می سازم. البته واضح است که حل این معما ی پر دروس و بی غرض بر عهده او خواهد بود. اوست که شانه هایش را از زیر این بار سنگین تنگت و بدگمانی برهاند. لی قامتش را راست کرده و گفت:

آه. ایزابل تو چقدر با عاطفه و مهربان هستی. آیا این کار را می کنی؟ لطفاً با من باش. با من یکجا در این قصر بسریب. من نمیخواهم هنگامی که با او صحبت می کنم تنها باشم.

ایزابل در حالیکه بیامی ایستاد گفت:

البته. البته. لطفاً ترس و ابر خود راه

مد.

قلب لی وقتی که ساعت موعود مراجعت برید فوردر فرا رسید از جا کنده شده و بی تابانه در چار دیواری قفسه سینه اش می زد. بالاخره ضربه آهسته بدروازه کتابخانه نواخته شد و برید فوردر به همراهی ایزابل پایداشکل کتابخانه گذاشت.

لی هیچ چیزی نگفت. حتی کلمه ای نداشت. فقط سوی او بانگاه های خیره نظر دوخت و در صورت فراخ و پر خنده اش به نظاره پرداخت.





از : جاك فو كس

مترجم : م ، نیر و مند

عایل کوچك و تاثیرات بزرگ

كورد صورتش را بر گرداند در همین لحظه پیر مرد بطرف ماشین توزیع تیل آمد يك صافه تیل بر به دست را سستش بود او دو بازه به کلکین موتر سمت دریسور نزدیک شد .

كورد پرسید : همراه من چرا این قدر دیر کرد ؟ او میدانند که ما عجله داریم .

پیر مرد با يك تكان دستمال تیل بر را از دستش انداخته اظهار نظر نمود ، طبعاً او میدانند که شما عجله دارید .

كورد از تعجب زیاد چشمهایش از حدقه برآمد پیر مرد در دست



راستش تفنگچه داشت و میله آن اکنون مستقیماً شقیقه چپ كورد را هدف قرار داده بود پیر مرد اظهار کرد :

«اگر کوچکترین حرکت بکنید ، شما را میکشم .»

فالون نفسش بند آمد كورد به تفنگچه خیره نگر یست و هیچ حرکتی نکرد چشم راست پیر مرد تاب خورده دو نفر را که در سمت پشت نشسته بودند از نظر گذشتاند پرسید ؟

کلید دستبند ها در کجاست ؟

فالون فریاد کشید (درز نجیر کلید گادر سوچ موتر است متوجه باشید او يك تفنگچه در جیب بغل دارد ؟

پیر مرد با یکدست دروازه عقب موتر را باز کرد و حتی يك نا نیه هم كورد را از نظر دور نکرد .

دستهای خود را طوری نگه داشته فرود آید تا من همیشه دیده بتوانم !

كورد تراود را نشان داد ، ما سر انجام اطاعت كرد او دستها را به پیشش دراز کرده ضمناً به پشت مرد کمترین لرزش نداشت و میل پیر مرد چشم درخته بود دست پیر تفنگچه سینه اش را هدف قرار داده بود .

كورد باز هم اطاعت كرد پیر پیر مرد امر كرد : دور بخورید!

كورد باز هم رطاعت كرد پیر مرد تفنگچه ۴۴ را به استخوان پشتش گذاشته با دست چپ تفنگچه او را از جیبش بیرون آورد و سپس گفت : حال چند قدم پیش بردارید همانطور بایستید .

كورد چند قدم بر داشته بدون حرکت ایستاد پیر مرد ماشه تفنگچه را پشت سرش کشیده ضمناً دستبند های فالون و بر نر را باز

كرد فالون فوراً تفنگچه را بر داشت .

پیر مرد غرشی کرده گفت : آند گرش در پشت عمارت است من ضرر بتی به جمجمه اش زده بیپوش کرده ام .

فالون همراهش را صدا زد : بر نر ، زود باش ببین او در چه حال است !

بر نر با سر اشاره یی کرده به پشت عمارت رفت و آنگاه فالون به كورد گفت : اکنون از جاییکه ایستاده آید بر گردید .

كورد به آرامی دور خورد فالون با اشاره سر به طرف مونرا اشاره کرد : حال تا پیشش موتر بروید دستها را به روی با م موتر بگذارید و پاهاى تان را چاك بگیرد شما منظور مرا خوب می فهمید .

بلى مطابق هدایت من عمل بکنید . كورد بدون سرو صدا باز هم اطاعت كرد ، فالون به سر عت جیبهای هر دو بغلش را تفتیش نمود .

وقتی اطمینانش حاصل شد که كورد دگر اسلحه با خود ندارد ، دست چپ را در داخل کرتی كورد برده بکس جیبی او را بیرون آورد بکس را در جیب خود گذاشته گفت درست شد اکنون دستهای خود را به پشت سر بگیرد !

فالون دستبند را به هر دو دست كورد محکم كرد . سپس از سر شانه اش گرفته با يك تكان درشمر داد .

در همین لحظه بر نر و پیر مرد بر گشتند آنها تایلر را پیش انداخته بودند و چنان معلوم شد که هنوز بطور کامل بیپوش نیامده است موهایش به خون آغشته

بقیه در صفحه ۵۷



رمز زنا شوهری .

مسئولیت خانوادگی

اگر همسر مردی هستی که قسمت نا راحت و عصبانی شود در چنین اعظم کار هایش را باید در خانه انجام دهد شما در برابر مسوولیت مهمی قرار دارید که فقط با محبت دلبستگی و روح سازگاری می توانید از عهده اش بر آید .

۴ - به منظور حفظ آسایش او پروگرام اجتماعی و ملاقاتهای خود را موقوف سازید : در صورتیکه خانه شما آنقدر بزرگ نیست که بتوانید محل خود را برای پذیرایی خصوصی بکلی مجزا و جدا کنید ، در موقع



۱ ، تا سرحد امکان وسایل رفاه او را فراهم سازید سپس وی را فراموش کنید و به سراغ کارهای خود بروید گاه گاه بوی سسری بزنید و مشاهده کنید و ضعیف چگونه است .

۲ کار او را قطع نکنید و انتظار نداشته باشید جواب زنک در خانه را بدهید ، فرض کنید که او در منزل نیست .

۳ - به سهولت بر آشفتگی نه شوید : موقعی که کارش بخوبی پیشرفت نمی کند ممکن است خوشحال و راضی خواهند بود .

کارش از دوستان پذیرایی نمایند .

۵ - با توافق شوهرتان وقت مخصوص را برای بازی کاملاً آزاد اطفال خویش تعیین نمایند از اطفال سالم و عادی نمیتوان انتظار داشت که چون پدرشان در خانه کار میکند ، تمام روز بی سر و صدا در کنجی بنشینند و هیچ پدر عاقل و فهمیده ای هم چنین توقعی ندارد از طرف دیگر حقوق کلیه افراد خانواده رعایت شود همه خوشحال و راضی خواهند بود .

مترجم : محمد حکیم ناهض .

نظافت و شستشوی طفل

باید صرف قسمت های خارج سو را خهای گوش طفل شسته شود نه داخل گوش زیر چشم های طفل بوسیله جریان پیوسته اشک (نه تنها وقتی که طفل گریه می کنند) شسته می شود بنا بر آن در حال صحت لزومی ندارد تا برای شست و شوی چشم های طفل از قطرات مایع استفاده شود دهن طفل هم بطور عادی توجه و مواظبت اضافی و فوق العاده ضرورت ندارد گرفتن ناخن وقتی که طفل خواب باشد بسبب است صورت گرفته می تواند البته این

بقیه در صفحه ۵۶



پخت و پز

پودین

در آغاز پنج زرده تخم مرغ رادر در ظرفی ریخته خوب بهم بز نید بعد حصه سفیده آنرا نیز بدن علاوه کرده باهم مخلوط نمایند آنگاه یک و نیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده و اگر خواسته باشید یک دوم پوست لیموی ترش را تراش کرده به آن اضافه کنید و این مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد از روی آتش برداشته بگذارید کمی سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید و مخلوط نمایند .

۶۰ گرم قند را در ظرف فلزی که عمیق باشد بریزید و روی آتش قرار دهید تا اینکه قند آب شود و کم کم قهوه ای رنگ گردد بعدیک چهارم حصه یک پیاله آب به آن علاوه نمایند همینکه چند جوش زد

بقیه در صفحه ۵۶



زن مخلوقی است که در اول لطیف ترین و صمیمی ترین فضائل را می توان پیدا کرد .

(جوستون)

خشم زن مانند برق الماس می درخشد ولی نمیسوزاند .

(تاگور)

خانوند شایستگی زن را در قلب او قرار داده است .

(لاما رتین)

اثر زن در سر نوشت مردیک امر دایمی و لاینقطع است .

(ایسرا میلی)



سود و فیشن



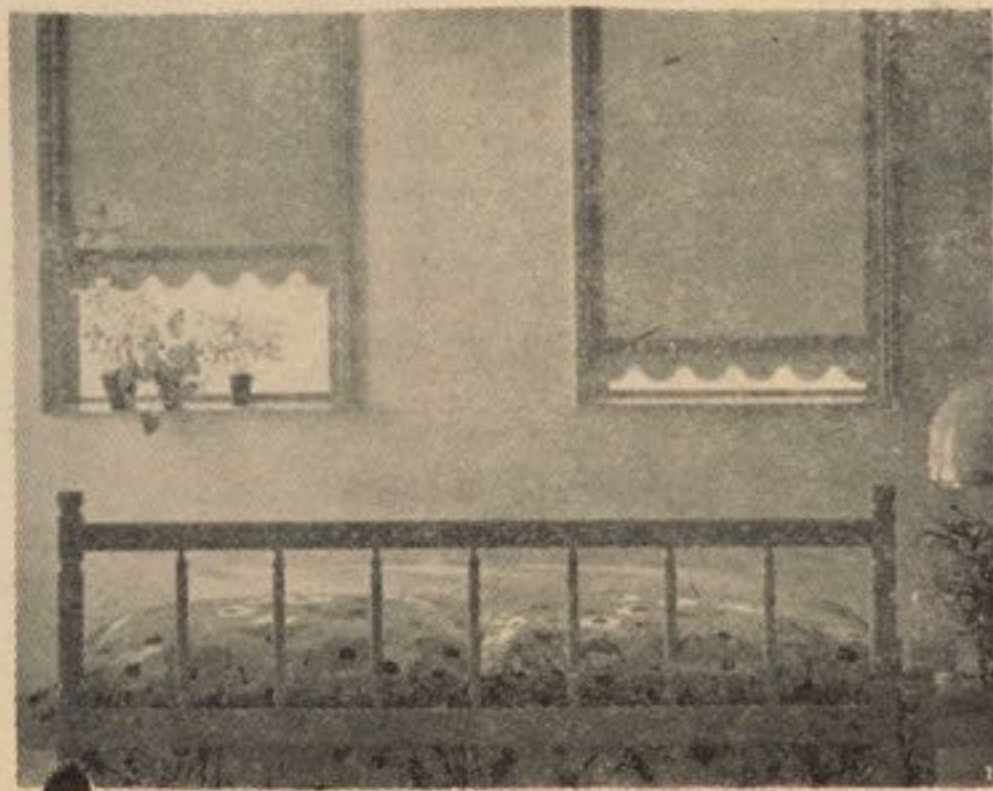
همسر خوب ر فیق زندگی است

هر مردی نیاز مند زنیست که به شوهر خود علاقه مندی کامل داشته باشد میخواهد همسرش علی رغم مخالفت دیگران لااقل تنها یار موافق و ی باشد هنگامیکه مردی دچار شکست میگردد ، مورد بی مهربی دیگران واقع می شود و ارضاع و احوال بر علیه اوست ، احتیاج به همسری دارد که نیرو و مقاومت او را در برابر مشکلات زیاد کند و اعتماد به نفس را در وجودش زنده نماید و نشان دهد اگر همه عالم از شوهرش بر تافتند ، در عوض خللی به اعتماد و اطمینان او وارد نخواهد شد در واقع اگر مردی از همسر خود چنین انتظاری نداشته باشد پس از که میتوان داشت ؟ اگر زنش با او معتقد نباشد پس چه شخص معتقد خواهد بود ؟ اعتماد و ایمان از خصایل بسیار مهم و موثر آدمی است ، کسی که متصف بان شد دیگر تسلیم شکست نمی

شود و حسن اعتمادش همیشه تقویت میگردد . همچنان تشویق برای آدمی به منزله بطرول برای ماشین موتر است از آن رو نیروی محرکه وجود انسانش باید گفت ، تقویت نفس و روح و تجدید قوا بوسیله تشویق رونما میشود و چه بسا شکست ها که به کمک این عامل مبدل به پیروزی و کامیابی میگردد .

سر نوشت و تقدیر گاه گاهی سبب نارامی ما میگردد ، اما بنظر میرسد این نارامی ها هر قدر سخت و ناراحت کننده هم باشند مقاومت ما را در مقابل مشکلات بیشتر میکند ، بشرط اینکه دوست و مصاحب و در واقع همسر خوب و غمخوار داشته باشیم که بگوید : (این مشکلات خیلی کوچک تر از آنست که بتواند ما نع راه تو شود و من میدانم که تو می توانی بر آنها فایق شوی) .

اتاق طفل



اگر اتاقی را به فرزند کوچکتان اختصاص داده اید باید آنرا طوری ترتیب دهید که آرامش بخش و راحت باشد. در انتخاب رنگ و نوع اسبابه اتاق طفل باید خیلی دقت کنید تا کواکب احساس آرامش هماهنگی دارد .

معمولاً برای مبله کردن اتاق های کودکان از رنگ های روشن استفاده می شود. ما نند سفید ، صورتی ، و آبی و این از رنگهای است بارو حیه اطفال و لطافتشان دقت کنید تا کواکب احساس آرامش هماهنگی دارد .

بقیه در صفحه ۶۱

دخترانانو

زندون

فستیوال آواز



ایوا کو ستا لینوا و کارل دوشان جین اجرای کنسرت

در سال جاری این هشتمین مرتبه است که هنر مندانی از کشور های سوسیالیستی در پارک کلتور در یکی از بزرگترین و پر سر و صدا ترین فستیوال ها بود از طرف نمایندگان در داوران این فستیوال برای شرکت کنندگان و مخصوصا برای آعده هنر مندانی که به گرفتن مقام اول ، دوم و سوم نایل شده اند و مدالهای که به همین مناسبت ترتیب شده بود با آنها عطا گردید در این فستیوال علاوه از هنر مندانی ممالک سوسیالیستی یک عده از موزیسین ها و آواز خوانهای با تجربه اشتراك داشته که مورد استقبال تماشا چیان او دوستداران موسیقی قرار گرفتند و موفق به گرفتن جوایز هنری شدند .



هنر مندانی جوانیکه در این فستیوال حصه داشتند عبارت بود از: پاول برتن ، ایوا کوستو لینوا ایوما او کارل دوشان .

بایتخت سلواک فستیوال آواز خوانی را بر گذار نمودند . این فستیوال که بذات خود



خواننده جوان سلواک در روز افتتاح فستیوال

درد دل جوانان

ایجاد درد سر نموده است . هر روز که خواهرم به مکتب میرود چندجوان بگولو برایش مزاحمت تولید میکنند او در حالیکه از این وضع رنج میرود و هر قدر میکوشد که خود را ازین وضع نجات بدهد ولی ممکن نمیشود . او در سن و سالی قرارداد کرده نمیتواند از ادامه تحصیل خویش خودداری نماید چون در صنف دوازدهم است و آرزو دارد که این صنف را به پایان برساند و حق هم دارد که تحصیلات خود را تکمیل کند . ولی هر روز صبح که از خانه بطرف مکتب میرود و ظهر که از مکتب بخانه بر میگردد مزاحمت چند جوان رو برو با آنکه چندین مرتبه با اولیای این جوانان در تماس شدیم و از رویه آنها شکایت نموده ایم ولی این شکایات تا هنوز سودی نبخشیده است . از شما میخواهیم تا این درد دل و این شکایت ما را دریگانه مجله ای که منعکس کننده آرزوها و درد دل های جوانان است نشر نموده ما را مدنون سازید .

دختری هستم که ۲۲ سال زندگی راپشت سر گذاشته و وارد بیست و سومین سال زندگی خویش شده ام . و در یکی از ادارات بصفت مامور خدمت میکنم . و از طریق خویش هم راضی هستم . من خواهری دارم که دو سال از من کوچکتر است و از زیبایی تاحدی زیادی برخوردار میباشد . ولی این زیبایی او بلای جانش شده است . کدام روز نیست که نامه دریافت نکند و در آن از عشق و اینطور چیزها نباشد . ما خانواده خوشبختی هستیم پدر و مادرم والدین مهربان برای فرزندان شان هستند . پدرم با آنکه مردم مهربان است ولی هرگز خوشتر ندارد که فرزندانش برایش درس در دست کنند . او باینده دستپاچ است و آنرا از همه میخواهد که رعایت کنند . قبل از آنکه خواهرم تا اندازه از زیبایی برخوردار است ولی این زیبایی او نه تنها دردسر برای او شده بلکه برای خانواده ما نیز

بخوان و بیندیش

اگر زندگی رادوست داری وقت را تلف نکن، زیرا وقت همان چیزی است که زندگی را از آن ساخته اند.

«فرانکلین»

خو شبخت کسی است که بدو چیز دسترس داشته باشد : کتاب و دوستان اهل کتاب .

«ویکتور هوگو»

در عشق مقایسه کردن، یعنی عاشق نبودن !

«ژان ژاک روسو»



نامه های رسیده

بیغله نجیبه !
و جیزه های انتخابی شما به اداره
مجله رسید زمانیکه وقت آن برسد
نشر میشود .
در انتظار همکاری های بیشتر
شما .

بیغله رونا دانشجو از لیسه
آریانا .
مضمون ارسالی شما که عنوانی
مدیریت ژوندون تحریر یافته بود ،
به ما رسید و اینکه فرموده اید پنج
مضمون شما تا به حال نشر نشده
باید بعرض برسانیم که این تنها
اولین نامه شماست که بدست ما
میرسد .

خواهر عزیز اما در مورد نشر
موضوع انتخابی شما که تحت
عنوان (عقربیکه به موقع نیش زد)
باید عرض کنیم که متاسفانه نشر
نمیشود و سبب نشر آن را شما
خوبتر از همه میدانید . به امید
موفقیت شما .

بناغلی حسین تاجر زاده !

نامه شما به اداره مجله رسید
از همکار یقان تشکر این هم قسمتی
از نامه شما : (تجربه نشان داده
است که همیشه موضوعات خیلی
کوچک و ناچیز سبب گردیده که
غبار بدبختی به آسمان سعادت
فامیلی پدید آید و سبب جنجال
های بیشمار گردد و بهترین سعادت
را به بدترین بدبختی ها مبدل
گرداند .)

بناغلی نذیر احمد اگر می :

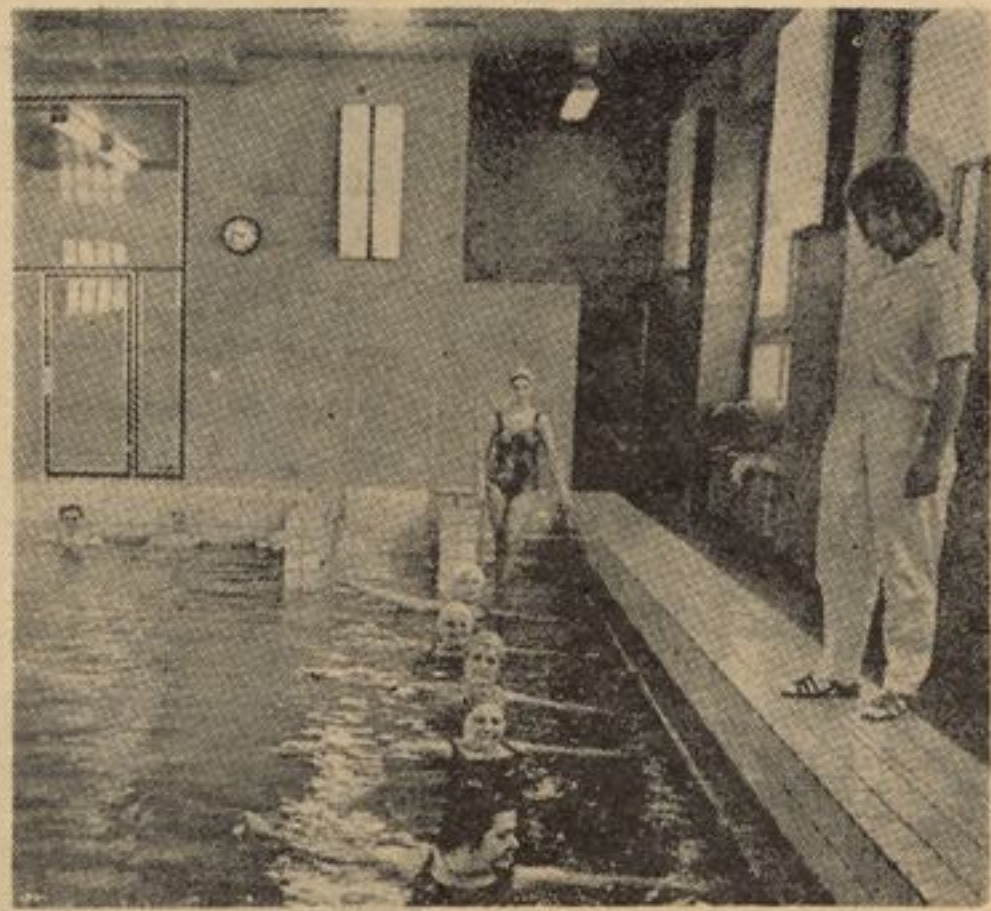
نامه شما به اداره مجله رسید
موقعیکه نوبت آن برسد نشر می
گردد اطمینان داشته باشید .

برای رفع خستگی از کار های زیاد

یکی از کار خانه های معروف
چکسلواکیا، برای کارکنان فابریکه
برای اینکه، آنها از صحت کامل
پر خوردار باشند طریقه های مختلف
صحی را بکار برده است مثلاً زمانیکه
کارکنان فابریکه خسته میشوند
سپورت های متنوعی که به ذوق و
علاقه شان ارتباط داشته و به آن
دسترسی هم داشته باشند تهیه
نموده است .
در این فابریکه انواع واقسام
بازی ها از قبیل بنگ بانگ ،
باسکتبال ، والیبال، آب بازی و
و غیره وجود دارد .
زمانیکه کارگران این فابریکه از
کار زیاد خسته میشوند به سپورت
و بازی مورد علاقه خویش رجوع

نموده مدتی خود را سرگرم می
نمایند و ازین راه خستگی خود را
مرفوع میسازند .
این فابریکه با داشتن چندین
اطاق جمناستیک و اطاق های
ورزشی برای کارکنان خدمت
شایان نموده است .

شما در عکس قسمتی از یک
اطاقی که برای ورزش تهیه شده و
در آن حوض آبیازی را مشاهده
میکنید که کارکنان فابریکه برای
رفع خستگی به تمرین مشغول
هستند نا گفته نباید گذاشت که
این حوض با داشتن مرکز گرمی
در ایام سرد زمستان هم قابل
استفاده و برای شنای کارکنان
فابریکه آماده است .



حوض سر پوشیده فابریکه، که با وسایل مدرن امروزی مجهز است.

شما کردان ممتاز



نام : سید لطف الله .
صنف : دوازدهم (ج) لیسه
نادریه .
درجه : اول نمبر .
سن : ۱۹ ساله .
علاقتمند : به مطالعه .
آرزو : میخوام در آینده داکتر
شوم .



نام : محمد الیاس ظهیر .
صنف : ۱۲ (ج) لیسه انصاری .
درجه : اول نمبر .
سن : ۱۹ ساله .
علاقتمند : به ورزش .
آرزو : میخوام در آینده استاد
پوهنتون شوم .

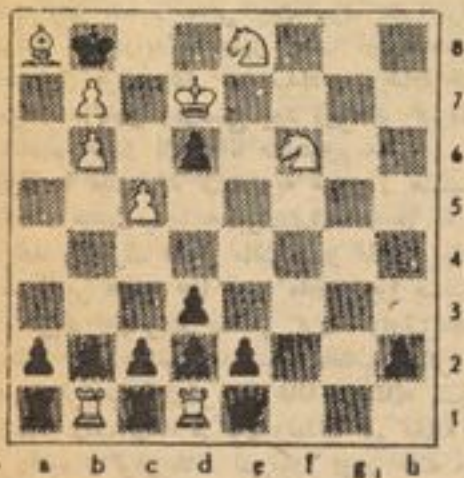
این عکس چیست؟

عکسی را که در اینجا ملا حظ می فرمایید از سطح يك ورقه فلزی بر داشته شده منتها آنرا چند بن برابر بزرگتر از اصل بنظر شما میرسانیم ، برای ما نام آن فلز را بنویسید !



مساله شطرنج

در این مساله سفید بازی را آغاز میکند و در حرکت چهارم سیاه را مات مینماید ، بنظر شما سفید چگونه وبا کدام مهره باید بازی را شروع کند تا تحت شرایط متذکره سیاه را مات بسازد .



توضیح

در شماره آینده اسمای حل کنندگان سوالات این شماره و شماره قبلی معرفی و برندگان جوایز اعلام خواهد شد ، امید است حل سوالات این شماره را هرچه زودتر بفرستید .
صفحه ۴۷

قطعاتی از همین شماره

در گذشته ای که بنظر شما میرسد از بریده هائی چندین قست مجله تهیه شده ، لطفاً برای ما بنویسید که هر قسمت آن مربوط به کدام مضمون این شماره می باشد .

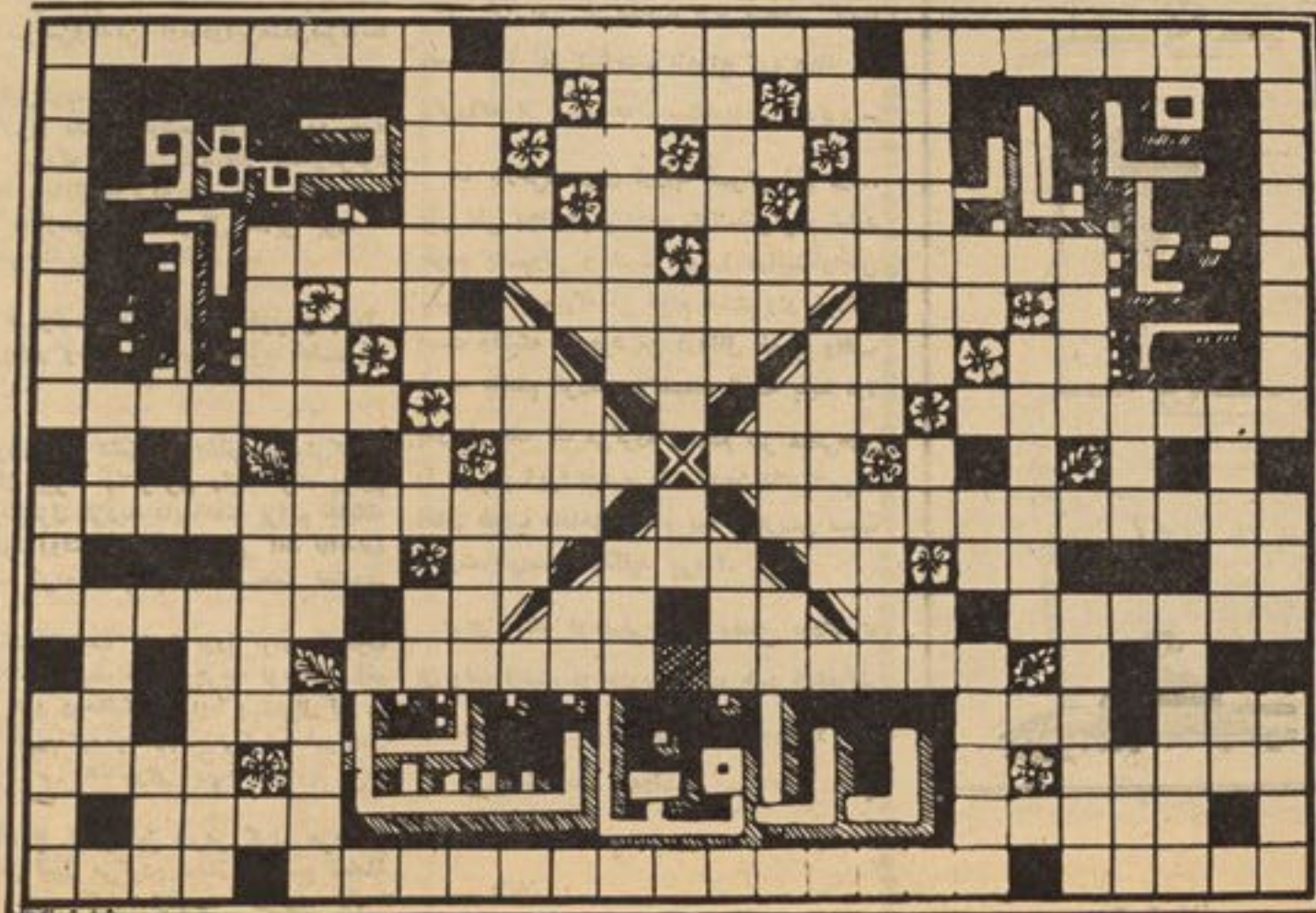


جدول کلمات متقاطع شماره (۲)

عمودی :

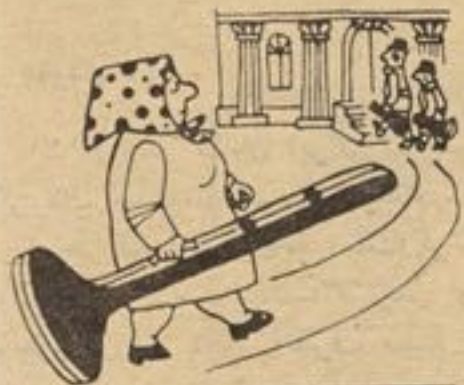
- ۱- از هنر مندان ایرانی - تورس
- اگر دال میداشت شمرده میشد .
- ۲- حرف آخرش زاید است و گرنه گولی است - جمع متکلم - ۳- چیز نو بوجود آوردن - ۴- از آنطرف ما - یازدهم - حمام بی پایان - ۵- جلا - منسوب به یونان .
- ۶- از آنطرف بریانی - ۷- دست عربی - خدا دفترها - ۸- مرکز بدخشان - همراه - نصف دختر - ازل و آخر ندارد - اولاد دار است - وبای بی پا - تیره ما پریشان - ۱۰- نیمه احمق - مخزنی - ۱۱- روی نان محل - ۱۲- طبقه ز حمتکش اجتماع - معدن - ۱۳- خودم میان خالی منزل بی سر - در - ۱۴- تماس - شانه اش کنید - رنگ ۱۴- یک کشور - افریقایی - از آنطرف کوچ - ۱۵- کلمه تحسین - گوش - نفس در - پستو - ۱۶- ذبل - در - پایتختی در
- قاره امریکا - ۱۷- تماس - شانه اش کنید - ۱۸- جای مرده ها - آوزا - لایق - ۱۹- مادر عربی - پنج بی نون - ۲۰- پایداری - نو پیسنده - ۲۱- آنکه جاو یدانی نیست - مومن با یک حرف زاید - ۲۲- پاو نا مر تب منطقه کنار بحیره سیاه - ۲۳- قلیان - ۲۴- وحید بدون ی - پایتخت خود ما - یک کلمه بی معنی - او - بیهوده وبی معنی .
- افقی :**
- ۱- شهری در شمال کشور ما - رئیس دولت یک کشور عربی - نام قدیم استانبول - ۲- پر گردن گاو می بندند - دریای بزرگ کشور ما کتابها - ۳- سایه در عربی - در - شیرین است - مرد بی پا - ۴- ادا - سیزه با آن درو میکند - ۵- موسسه خیریه - حرف آخرش زاید است و گرنه منطقه ایست در کشور ما اینهم از مناطق است در وسط کشور

۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



گفتگوه

نکته ها
 * حقیقت زیبا ست و زیبا بی حقیقت است. تلاش مادر زندگی برای ذکاوت همین مطلب است.
 * زبان شما بهترین شنا سنا مسه شماست
 * صلح بهتر از جنگ است زیرا در صلح پسران پدر را دفن میکنند ولی در جنگ پدران پسران را.
 فرستنده : م. ق. صاعد



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح

HOUVU-

بقلم خودم

رفیق خوب

فانتیزی

آنوقت فکر میکردم که از حیث تعلیم و معلومات عسویه او هستم ولی به مرور زمان فکر کردم که از حیث عقل و ذکاوت مرا زیر تأثیر گرفته و تا اندازه خود رانگی به او میدادم هیچ موضوع حتی امور دفتروکار رانیز به مشوره او حل می کردم. خلاصه او یک مغز الکترونیک برای فامیل مانده بود.

حتی خواهرم به مشوره او با شخصی که اصلا او را نمی شناختم ازدواج کرد و یک نفر دیگر که از سال ها خواستگار او بود رد کرد.

اما بالاخره روزی او را به همراهی زلم در... بلی بلی بجای خودم دیدم. اولاً فکر کردم شاید خودم باشم ولی وقتیکه خود را در آینه آرایش زلم دیدم فهمیدم که من خودم هستم و او خودش است وقتیکه از وجود من در اطاق خواب واقف شدند ملائمت کردند و گفتند که باید اولاً بدروازه تک تک می کردم و خودم نیز غلطی خود را فهمیدم زیرا او هیچ وقت بدون تک تک به اطاق خواب مداخله نشده بود. ازین سبب معذرت خواستم میدانید چرا؟

برای اینکه او حقیقی ترین رفیقی بود که تا آن وقت داشتم او مادرم را مادر خود خواهرانم را همشیره های خود پدرم را پدر خود و بالاخره زن من را زن خود میدانست ... عجیب دنیایی است

به مرور زمان عشق من و زلم و دوستی که به اساس آن پیوند زناشویی را بنا کرده بودیم سست و متزلزل گردید دایما خانه برایم جایگاه غمی نمود و وقتیکه رفیق خوبم می آمد تا اندازه مرا ملایمت کرده و هم زلم را نصیحت مینمود.

به همین ترتیب بارها او را برای قضاوت در امور فامیل میخواستم و هرچه او میگفت زلم قبول می کرد و حالیکه شرایط بهتراز آن را وقتیکه خود تنها پیشنهاد می کردم قبول نمی کردند اما چه تأثیری در سخنان او بود ...

سخنان او در من نیز اثر می کرد. هرچه میگفت من قبول می کردم بعد از آن هیچ معامله و قضیه بدون نظریه او فیصله نمیشد. تا به

پرخاش می کردم و هیچ کسی را حق نمیدادم تا درین مورد مداخله و با اظهار نظر نماید. از همین سبب دیگر دامنه این چنین گفتگو ها بتدریج پایان یافته دیگر کسی به کارماگزار نداشت و ما بکمال مسرت بدوستی خود ادامه میدادیم.

چندین سال سپری شد و من میخواستم ازدواج کنم و زیبا روی دلخواه خود را نیز انتخاب نموده بودم. مشکلات تنهار حصه راضی ساختن والدین او بود و این مشکل نیز توسط

همین رفیق خوب حل شد آنها را راضی گردانا سخت گیری نکنند. در شب عروسی من چه زحماتی نبوده که متقبل نشد. خلاصه از هر فرد فامیل ما زیاد تر کار کرد و پایی گویی کرد بعد از عروسی ما با زلم روابط او مثل سابق بود. باز هم چندین سال گذشت ...

او هنوز هم دوست و یگانه رفیق خوب من بود. مادرم را مادر و خواهرانم را همشیره خطاب میکرد. و ...

سال ها بدین ترتیب سپری شد و دوستی من و پدرالدین مثل کانکریت با هم جوش می خورد و بیخته تر و قوی تر شده میرفت دیگر او در فامیل ما به حیصورت بیگانه نبود و آزادانه و بدون هیچ نوع تردید به خانه ما رفت و آمد نمیکرد و به اندازه با من صمیمی و دوست بود که حتی بعضی هارشنگ

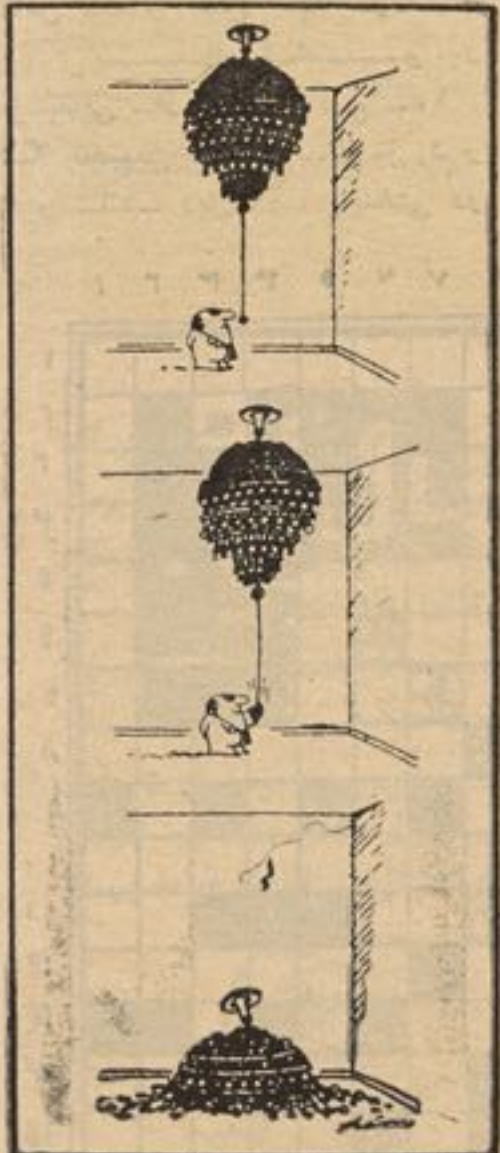
میردند حتی بعضی اوقات دوستان دیگر را چه به دوستی و رفاقت ما اظهار نظر کرده و کوشش میکردند بعضی نقاط ضعف او را بر رخ من بکشند ولی گوشم برای شنیدن این حرف ها کربوداز همین سبب ازین مقوله ها زیاد شنیدم و کمتر در من اثر کرد و حتی بعضی اوقات آنرا توهین بدوستی خود و او دانسته اعتراض کنان

پدرالدین یکی از خوب ترین رفقایم است او را از چندین سال به این طرف میشناسم. در مکتب و فاکولته با هم همصنفی بودیم هیچ رازها از هم دیگر پنهان نبود تمام غم ها و خوشی ها را با هم دیگر یکجا حل و فصل می کردیم. موضوع پول اصلا بین ما اهمیت نداشت. هر کدام ما اگر پول میداشتیم دومی خود را پول دار فکر می کرد اصلا کدام چیز تقسیم شدنی بین ما نبود. حتی اعتراف میکردم که در ایام تحصیل بعضی اوقات امتحانات تحریری برایم نقل هم میداد. و این بذات خود نمونه فداکاری و دوستی بود زیرا اگر گیر می افتادیم هر دو از امتحانات معزوم میشدیم.

روز ها میگذشت و به مرور زمان رفاقت ما هم تبدیل به برادری شد او بیغانه ما می آمد و از طرف فامیل مانیز به او لطف و پیش آمد خوبی میشد چنانچه مادرم او را بسجیم و خواهرانم او را برادر صدامی کردند و او نیز مادرم را مادر و خواهرانم را همشیره خطاب می کرد. بدین ترتیب او دیگر در خانه ما بیگانه نبود آزادانه رفت و آمد می کرد و بعد از آن بیغانه او می رفتم و اگر من بیغانه نمی بودم او در خانه ما تا آمدن منتظر میبود زیرا امکان نداشت تا هر روز حداقل یکی دو بار هم دیگر رانه بینیم.

سال ها بدین ترتیب سپری شد و دوستی من و پدرالدین مثل کانکریت با هم جوش می خورد و بیخته تر و قوی تر شده میرفت دیگر او در فامیل ما به حیصورت بیگانه نبود و آزادانه و بدون هیچ نوع تردید به خانه ما رفت و آمد نمیکرد و به اندازه با من صمیمی و دوست بود که حتی بعضی هارشنگ

میردند حتی بعضی اوقات دوستان دیگر را چه به دوستی و رفاقت ما اظهار نظر کرده و کوشش میکردند بعضی نقاط ضعف او را بر رخ من بکشند ولی گوشم برای شنیدن این حرف ها کربوداز همین سبب ازین مقوله ها زیاد شنیدم و کمتر در من اثر کرد و حتی بعضی اوقات آنرا توهین بدوستی خود و او دانسته اعتراض کنان

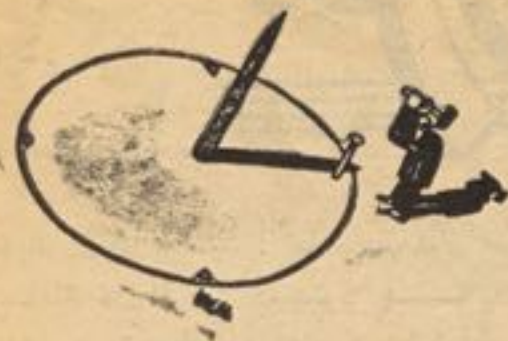


دست و آشور

بهتر است اصلا حرفی نزنیم

يك خانم اروپائی نیمه شب مست بخانه آمد. شوهرش که ازین موضوع بشدت ناراحت شده بود گفت :
 زود بگو که تا حال کجا بوی؟
 خانم در جوابش گفت :

- خودت میدانی که من دروغ را خوش ندارم و اگر راست بگویم ترا خوشست نمی آید. پس بهتر است که اصلا نپرسی که من کجا بودم .



بدون شرح



گاو باز لایق

خسیس

پدر و پسری در خست معروف بودند ، يك روز پدر وفات کرد و پسرش سنگی برای قبر او فرمایش داد ، روی سنگ نوشت : «در اینجا آرامگاه واسیل تو نکوف است ، ناگهان به اثر غم و غصه پسر هم دردی در قلب خود احساس کرد به زودی نزد سنگ تراش رفته گفت :

- این را هم در آخر جمله اضافه کن «پسرش تو نکو» .

بتلویج

يك نفر را به کاری مقرر میکردند . برایش گفتند :

- فعلا معاش کم برایت میدهیم ولی بتدریج معاشت اضافه میشود باید پابند حاضری باشی .

او گفت :

- فعلا پشت حاضری نگردید .. من هم بتدریج خود را به حاضری عادت میدهم .

فانتیزی خارجی

ترجمه : غالمغالی

پایان سخنرانی

بعضی اوقات چیزی را که حالا برای تان قصه میکنم شاید یک برخورد معمولی بین همکاران تصور کنید ولی من فکر میکنم که این گونه برخورد های ظاهراً عادی و معمولی در عمق خود چیزهای دارد که در اول وهله متوجه آن نمی شویم . خوب بهتر است از مقدمه بگذریم و به اصل موضوع بپردازیم .

نمی دانم که بعد از کدام رخصتی ماه جنوری بود که ما مور لایراتوار پائیناویوف خیلی مست سرکار آمد ، اولتر از همه در باره آن میخواست مانع ورودش شود لت و کوب کرد ، سپس يك همکار خود را که دوشیزه جوانی بود چنگ زد گرفت و سر و صدای او را بلند کرده به حال دوشیزه ترسیده از دست او را فراد کرد . قهرمان فانتیزی ما از این وضع ناراحت شده دوسه تاشیشه گلکین را شکستند و این شیشه ها شیشه های نسبتا قیمت بها بودند .

البته روز بعد پائیناویوف مثل همیشه عاجز و آرام سرکار آمد و قیافه پشیمان و بی گناهی بخود گرفته بود . چنانکه انسان فکر نمیکرد این آدم آرام يك روز قبل خرابکاری های را مرتکب شده باشد . قیافه اش طوری بود که آدم تصور نمیکرد او افکار و با اعمال ماجراجویانه داشته باشد .

ولی جرم جرم است بهر شکلی که باشد بخصوص وقتی که انستیتوت در حال فعالیت و تبلیغات بر ضد الکل میباشد و در همه جا لوحه ها و نوشته هائی در باب مضرات الکل نصب شده است و هر قدم عکسها بی ارزش و جگر و قلب انسان نصب شده و خرابی این اعضای بدن ذریعه الکل تدکار داده شده است . در این حال نشه کردن پائیناویوف و بحالت مستی سرکار آمدنش نمی توانست شوخی تلقی گردد و سطحی گرفته شود . همه تصمیم گرفتند تا در خود انستیتوت متهم را محاکمه کنند . زیرا اگر او را چیزی نمی گفتند بی بند و باری رواج پیدا میکرد ، در مجلسی که جهت محاکمه پائیناویوف ترتیب شده بود . در بان و دوشیزه ای که صدمه دیده بودند هم اشتراك کردند . برای متهم يك چوکی دور تر از دیگران گذاشته بودند . تمام سامورین مسئول انستیتوت در چوکی های خود قرار گرفتند ، همگی با چهره های بر افروخته به متهم نگاه میکردند کار گران مسئول همه سنگین سرد و خاموش نشسته بودند ، حتی بین خود هم حرف نمی زدند ، تنها باتکان دادن گوشه ابرو به سوالات همدیگر که آنها ذریعه حرکات طرح میشد پاسخ میدادند ، اشخاص دیگری که در سالون جهت مشاهده محاکمه آمده بودند ازین وضع خسته شدند و انتظار داشتند کسی حرف بزند و از موضوع یسا د آوری کند .

بحث در مجلس شروع شد و رئیس مجلس همه را به سکوت دعوت کرد و مثل همیشه هدف دایر شدن مجلس را بیان نمود زیرا نمی خواست تا آخر مجلس شخصیت هادر موردی قضاوت کنند که اصلا از آن خبر نداشته باشند ، رئیس گفت :

- ما در اینجا جمع شده ایم تا درباره واقعه ای که اتفاق افتاده بحث و گفتگو کنیم و آنرا بررسی نمائیم .. مطالعه کنیم و .. او شمرده و آهسته به سخن آغاز کرد در ضمن راجع به موفقیت های اخیر انستیتوت با در نظر گرفتن مشکلات و موانعی که وجود داشت و فعالیت های خستگی ناپذیری که برای عقب راندن مشکلات بمیان آمد سخنرانی کرد و در میان سخنان خود عمل انجام شده پائیناویوف را مانند زخم التیام ناپذیری در دیگر انستیتوت تلقی نمود . بعد رئیس مجلس رشته سخن را به مدیره مسئول جریده ۸ مارچ محترمه کالیوا گذاشت .

محترمه کالیوا بدون اینکه از اصل موضوع صحبت کند درباره پیشرفت های انستیتوت و فعالیت های جریده زنان به بحث و گفتگو پرداخته تقریبا چندین دقیقه صحبت کرد ، سپس محترمه از واقعات مهم جهان و خطر نفوذ فساد ممالک بی بند و بار صحبت نموده و جوانان را به جلوگیری ازین همه فساد علم پیروی از نمود های عجیب و غریب تشویق نمود ، سپس صحبت را بطرف طلاق و ازدواج کشانیده هر کدام را از نظر حقوقی تعریف نموده عواملی را که باعث جدائی زن از شوهر و شوهر از زن

میشود بیان کرد و از مقالاتی نام برد که او درین مورد در جریده خویش نوشته است . سپس او از دست زدن حیرت انگیز جانی هالییدی « به خود کشی بیاناتی داده گفت

- بعد از اینکه مجلات اکثر کشور هادرین مورد تبصره های نوشتند دیدیم که جانی هالییدی صحیح سلامت بود و نمرده بود ... (در اینجا محترمه خنده تمسخر آمیزی نموده ادامه داد) می بینید که از چه وسایلی برای کسب شهرت خود استفاده میکنند ؟ او در حالیکه میخواست ممالک غربی را نشان بدهد دست خود را بطرف شمال دراز کرده گفت :

- بلی دوستان در ممالک غربی اینطور واقعات صورت میگیرد .

سپس محترمه درباره داستا نهی اطفال چند دقیقه دیگر صحبت نمود که حاضرین نفه میدند این موضوع چه ربطی به اصل جریان دارد . هنوز بعد از نیم ساعت محترمه به موضوع مورد بحث یعنی موضوع پائیناویوف نرسیده بود که شخصی دیگری دست بلند کرده اجازه صحبت خواست ، او هم بیست دقیقه صحبت کرد ، او راجع به جشن های مذهبی داد سخن داده بعد راجع به رسم و رواجها عادات و رسوم قبایل مختلف دنیا سخنرانی کرد .

سپس نوبت به شخصی دیگر رسید او میخواست راجع به عمل پائیناویوف و اینکه شیشه ای را اذیت کرده و این اذیت به اثر نوشیدن الکل بوده است آغاز سخن کرد ولی بزودی رشته سخن او بطرف دیگری کشانده شده او راجع به فدا کار ی ها جانبا زی های زنان در کشور های مختلف بیانیه ایراد کرده از زنان معرو ف و فوفا کار تاریخ نام برد و نقش زنان را در مبارزات ملی مورد مند و پر ارزش خواند .

بعد مدیر انستیتوت بیانیه خود را آغاز کرد و راجع به افزودی معاشات و پیشرفت های آینده و لزوم مدرن ساختن زندگی سخنرانی کرد . درین وقت بحث راجع به معاش و افزودی آن در گرفت و هلهلهای در بین جمعیت افتاد . درین وقت محترمه کالیوا مدیره جریده زنان باز هم میخواست حرف بزند اما یکی از همکاران فنی و مسلکی که خوابش برده بود با کشیدن فایز ه بیدار شده بود صدا کرد :

- آخر بیچاره نشه بود ... نفه میدی با بس است دهگه ... همه متوجه شدند که وقت مجلس بیان رسیده و باید همه عقب کار خود بروند ... ولی موضوع اصلی اصلا مطرح نشده بود ، ناچار تصمیم گرفتند فیصله عاجلی بکنند یکی گفت :

- يك خطار ساده کافی است .
 - بلی يك خطار ... زیاد گناهی هم ندارند ، نور مال نبود

- بلی بیچاره نشه شده بود ... باید در آینده ازین کارها نکتند

رئیس مجلس راترک گفته عقب کار خود رفت و دیگران هم پراکنده شدند پائیناویوف که برای محاکمه شدن آورده شده بود از جایش بلند شده عقب کار خود رفت ... مجلس بیانیه رسید و دیگر کسی حرفی درباره آن نزد پایان



پسر : مه پهلوی تو آدم م که معشوقه مره زور بته

مردی بانقلاب

دیک از او پرسید : اما مردم هنوز نمیدانند در اثر این دستبرد چه چیزی به سرقت رفته است. شش مفقود شده باید مخفی بماند .

آنها در داخل اتاق دفتری بودند که دیک گاهی از آن استفاده میکرد. در اطاق کار مجاور دو نفری نجار مشغول مرمت کاری دیوار ورق شانی شده ای بودند که به اثر فیبر مرمی ها از طریق پنجره سو راحهای روی دیوار ایجاد شده بود. هر دو پولیس در انای کار متوجه بازوی چپ نجار ها شدند و دیدند که با تصویر بقیه ها خالکوبی شده بود .

این خالکوبی نجار ها بمنزله اختطاری بود که سازمان بقیه ها به دستگاه پولیس میداد .

دیدن سوراخها به روی ورق شانی دیوار افکار الک را بیک حادثه کشاند که مدتها ذهن او را بخود مشغول داشته بود . با وصف مراقبت مداوم که از کارلو میشد و باوجود تمام تدابیر احتیاطی او مفقود شده بود. گار دون دچار تعجب و حیرت فراوان شده وقتی دید که الک بانه حقانیتی نظریاتش را ابراز میدارد. زیرا چنان گمان می رفت که کار لوی ولگرد همان مرد ساده و پس از رئیس سازمان بقیه ها شخصیت درجه دوم آن تشکیل باشد .

(اگر ما شخصی دیگری را بفروستیم که نقش گنتر را ادامه دهد فکر نکنم که فایده چندان از آن متصور باشد . این سیستم برای دو مرتبه کار نخواهد داد و هم آیا لولا راجع به این موضوع چیزی خواهد دانست ؟)

دیک در جواب او اظهار داشت : (تصور نکنم که بقیه ها به یک زن اینقدر اعتماد کنند.) بقیه ساعات روز را با تحقیق و تلاش بیهوده سپری کردند . الک به دفتر خود در ماموریت پولیس برگشته لختی بدون حرکت در یک چوکی بازودار نشست و دستها را در جیب های پتلون فرو برده به کتابچه یادداشتهاش

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که در موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به گداز نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

خیره شد . سپس معاونش بالدر را به درون اتاق خواست .

(آقای بالدر لطفاً به دفتر

احصائیه رفته در اطراف تمام دزدان سیف که در ایالت وجود دارد

معلومات کافی جمع آوری کنید . لزومی ندارد که زیاد به فرانسویها

یا آلمانی ها توجه نمایید اما یک یا دو سویدنی ماهر هم وجود دارند و

آنگاه امریکایی هایی هم هستند.) بالدر پس از یک وقفه طولانی با

یک مقدار زیاد اسناد، تصاویر و آثار نشان انگشت بر گشت .

الک خودش را برای لکچر شب بروید ، محافظ شبکار میتواند اسناد را بر گرداند .

الک گفت « آقای بالدر شما آماده ساخت . او تقریباً تمام

استادانرا از نظر گذشتاند وقتی به تصویر یک جوان رسید که

سلبیلهای فرو افتاده در دو گوشه دهان داشت و موهایش چنگ چنگی

مینمود . این تصویر از آن تصاویر زننده بی بشمار می رفت که ماموران

غیر رومانیک عکاسی میکنند و تمام پستی ها و بلندی های جلد رانمایان

میساخت . در زیر تصویر با احتیاط کامل اسمی درج شده بود. (هنری

جان لیم آر . وی.) (آر.وی) مخفف اسم زندانی

بود. هر سال از ۱۸۹۴ تا به ۱۹۱۹ با حروف بزرگ الفبانشان

داده شده بود . سپس نوبت به حروف کوچک رسید . (آر) با حرف

کلان هانری جان لیم را در سال ۱۹۱۱ معنا میداد که محکوم به زندان

شده بود و حرف (وی) بدین معنا بود

او با حروف کلان نشانی نشده بود در قسمت زیر ورق که محلی برای ملاحظات بود و تفصیلات مخصوص مربوط به مجرم در آنجا درج میگردد این کلمات را نوشته بودند .

(خطر ناک ، سلاح ناربه با خود حمل میکند.) در یک یادداشت چنین تذکر رفته بود . در فروری ۱۹۱۸ در وسط دریاچه سنل کوئین مرده است به رنگ سرخ الک در هم شکستن کشتی سریع السیر پوسته رسانی گورنری را برای آبهایلیک روک بیاد آورد .

الک ورق را دور داده خواست معلومات بیشتری راجع به جنایات جانی مرده کسب نماید و توضیحات کسانی را که وقتاً فوقتاً از نگاه

وظیفوی با او در تماس بودند مطالعه کند درین صفحه بیو گرافی حقیقی او درج بود. یک تذکر اینطور قید

بقیه صفحه ۵۶





هزار و یک

کرد که هیچکس دیگری نمیتواند از شنیدن يك جمله خوب! باندازه او مستفید گردد. قصه ازینقرار است که : روزی رفیقم به سینما رفته بود و فیلم هندی ایرانام «آند» تماشا کرده بود. بعد از پایان فیلم وهنگام خروج از سینما، دختری به خواهر خوانده اش در حالیکه به رفیقم اشاره میکرده، گفته که : الله! او بچه ره بین! مثل بچی فیلمس- مثل راجیش کنه اس. و رفیق شفیع این حرف را شنیده بود.

بعد از آن روز و آن حادثه - تشبیه شدن به راجیش کنه- در رفتار و کردار رفیقم تغییر عجیب و غریبی را ملاحظه کردم، لباسها و موهایش طوری تغییر یافت که شباهت بالنسبه ایرا به آن هنر پیشه سینمایی میرساند.

از آن روز به بعد خود را کمتر به چشم من میزد و معمولا با آن پیراهن یخن بسته ا یکه لازمه اش تنها ن مخصوصی بود، در مقابل مکاتب انان و هر شب ساعت هشت یا هشت ونیم در برابر سینمای آریوب یا بهارستان دیده میشد. و اندک اندک وضع خاصی که بخود گرفته بود او را انگشت ناساخته وعده ای ویرانام راجیش کهنه بدل صدامی زدند. اما «جوانمرگ» آن حرفه ارامتلیکه نشنیده باشد، بخود نمیگرفت. و برخلاف هر روز بیش از پیش به بیروی خود از طرز لباس پوشیدن و حرکات راجیش کنه ادامه میداد. جالب وشگفتی آور این بود که رفیقم بعد از تماشای فیلم اپنایش کاملا تغییر چهره داد یعنی عینک بزرگی بچشمش میگذاشت و بروت هایش از دو گوشه صورتش به پائین نزول میکرد. از آن بعد شهرتش افزون شد و کودکان کوچه وجوانان وحتى پیران او را بنام «راجیش کنه بدل، می شناختند».

خواستم او را ازین تقلید ابلهانه مانع شوم، اما هر چند گفتم سودی نه بخشید.

بقیه در صفحه ۶۱

درس بخوان تا اول نمره شوی ! میگفت: «بلی، راست میگوی سر از امروز میخانم.» ولی درس نمیخواند. وقتیکه زیاد اصرار میکردم، بتنگ میآمد و میگفت: «هی بابا گفته گفته ماره کشتی.» یامیگفت: «چه فایده؟ مقصد ازیک قواله رو باس، میگرمش.» و یگاهی هم قهقهه میزد و میگفت: «بالوان زنده خوش اس.»

بهر حال، کلمات وجملات من بر رفیقم تأثیری نکرد، سعی کردم کلمات و عبارات ناصحانه خویشرا، آب و تاب و رنگ و روغن بدهم، اما باز هم نتیجه همان بود که بود بالاخره حوصله ام سر آمد و بخود گفتم که «او» کلمه بوج است، در عوض مغزگله اش از گاه بر شده است. اوستنگ و نصایح من باران رحمت که هر چند بر سرش بیارد سودی ندارد.

امادر واقع، بخاطر رفته بودم، قفاوت های من در مورد او کاملا نارست بود، و راهیکه رفته بودم به ترکستان میرسید. حتما میرسید چطور؟ و چرا؟ زیرا که او چندی بعد ثابت کرد که مغز دارد نه گاه ثابت کرد که حرف شنو و سخن پذیر است و حتی ثابت

باشتباه مواجه شده است. بهر صورت باتوکل بخدا به معرفی این موسسه میپردازم :

موسسه ایست بدون وجود خارجی اما محسوس و سخت محسوس. خرج زیادی ندارد. و خوشبختانه همه کس میتواند ازین موسسه استفاده کند. از حاشیه پردازی صرف نظر نموده و سخن راکه صورت «چیستان» بخود گرفته، مختصر میسازیم. این موسسه دریک کلمه همین «کلمه» میباشد، همین کلمه ای که به تنهایی وهم دریک جمله در ما موثراند، و بانیری عجیب و شگفت شان قادرند از ما همه چیز بسازند.

بطور مثال از ما هنر پیشه بسازند، فزیکدان و طبیب بسازند. بلی همین طور است، و موضوعیست غیر قابل مناقشه. اما اینجا چیزی هست که باید بگویم.

رفیقی داشتم که بنظر من ساده «لولو» و کلمه خام میآمد، زیرا هر مانیکه بالایش «بابایی» و «اوقیگری» کرده و نصیحت پدرا نه میکردمش در پاسخ خوب و بلی میگفت. میگفتمش:

دوست نویسنده ای دارم که با امضای مستعار قله يك وقتی در مجله پشتون بزغ «لاف و پا تک» می نوشت، وقتی او را درین تازگی هادیدم، گفتم :

- ناجوان مثل اینکه نویسنده کی راکنار گذاشته ای، خندید و گفت : - شرمندوك، گاهی شوق بسرم میزد و مثل تومضامین طنز آلود می نوشتم و قیافه هارامکدر و دود آلود میساختم، البته قیافه های کسانیرا که از طنز می رنجند و مانند دیوار نم کش هر چیز را بخود نسبت میدهند.

گفتم : - طنز نویس پروان کسی را ندارد، اگر چند نفری که نقاط ضعفی دارند و از طنز می رنجند در عوض مضامین طنز آمیز برای اکثر خوانندگان ماجالب است و آنرا باعلاقه میخوانند، قله گفت :

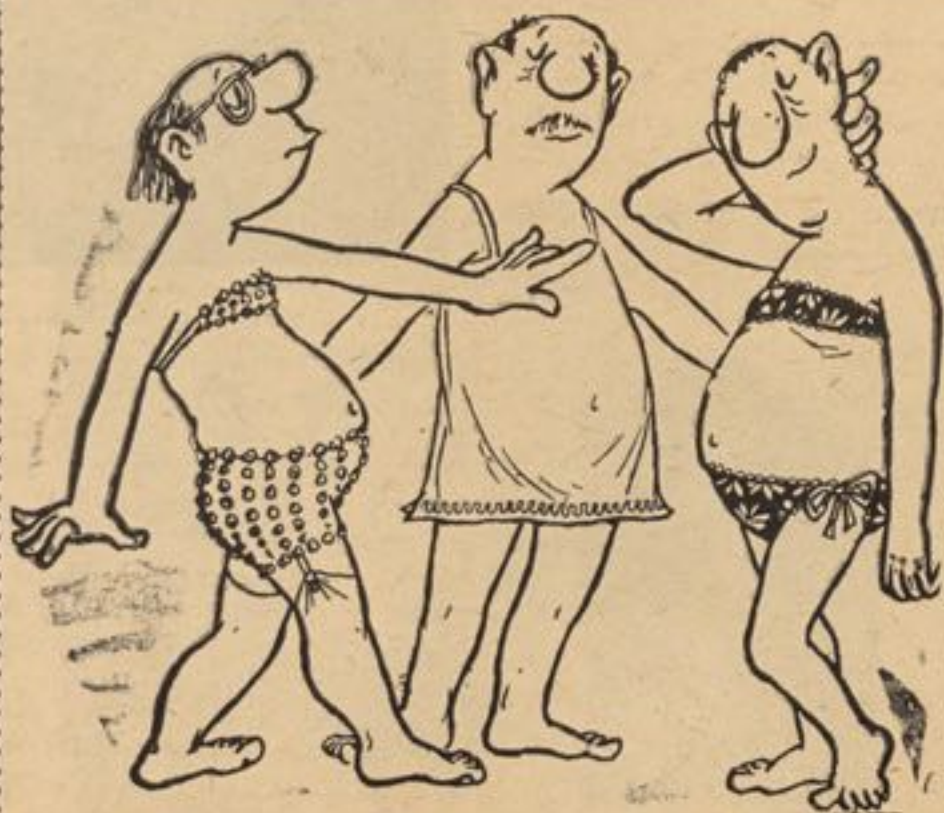
- پس بگیر و خودت چاپش کن. گفتم :

- چه چیزی چاپ کنم؟ مضمونی راکه تازه نوشته بود برایم داد، آنرا خواندم، واقعا شیرین نوشته بود... اینک من آنرا از نظر شما میگذرانم.

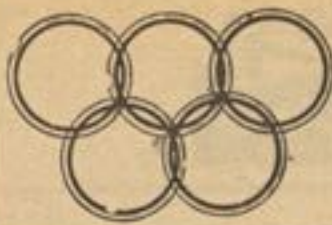
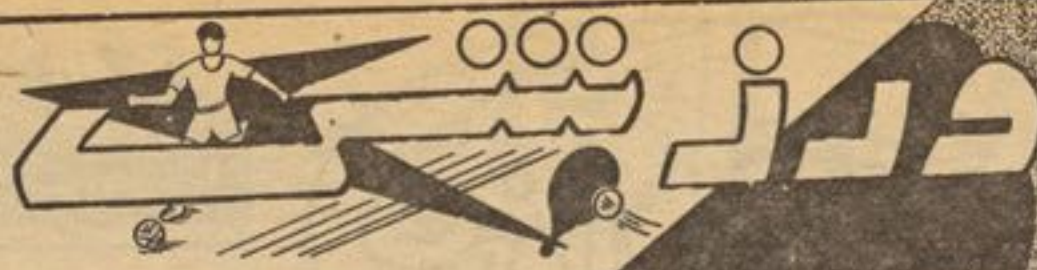
دو سوسه تولید هنر همیشه های بدل

ما، موسسات زیادی داریم که از اینسو و آنسو از آنها حرفهای شنیده و یاینکه آنها را خوب می شناسیم، اما موسسه تولید هنر پیشه های بدل، فکر میکنم چیز تازه ای باشد.

ممکن است در وهله اول از شنیدن نام این موسسه، تصوراتی در ذهن خوانندگان عزیز ایجاد گردد، مثلا تاسیس موسسه ای در چوکات تشکیلات وزارت اطلاعات و کلتور برای تربیه هنر پیشه. اما اگر اینطور باشد باید بگویم که خواننده محترم



وقتیکه مردان بخوانند در پوشیدن لباس با زنان همچشمی کنند.



يك حرکت نوید بخش

جمهوریت جوان ما که از پدو تاسیس آن، بیش از چند نگذشته ارمغان های در ساحات مختلفه برای مردم ما بوجود آورده که خود، امید واری بیشتری را برای ما ایجاد کرده است و این میدان و اری در زمینه ورزش و سپورت هم جای خالی نداشته و هر روز نوید های درین رشته نیز توسعه پیدا می کند که یکی از صور این تشکیلات (تورنمنت) است از طرف پوهنتون کابل که همین چند روز قبل در غازی ستدیوم شکل گرفته و افتتاح گردید.

تشکیل این قسم تورنمنت ها که قبل ازین هم صورت گرفته بود، ما را وامیدارد تا بگویم ورزش در کشور بعد ازین مانند دیگر رشته ها پایه های پیشرفت را یکی پی دیگری گذشتانده امید و اریم که هنگامی خواهد رسید، تا شاهد از مغان های قهرمانان ما با شیم که افتخارات در ساحه بین المللی کمایی کنند.

مسابقات پوهنخی های پوهنتون کابل بایکدیگر قبلا هم موجود بوده قسما و حالا هم در داخل پوهنتون جریان دارد، اما اینبار مسابقات از ساحه پوهنتون خارج بوده و با تیم های آزاد دیگر تورنمنت را تشکیل کرده اند همچنان این موسسه علمی و بجا طرفشویق بیشتر ورزش کاران، درین رشته سپورتی سه عدد کپ رانیز گذاشته اند که به برندگان داده میشود در تورنمنت که تیم های مانند پامیر اتفاق، تاج، یما، خیبر، اختری دافغانستان بانک، و پوهنتون کابل شرکت کرده اند، مجموعا تعداد همه به دوازده تیم میرسد، که مسابقه میان شان به سیستم (دبل ناک اوت) بوده، و بعد از دو مغلوبیت، تیمی از تورنمنت اخراج میگردد.

یک منبع پوهنتون انگیزه ایجاد این تورنمنت را آمادگی ورزشکاران صفحه ۵۲

رویدادهای ورزشی در سراسر جهان

فوتبال:

کمیته فدراسیون بین المللی فوتبال برای تیم ملی اتحاد شوروی اطلاع داد که آخرین روز مسابقات برگشت فوتبال به جام جهانی میان شوروی، چیلی به تاریخ ۲۱ ماه نوامبر در سینتا گو مرکز چیلی برگزار گردد. شوروی میخواهند تا این بازی در یکی از کشور های بیطرف برگزار شود.

در مسابقه قبلی این دو تیم که در ماسکو برگزار گردیده بود بدون رد و بدل شدن گول از جانب تیم های مسابقه دهنده پایان رسید.

بهر حال پس از مسابقه بین دو تیم معلوم خواهد شد که کدام یک به جام جهانی سال ۱۹۷۴ راه خواهد یافت.

تیم فوتبال (جونتام) از شهر کورین که در مسابقه جام کلب های اروپا از تیم (ژاکس) شکست خورده بود موافقه کرده که به بجای تیم ژاکس در مسابقات فوتبال قاره اروپا و امریکا با تیم انتر کانیننتال بونیس آیرس مقابل گردد.

این مسابقه قرار است در ستدیوم المپیک شهر روم برگزار گردد.

بوکس:

(رافیل) قهرمان درجه پنجم سنگین وزن بوکس جهان توانست بر (راری مید لنون) با امتیاز پیروز گردد مید لنون که خود یک امریکا نیست در با لیتور با رانلیل رو پرو گردید این هفتمین بار بود که رانلیل پشت سر هم حریفان خود را شکست میداد.

قرا راست جو پایتر قهرمان سنگین وزن بوکس اروپا با مک فاستر قهرمان امریکا رو برو شود این مسابقه در لندن برگزار خواهد شد.

تینس:

مرحله نیمه نهایی مسابقات تینس هانگ کانگ به پایان رسید فعلا چارلی پاسا ریل از امریکا (امان اسکراچ) از هند و ستان فریدرول و داد لایدر از استرالیا به مرحله نیمه نهایی راه یافتند.

در مسابقات تینس (بیکر) که در پاریس انجام شد نام او گرازا هالیند توانست از نوست ر ش از امریکا را شکست دهد نام او گر اکنون به مرحله نیمه نهایی راه یافته است با کارس نیلر تینس باز آلمان شرقی که (یو هالتون) سوئدنی را شکست داده بود مقابل خواهد شد.

بقیه در صفحه ۶۲

چهره های ورزشی

پیغله نسرين واله

یکتن از چهره های درخشان با سکتیال نسوان لیسه رایحه بلخی که محبوبیت فراوانی در بین ورزشدوستان کسب کرده است.

وی که شانزده سال دارد به صنف دهم مشغول درس می باشد. و ورزشکار خوش خلق و لایقی است که سه سال است به ورزش شروع کرده و با سکتیال بلدیت کامل دارد.

پیغله نسرين واله آرزو میکند برای نسوان زمینه دیگر بازی ها مساعده شود تا استعدادها و ذوق های مختلف آنها را تجاوز کرده و از آن استفاده کنند اخلاق ورزشی را برای ورزشکاران مهم شمرده و از ورزشکاران که دارای اخلاق و حوصله ورزشی نباشند بدش می آید.



بنامغلی محمد جمعه ابتهاج

ورزش کار لایق و با استعداد لیسه باختر مزار شریف ولایت بلخ است که در سال ۱۳۴۷ به ورزش شروع کرده و فوتبالیست ورزیده لیسه خود می باشد وی که در دوره های ابتدا یو متوسطه سر تیم بوده فعلا سر تیم اول فوتبال لیسه باختر میباشد.

بنامغلی ابتهاج چهره پشاش داشته اندام ورزشی دارد و پشتکار حوصله، اخلاق ورزشی و ورزشکاران را در برای پیشرفت ورزش در کشور مهم تلقی میکند.

وی بر علاوه فوتبال به دیگر سپورتهای علاقه داشته و به آبیازی و اسب سواری علاقه مفرط دارد. فرور ورزشکاران را به شمرده از ورزشکاران مفرور بدش می آید.



ورزش در ولایت بلخ

انبودن رقابت های سالم و عدم موجودیت وقت کافی برای ورزشکاران باعث عقب افتادن ورزش در ولایت بلخ شده

صورت میگیرد که ورزشکاران بیشتر تشویق شده، وسایل کافی در دسترس شان گذاشته شده و تریتر ها و معلمان سپورت مسلکی با لای شان کار کنند که هیچ کدام اینها بدرستی درین لیسسه و در دیگر لیسسه های این ولایت موجود نبوده یعنی لباس های ورزش، توپ، جال، کریمچ، شینکارک و غیره به اندازه کافی نبوده چنانچه یکتعداد ورزشکاران و دیگر متعلمین درین لیسسه یک مشت بولی جمع کرده یکتعداد توپ برای مکتب خود خریدند...

علت دیگر عقب ماندن ورزش درین لیسسه نبودن رقابت های سالم ورزشی است و تا وقتی رقابت در ورزش نباشد امکان پیشرفت و ارتقاء آن میسر نیست.

بناغلی عییدی معلم سپورت لیسسه مذکور چنین به سخن آغاز

وقتی به منظور تهیه را پور ورزشی وارد لیسسه با ختر شدم نظرم را دوزخ خا رند وی آن لیسسه جلب کرد که برای اداره و ارسسی آن لیسسه پهلوی دوزا زه مکتب ایستاده بودند، در صحن لیسسه کسی دیده نمیشد زیرا ساعت درسی شروع گردیده بود، مستقیماً بطرف اداره مکتب رفتم و با بنا غلی فیض الله مدیر آن لیسسه سر صحبت آغاز کردم، اتفاقاً معلم سپورت تیز حاضر بود و در باره ورزش آن لیسسه چیز های بیان داشت.

مدیر لیسسه مذکور در مقابل سوالی چنین گفت: در ولایت گرم سیر اتفاقاً نستان خصوصاً صادر ولایت بلخ وقت برای مشق و تمرین ورزش متعلمین مکتب ها کم است زیرا سال تعلیمی بتا ریخ ۱۵ سنبله آغاز میشود تا زمانیکه وسایل برای شاگردان تهیه میگردند و هوا رو بسر دی میگرد و هم در ماه های حوت، حمل و ثور باران های متواتر جلوتمرینات ورزشی متعلمین مکاتب را میگیرد و نمی توانند مشق و تمرین زیاد کنند و از طرفی هم کدام جمنا زیوم یا محلی موجود نیست که به شاگردان در زمستان و در بارانهای شدید از آن استفاده کنند.

درمو رد عدم پیشرفت و ورزش در آن لیسسه چنین اظهار نظر کرد: رشد و پیشرفت سپورت و قتی

کرد: ورزش بطور عمومی در کشور مابحالت رکود باقی مانده و هیچ تکامل صورت نپذیرفته و علت آنرا من در این میدانم که در گذشته نمیخواستند ورزش را رشد کنند و ورزشکاران با هم یکجا شده تیم ها کلب ها و جمعیت ها را تشکیل دهند زیرا با وجود آمدن تیم ها و گروه های ورزشی و وحدت و همیشگی ورزشکاران مستحکم می شود این را نمیخواستند.

ازینرو ورزش به وضع اسفناکی از میان کم شده میرفت و ورزشکاران بادل سردی زیاد دست ورزش راها میکردند درین حالت نه معلمین سپورتی کمکی کرده میتوانست و نه ورزشکاران کاری را از پیش میبردند.

در مکاتب ورزشکاران تشویق نمیشدند، کدام امتیازی برای شان قایل نبودند، بخشش و انعام رانندیده بودند، تحسین نامه را نمیشناختند درینجا وسایل ورزشی به تار یخ ۱۵ عقرب به مکاتب میر رسید و به

آن تاریخ که برف و باران شروع میشد از آن استفاده نکردند در تحویلخانه ها باقی میماند و قتی یکتعداد کمی وسایل به ورزشکاران توزیع میگردید کسی به آن توجه نکرده شاگردان که از مکتب فارغ میگردید آنرا با خود میبردند. معلمین تربیت بدنی هیچ اخباری در مکتب نداشتند و وقتی کدام چلنج به دیگر مکاتب از طرف آنها داده میشد از جانب ادارات مکاتب ر نشده و آنها را از کار شان دلسرد و اگر معلم سپورت تیم خود را به کدام و لسوالی یا ولایت دیگر میبرد اداره مکتب مخالفت کرده جلو رفتن به آنجا را میگرفت خلاصه در گذشته کسی اهمیتی به ورزش و ورزشکاران نبود و تازه به این لیسسه بحیث معلم سپورت ایفای وظیفه میکند در مورد مشکل فعلی خود ابراز داشت درین لیسسه یک معلم سپورت نمی تواند بخوبی و ارسسی کند زیرا متعلمین قبل از ظهر و بعد از ظهر درس میخوانند و اگر بعد از ظهر معلم مسلکی دیگری برای آنها کار کنند سهولت به کار پیش شده و بخوبی بالای شان ترینگ میشود. فعلاً درین لیسسه دو تیم فوتبال دو تیم والیبال و یک تیم باسکتبال موجود است و بنا بر نداشتن وسایل اتلتیک و دیگر سپورت ها تا بحال نبوده و نیست و شاگردان لیسسه به غیر از ورزش فوتبال و والیبال باسکتبال به دیگر ورزش ها بلد نیستند.



عده از ورزشکاران معارف بلخ با معلم ورزشی شان

عکس و مطلب



وکتور کرسو نوفا آر تیست معروف اتحاد جماهیر شوروی مکتب هنری را پایان رسانیده در فیلم های «اولین سرود» در سال ۱۹۵۴ «تابستان غیر عادی» ۱۹۵۶ «چهل دزد» در ۱۹۵۸، ایوان ایباکوف در ۱۹۶۰، در بیخ های نازک ۱۹۶۶ دکتر ویره، فریب و ضربت در سال ۱۹۶۸ بازی نموده است.



انسا مبل دولتی رقص ها و ترانه های محلی از مدت بیست سال به اینطرف در بلغاریه انجام یافته است و هنرمندان درین زمینه افتخاراتی را نصیب شده اند - آواز خوان های این انسامبل که همه جوانان با استعدادی هستند با رقص ها و آهنگ های محلی و معرفی آلات موسیقی ملی خود دفیلکلور بلغاریه را تمثیل می نمایند این گروه تا حال اضافه ترازدو هزار و دو صد مرتبه کنسرت دایر نموده اند - این انسا مبل تا حال از طرف بیست کشور خارجی دعوت شده اند و با موفقیت زیاد کنسرت هایی دایر نموده اند .

اگر بکسی نشان بدهید این فکاهی را برای پرزیت باردو ساخته اند:

میگویند روزی پرزیت بار دو عملیات اپا ندیس کرده بود او با



ناراحتی به داکتر گفت :
داکتر جان ... جای زخم دیدم
میشود ؟

داکتر با خنده گفت:
- البته در صورت تیکه شما بخواهید
وبه کسی نشان بدهید .



هما ما لینی، دهر مندر و پر ان

سینمای هندو هنرمندان تحصیل کرده

در انستیتوت پونه همین حالا یکصد و بیست و دو دختران جوان مشغول فراگیری مسایل هنری و تمثیل هستند ، انستیتوت مذکور تا حال جوانان زیادی را بحیث هنرمند به جهان سینما و تیاتر تقدیم داشته است که از آن جمله میتوان از جیه بدری و شتروگن سینها نام برد ولی با این وصف از هنر پیشه های مرد راجیش کهنه ، ششی کیور و دهر مندر شهرت خود را حفظ کرده اند و چند نفر دیگر از جمله راکیش روشن، امیتا بچن و وینود مهرباسوی کسب شهرت سریعا گام بر میدارند
هما ما لینی ، شرمیلا تاگور و ممتاز فعلا از محبوب ترین ستاره های فلمی هستند ولی تازه کار ها که جوانتر اندو بعضی شان از حربه سکس هم استفاده میکنند شاید این سه هنرمند زاهم از میدان بدر کنند زیرا بعد از چند سال دیگر سه هنرمند محبوب فوق الذکر به مرز های پیری نزدیک خواهند شد .



پجیر و آگام گوشه دیگری از تاریخ ...

در این تپه کاوش غیر مجاز قابل توجی به چشم نمیخورد ولی بقایای تهاداب های دیوار های سنگی و یا قسمت از دیواری را نمایندگی میکند که بگوئیم ممکن دیواری از سنگ های کوهی اعمار شده بود و یا از محوطه معبد و یا از یک قسمت دیوار یک حجره زاهد بودائی را احتوا مینمود یکسلسله تیکر های وجود دارد که از قسمت های مختلف ظروف سفالین بوده و در حصص مختلف این تپه به صورت پراکنده افتاده اند .

سنگ پرچال - سنگ های کوهی رخ شده و موجودیت تهاداب های سنگی عریض نمایندگی از وجود یک معبد بزرگ را مینماید و از نظر علم باستانشناسی یک حفاری خیلی مکمل و میتودیک شده می تواند زیرا ما همه میدانیم آنسلسله تپه هائیکه تا حال توسط دستبرد های غیر مجاز مردم خراب نشده و یا از بین نرفته اند عموماً میتوان در تعیین کروئو لوجی - دوره های مدنی زندگی ابداع رسوم و کلتور مذهبی و اجتماعی انسان ها و گذشتگان را از نظر ارتیستیک و مقایسه و تطبیق متون تاریخی تعیین و تثبیت کرد .

بدین اساس ستره غوندی به شمول سائر تپه های نظیر پستکی «ب» و پستکی «ج» قابل حفاری و علمی و مستند بوده و برای روشن شدن دوره و کروئو لوجی علاقه پجیر و مقایسه آن باحوزه های دورتر از قبیل هده - لال مه - اسکمیننه و شاهی کوت خیلی موثر خواهد بود .

وضع تاریخی

پجیر و آگام از نظر کروئو لوجی حوالی قرن چهارم میلادی را دربر خواهد گرفت و آخرین دوره ساختمانی معماری ابدات - ستوبه ها و آثار ستوکی دوره هنسری گریکو بودیک گند ها راست . ساختمان ها خشن و مواد از نظر پختگی نارسا بوده و ترتیب پلان

شماره ۳۵

ها و اعمار آن ساحه ها ضیقسی زیادی بعمل آمده است .

از نظر دوره های زندگی رهبانی و راهبی چهار دوره را در بر گرفته و دوره سوم زندگی ساختمانی آن توسط حریق مدهش سوخته و دو باره به مرور از منه و سیر و تطور تاریخی توسط معماران و بودائیان آن سامان مجدداً تعمیر و به زندگی عادی راهبی شروع نموده اند در قدیم این جاه هامعبرکاروانروهانیکه از پیشکاراتی و ساگالا میامندند شاید مسیر پجیر و آگام هده و ناگراها را را گذرانده و به لمپاکا متصل می شد .

راهی دیگر یکه از اتصال دره سیمان خیل به قریه پجیر توصل میجست از قسمت دامنه های تورغر به سمت شرقی بعد از فواصل به اسکمیننه و شینوار و از آنجا به قسمتهای مختلف اودیانه و گندهارا میپیوندید .

چنانچه آنها نیکه راه کاروانی را در این مسیر طی کرده اند یکی فاهیان زائر چینی بود که در اوائل قرن ۴۰ میلادی در افغانستان سفر نموده و از مغاره اژد های گویا له که بعد ها هیوان سانگ نیز یاد آور میشود دیدن میکند زیرا دلیل بر آنست که حین مراجعت به افغانستان همسفر خود را که به اسم (هوی - چینگ) یاد میشد در قله ها و راه های پرخم و پیچ و پر برف سپین غر از دست میدهد ولی خودش ادامه سفر نموده و از معابد شهر ناگارا هاراکه باید در جستجوی آن مانند شهر (دیونیزو پولیس) باشیم دیدن میکند .

چارلس سنن در ۱۸۴۸ اوانیکه در افغانستان سفر مینماید خصوصیات هنری و محلات متعددی را با نامگذاری تپه ها توسط اهالی در یاد داشت های خود شرح داده و از هده و نواحی آن جز پجیر و

آگام یاد آوری های مفید کرده است .

که این نقطه نسبت شرایط نا مساعد در آنوقت از قلم شان باز مانده است .

الفرد ریموزات مستشرق فرانسوی نیز از حوزه هده و غیره محلات اسم میبرد ولی از پجیر و آگام در آثارش چندانکه بتواند مقتع باشد چیزی پیدا نیست .

ولی تا جائیکه بر ما معلوم می شود مکاتب هنری گندها را در هر گوشه و کنار به نسبت وفور و نفوذ دیانت بودائی و ترویج صنعت یونانی محلی شده از دیر زمانی چون اعصار کوشانی شاهان مخصوصاً کنشکاه کبیر تا سنوات ۴۰۰ - ۵۰۰ میلادی بدست رسیده که به تاسف در زمان هون های سفید یا «یفتلی های» آسیای مرکزی که به آئین آتش پرستی و یا زردشتی در باختر زمین انتقال می ورزید و رقیب سر سخت مذهب بودائی در باختر بوده و در حملات پیهم خود در گندها را و علاقه های ننگرها بسی خرابکاری های زیادی را به وجود آوردند .

چنانچه در باز گشت آوانیکه مهرا کولا شاه یفتلی معبد بزرگ مهرا و شوارا را در مهرا پور اعمار نمود و موبدان پران گذاشت به تعقیب حملات خود را بطرف شمال گندها را شروع و اکثر معابد و محلات بودائی را میسوزانند و یا از هم میپاشند چنانچه دوکتور سیونر در مورد حملات یفتلیها در عهد مهراکولا و باز ماندگان و احفاد او را در غزنی و مکن در بامیان تذکر داده و از سر سخت ترین دشمنان دین بودائی می شمارد . در پهمرفته گندها هاری ها را

یفتلیان از جمله مردمان نظیر سود را های هنسی دانسته و موقف طبقاتی بر آنها قائل نمیشدند و آنها را در ردیف خدمتگاران اشراف و بدین ملحوظ اگر ما رابطه حریق اربابان گماشته های یفتلی میدانستند و آتشیسوزی معابد هده و پجیر و آگام را از نظر اسناد و متون تاریخی مورد تحقیق قرار بدهیم برای مزید معلومات شاید در باره هیچ تر دیدی نخواهد بود لهذا وضع تاریخی و وجه تسمیه آن به صورت دو کومنتا رو علمی در یکی از مجلات علمی کشور بچاب خواهیم رساند تا از تبصره ها و جر و بحث های علمی آن مستفید گردند .

روی این اساس ما تبصره هدا را برای نشر همچو یک مضمون در آینده ملتوی گذاشته به نتیجه عمومی حوزه باستانی پجیر و آگام میسر دازیم .

نتیجه :

۱ - حوزه پجیر و آگام در ۳۴ کیلو متری هده و در شمال دامنه های سلسلسه های سپین غر و تور غر قرار دارد .

۲ - تأثیرات مکاتب هنری کوشانی بعد از انهدام امپرا توری آنها مدت زیادی تا دوره ورود دین مقدسی اسلام باقی مانده و مردم به مکاتب هنری و مذهبی در دوره مجلل کوشانی ها گرویده بودند .

۳ - طرز ساختمان ستوبه ها و معابد از سنگ دریائی - کوهی و پرچال جز سنگ آهکی بوجود آمده است و حجم و قسمت زیاد ستوبه های در مراحل اولیه خود توسط گل بزرگتر و وسیع تر گردیده و در مراحل بعدی یعنی سوم یک قشر پلستر را بخود احتوا کرده و علایم حریق در قشر پلستر گلی ابدات مذکور به نظر می خورد .

بقیه در صفحه ۶۱

مردی با نقاب بقه

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکر سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الگ سر انجام تو نسبت با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریبا از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی يك بقه (د.ت.پ ۱۴ در سا عد چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الگ شانه هایشرا تکان داد: يك آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه با يك بقه رو برو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده يك موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود يك در یور دارد که هفته يك بار برای پاك كاری موتر های شان به گاراژها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الگ اظهار داشت. (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولابسانو ویوبرادری در آن سپیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود.)

«طبعاً حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید يك دفعه ازین لوکال دیدن کنم.»

فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا يك آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بود دتابا الگ صحبت کند. (وقتی الگ به او

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکر سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الگ سر انجام تو نسبت با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریبا از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی يك بقه (د.ت.پ ۱۴ در سا عد چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الگ شانه هایشرا تکان داد: يك آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه با يك بقه رو برو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده يك موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود يك در یور دارد که هفته يك بار برای پاك كاری موتر های شان به گاراژها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الگ اظهار داشت. (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولابسانو ویوبرادری در آن سپیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود.)

«طبعاً حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید يك دفعه ازین لوکال دیدن کنم.»

فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا يك آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بود دتابا الگ صحبت کند. (وقتی الگ به او

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکر سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الگ سر انجام تو نسبت با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریبا از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی يك بقه (د.ت.پ ۱۴ در سا عد چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الگ شانه هایشرا تکان داد: يك آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه با يك بقه رو برو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده يك موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود يك در یور دارد که هفته يك بار برای پاك كاری موتر های شان به گاراژها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الگ اظهار داشت. (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولابسانو ویوبرادری در آن سپیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود.)

«طبعاً حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید يك دفعه ازین لوکال دیدن کنم.»

فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا يك آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بود دتابا الگ صحبت کند. (وقتی الگ به او

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکر سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الگ سر انجام تو نسبت با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریبا از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی يك بقه (د.ت.پ ۱۴ در سا عد چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الگ شانه هایشرا تکان داد: يك آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه با يك بقه رو برو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده يك موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود يك در یور دارد که هفته يك بار برای پاك كاری موتر های شان به گاراژها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الگ اظهار داشت. (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولابسانو ویوبرادری در آن سپیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود.)

«طبعاً حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید يك دفعه ازین لوکال دیدن کنم.»

فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا يك آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بود دتابا الگ صحبت کند. (وقتی الگ به او

پودین

و آتش تمام شد، آنرا بهم بریزید و در قالب بریزید و تکان دهید تا تمام قالب را ببوشاند بعد در بین قالب مایع آماده شده را انداخته و سرش را بسو شانید قالب را در بین ظرف بزرگ آب جوشی که روی آتش قرار دارد بگذارید، البته طو ریکه در آب فرو نرود و مدت نیم ساعت آنرا بمانید تا نسبتاً سخت شود و بعد از روی آتش بر دارید.

سپس روی قالب يك بشقاب گذاشته و قالب را چیه کنید پودین از قالب جدا شده و روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده را بمانید تا سرد شود.



حالت در نیمه شب

فکر می کنم که بهتر است تودر این جا نباشی. بریدفوردر با آوازی که در آن بی میلی و اکراه موج میزد گفت: بسیار خوب. اما تو بمن بعد از اینکه داکتر سندیباخ به این جامد تیلیفون خواهی کرد. لی گفت: شایدا این کار را بکنم. لی این را گفته و رویش را سوی دیگر متمایل ساخت. در آن چهره زنها و فراح برید فوردر علاقه و نشانه وابستگی بخصوصی موج میزد. لی بسیار گوشیده بود که روی بریدفوردر اعتماد داشته و او را بدون شك و تردید دوست داشته باشد. لی با وضورت داشت. اما از همه اولتر هنگامی که اودیل از اطاق خارج گردید بریدفوردر پرسید: آیا من باید در این جا منتظر باشم؟ لی گفت:

چه واقع شد. اودیل؟ اودیل جواب داد: خانم من تا اندازه کمی احساس کسالت می کند دوشیزه لی. ایشان می خواهند که شمارا در اتاق نشیمن ملاقات نمایند. لی در حالیکه عشق و علاقه مفرطی نسبت به عمه سالخورده اش در خود احساس میکرد رویش را سوی اودیل چرخانده و گفت: لطفاً به ایشان بگو که من در طرف همین چند لحظه بزودی می آیم. بهتر است که از همه اولتر به داکتر سندیباخ تیلیفون کنی. هنگامی که اودیل از اطاق خارج گردید بریدفوردر پرسید: آیا من باید در این جا منتظر باشم؟ لی گفت:

نطافت و شستشو...

بینی طفل يك سیستم مقبولی مخصوصی برای پاك بودن خود دارد. وقتی که طفل را بعد از شست و شو خشك می گردید می توانید که اول مواد داخل بینی اش را مرطوب ساخته و بعد از این به آهستگی کثافت داخل بینی را که بعضاً حتی بشکل گلوله خشك شده در می آمد با گوشه جان خشکان یاروی پاك خارج نمایند و یا بوسیله پنبه تعقیم شده یا دستمال مخصوص کاغذی نرم در حالیکه قدری آنرا ترسازید انجام دهید و یا اگر ضرورت ایجاب نماید کمی پنبه تعقیم شده را در حالیکه بایک چوبك گو گرد یا چو بسك دندان خلال بیجانده باشید مواد سخت شده را از بینی طفل بکشید. زاری توجه کنید که بسیار به داخل بینی طفل داخل نشود و طفل را ناراحت نسازید هرگاه این عمل شما طفل را نا راحت ساخت به انجام آن اصرار نورزید و بکشید تا وقت زیاد را نگیرد.

بعضی اوقات مخصوصاً وقتی که هوایی خانه گرم شده باشد مواد سخت شده بداخل بینی طفل به اندازة کافی جمع گردیده و قسماً تنفس ری را بند می سازد سپس در هر دفعه تنفس می نماید کنا ر های پائین صندوق سینه اش به طرف داخل کشش می گردد (یا منقبض می شود) يك طفل نسبتاً کلان و یا اشخاص جوان از راه دهن تنفس می نمایند، مگر بسیاری اطفال دهن خویش را باز گذاشته نمی توانند هر گاه در هر وقت زوز بینی طفل بند شود، می تواند اول مواد سخت شده را تر ساخته و بعد طوریکه در بالا ذکر شده خارج سازید.

عشق با بیگانه ای

من هم می خواهم جای های را که تو میبینی ببینم و میخواهم تا با پای ها برهنه روی علف های شبی زده با تو بروم .
 مات با شکفتی گفت :
 - جوایز نمی شود. بخاطر خدا تو این کار را نکن ، برایت خوب نیست .
 من همچنان به آغوشش بودم .
 ضربان تند قلبش را می شنیدم چند لحظه ای همچنان باقی ماندم ناگهان مات تکان خورد به عقیم خیره شد . چشمانش فراخ شد و بعد فریاد کرد :
 - جوین ببین دیوار بندر! ببین! به عقب نگرستم سطح آب تا به دیوار بند نزدیک شده و امواج خشمگین خود را به آن میزدند. شکافی در بند نمودار شد .
 مات فریاد کرد .
 - بند خراب میشود .
 بر بالای بند ابرها به شدت مغرید . دریا باخیز آب های خشمگین خود را به دیواره بند می میزد فکر هوگ و مزرعه برق آسا از نظرم گذشت. بزودی دیوار فرو خواهد غلتید و سیلاب دهکده را به ویرانی خواهد کشاند .
 در مغز مات نیز همین انگار موج میزد .
 فریاد کرد :
 - شوهرت از این امر آگاهی ندارد خدا می داند که دیوار چقدر مقاومت کرده میتواند بیاورا آگاه بسازیم .
 لحظه های بازگشت به مزرعه را فراموش نمی کنم . میدیدم که امواج بلندتر میشدند. هنوز دور نرفته بودم که صدای کرکننده ای از عقب شنیده شد. بخشی از دیوار درهم شکست. موج بزرگ بر بالای بند چرخ زد درخت های کنار دریا جاروب شد. فریاد کردم .
 - به وقتش به مزرعه نخواهیم رسید .
 ولی به مزرعه رسیدیم. هوگ برای دیدن مابه طرف دروازه دوید چهره اش را ترس هولناک فرا گرفته بود .
 فریاد کرد :
 - جوین خدا را شکر که آمدی

با عشق بسوی امریکا . . .

نمیشود زیرا خودم نخواسته ام میخواهم مرا راحت بگذارند و لسی خبر نگاران با بدست آوردن کوچک ترین بهانه عکس های مرا چاپ میکنند .
 از وی سوال کردند :
 - چرا از مانکن بودن دست کشیدید ؟
 مانکن بودن يك حرفه بود و آدم بالا خره از هر کاری ولو خوش آیند هم با شد خسته میشود ، من هم خسته شده ام ؟
 در جواب این سوال که آیا در آینده باز هم بکار خود ادامه می دهید یا نه جواب داد .
 فعلا در نظر ندارم که بکارم ادامه بدهم ، در آینده هم نمی خواهم مانکن شوم ، اگر دلم بخواهد که باز هم کار کنم شغل دیگری برای خود انتخاب میکنم .
 روز نامه نگاران شایع کرده اند که این زن زیبا و وطن باز شاید ستاره سینما شود ، زیرا گا ها سی فلمسازان را در حال صحبت با وی دیده اند .

برگزیده الفرید هیچکام

بود استهای تایار هم دستبند زده بودند .
 فالون هر دو را به سیست عقبی موتر جا داده دروازه ها را محکم کرد تفنگچه را در گمر زد و نگاه جدی بصورت پیر مرد انداخت . (شما زندگی ما را خریدید و ما را از مرگ نجات دادید .)
 بر تر به تائید حرفهای فالون اضافه نمود . (آنچه کرد گفت ، مبالغه نیست در تمام طو لراه از اورنگون تا اینجا حرف صحبت شان این بود که چه وقت ما را بکشند و جسد هر دوی ما را در تول بکس پنهان سازند .
 پیر مرد سوال کرد : سر شما چه حادثه آمد ؟)
 فالون پاسخ داد: خودما مرتکب سهو شدیم ما توجه نکردیم امروز وقتی بمنظور نوشیدن قهوه توقف کوتاهی کردیم ، شانش بد آوردیم که برای آنها هم قهوه دادیم تا متوجه شدیم آنها پیاله های قهوه را بصورت ما پاشیدند و کورده تفنگ مرا قاپید .)
 تایار در داخل تول بکس به کورد اعتراض کنان گفت : تو با یستی هر دو را فوراً می کشتی .)
 کورد بیک نقطه دور دست خیره مینگریست آهسته پا سخ داد شاید تو حق بطرف باشی . ما اگر این لطف را در حق می کردیم و

گفته ترا بکار می بستم حالا روزگار ما خرابتر از آنچه حالا هست می بود یا اینکه تفاوتی بین حد اکثر ۲۰ سال زندان بعلت سرقت بانک وسعی به فرار با حبس ابد بخاطر دو قتل اصلا فرقی ندارد یا اینکه چوکی برقی را بر همه چیز ترجیح میدهی چطور ؟)
 فالون با پیر مرد در خلال این گفت و شنود به صحبت پرداخت : شما چطور متوجه شدید آنها اصلا بما مجال کوچکترین حرف کتی را برای جلب توجه شما ندارند، ولی با اینهم چطور فهمیدید که قضیه اینطوری باید باشد؟
 پیر مرد هم نخست تفنگچه ۴۴ را درپوش آن جاداده درجیب بالا پوش بسته کاری خود گذاشت و باناخن الاشه اشرا خاریده جواب داد: «هوم، من از چندین لحاظ متوجه يك حادثه شدم. می فهمید چه می گویم؟ اگر هر کدام از موضوعات را جدا از هم مطالعه کنید، هیچ ارزشی نخواهند داشت. اما مطالعه مجموعی آنها...» او شانه هایش را تکان داده اضافه نمود: «میدانید که من تاپیش از تقاعد در همین ناحیه ۲۵ سال تمام مأمور نظمی بودم. تادرسال پیش که در اینجا تانک تیل باز کردم، سروکارم با او باشا و آدمکشها بود. من در طول مدت خدمتم با بسیاری از مارشال های پو لیس فیدرالی که مجرمین و متهمین

را از اوریکون به سانفرانسیسکو برده و برگردانده اند بر خورد کرده ام گاهی که ماموران پولیسی احساس مانده کسی و کسالت نموده و در شب قادر به ادامه سفر نمی بودند متهمان را در بندیکخانه زیر نظر من قرار داده خود شب را می آرامیدند. من چنین اتفاقی را تقریباً زیاد آشنا هستم و ممکن نیست از آن غافل بمانم.

فالون پرسید: «ادامه بدهید و بگویید چه چیز توجه شما را بخود جلب کرد؟»

«ابتداء فیتنه های پلاستیکی به بند دست شما بسته نبود در حالیکه قاعده باید بندبها همه یک چنین فیتنه داشته باشند و من به خاطر ندارم که در طول عمرم یک محبوس بدون یک چنین فیتنه از پیش من رد شده باشد.»

برنر اشاره کرد: آنها فیتنه ها را وقتی پاره کردند که ما میخواستیم کلید دستبند ها را به آنها میدادیم. وقتی این فیتنه ها یک بار پاره شود، دوباره نمی چسبید.

پیر مرد به حرفش ادامه داد: «آنها یک اشتباه دگر راهم مرتکب شدند و آن وقتی بود که من شیشه پیشروی موتور را می شستم. آن جوانک احمق که شما به او کورد خطاب میکردید، یک سگرت را از پاکت آن برداشت. وقتی او قوتی سگرت را از جیب بیرون می آورد بدقت متوجه اش بودم.»

فالون در حالیکه چینهای روی پیشانی اش پدید آمد سوال کرد: «دیدم که پاکت سگرت از زیر باز شده بودنه از سر آن.»

چین های پیشانی فالون بر طرف شده، خنده ای سرداد و تصدیق کرد: «آری. کاملاً صحیح حدس زدید. این یک عادت محکومین سواحل شرقی و غربی سابق بود که قوتی سگرت را از زیر باز میکردند. این مطلب صدق میکند.»

پیر مرد با سر اشاره کرد: اینها میخواهند لامحال نسبت به سایر محکومان به مرگ طور دگر باشند امکان دارد در میان مردم بی گناه و غیر محکوم هم کسانی پیدا شوند که پاکت سگرت خود را از حصه زیر باز کنند، اما یک مارشال پولیس مسلماً در زمره چنین اشخاص نخواهد بود.»



پیر مرد نرمه گوش راستش را خاریده اضافه نمود، و در اخیر موضوع تیل گرفتن برای موتر سوء ظن مراتباید کرد.

برنر با تعجب پرسید: «تیل انداختن موتر چطور؟»

این احمق خواست پول تیل را نقد بپردازد. من از سالها به این طرف هیچ یک مارشال ایالات متحد را ندیده بودم که پول تیل موترش را نقده بپردازد. زیرا تیل موتر به مصرف دولت باشد، و تمام ماموران پولیس برای تیل کوپون میدهند و وقتی کورد بمن دو عدد بانکنوت را داد متوجه شدم که کتابچه کوپون تیل در بکس جیبی اش وجود داشت. در آن لحظه شدیداً نسبت به او بدگمان شدم.»

پیر مرد به قیافه فالون دیده اضافه نمود: «این حدس من کاملاً درست بوده؟»

فالون بانگاه احترام آمیزی به پیر مرد دیده تصدیق نمود: «آری درست گفتید.»

«شما پول پترول خود را بعداً مطابق کوپون دریافت میدارید همینطور نیست؟»

«صحیح.»

پیر مرد اظهار داشت: «من از روی احتیاط تنفکجه ام را در لحظه ای که بل تیل موتر را می نوشتم در جیب گذاشتم. و در لحظه ای که بل تیل را به کورد میدادم، آخرین اطمینانم را نسبت به مشکوک بودن اوضاع حاصل کردم و احساس نمودم که جریان در داخل موتر طوریکه باید نبود. زیرا کورد رسید تیل را بسادگی در میان انگشتا نش فشرده در خاکستر دانی انداخت.»

یقین دارم که هیچ یک پولیسی دستگاه جمهوری آنقدر ثروتمند نیست که ۶ دلار را به اشغال دانی دور بریزد!

پیر مرد انگشتها را در میان موهای خاکستری رنگش فرو برد. «البته آدم پیرتر میشود. اما مغز من متحجر نشده است. در دوران جوانی مسلمانیک مامور نظمی بد نبودم که مردم ایالت مرا انتخاب کردند. من می توانم بطور قطع چنین ادعایی بکنم. ایندو نفر را دستگیر کردن و مشت شانرا باز کردن برای من

بزرگترین ساخته های آخری هنری اش ساختن پیکره های چهار شیر در میدان ترافالگار می باشد. این ساخته ها واقعا عظمت چشم گیر دارند. او برای ترسیم این شیرها در باغ وحش لندن مدتها سپری نمود از روی این مجسمه ها در سال ۱۸۶۷ برده برداری شد. این ساخته باردیگر نام او را بر سر زبانها انداخت. سپس راه گمنامی را پیموده و تاهنگام مرگش فقط دوست نزدیکش الکپول بود و پس. تی شسنندی کوپر سالهای آخر عمرش را چنین ترسیم می کند: «تمام سطح اتاق از بوتل های بیسر، بوتل های خالی، پیپ ها

کار فوق العاده نبود. اما من باین تذکر نمیخواهم احساسات شما را تخریش کرده باشم.»

فالون نگاه سریعی به سیت عقبی موتر افکنده، کورد و تایلر را دید که آرام و بانگاه عنودانه پهلوی هم نشسته بودند و آنگاه دست خود را بعنوان خدا حافظی به طرف پیر مرد دراز کرده پاسخ داد: «نه - مادونفر بهیچوجه از حرفهای شما آزرده نشدیم. خدا حافظ.»

بشقاب های خالی، اخبار و غیره پر بود ... او به همه کس بدبین بوده همیشه از مشکلات خودش شکایت می نمود. فریاد می کرد و حتی گاهی می گریست ولی بآنهم می نویسد. آخرین اثر هنری اش بنام «قوها قربانی عقاب ها می شوند» نام دارد که در آن جنگ فرانسه - پروس نشان داده می شود. در تابلو نشان داده می شود عقاب های تیز چنگ بر قو های سفید و زیبا پورش آورده و آنها را از هم می درند. احساس می شود که او غم درونی خودش را در بالای این تابلو به نمایش گذاشته باشد.

امروز شهرت او دوباره با کشف کتاب هایش و آثار شکفت انگیزش بلند شده است.

واقعیتی که او را از مقام های بلند بیابین آورد این بود که او لحظه ای از نمایش درام غم انگیز زندگی مردم عامه مانند چارلتنزدیکنز از با نشست. مهارت او در آفرنگری حوادث زندگی است. حوادثی که آنرا بدون چشم هنری نمی توان دید و این واقعیت است با تمام تلخی هایش.

موازی بافیلم و حقیقت :

کسانی که به حادثه اختطاف پاول گیتی مشکوک می باشند به یک فیلم استناد می کنند که در چند هفته قبل در یک ناحیه هنر مند نشین روم از فعالیتهای زیر زمینی مافیا و وسیله دروغین اختطاف حکایت می کند درین فیلم خانواده یک نشانی از زنده بودن شخص اختطاف شده میخواهند و اختطاف کنندگان یک انگشت بریده طفل و اختطاف کنندگان مو را می فرستند به این ترتیب حادثه فیلم را گفت و شنود بین مادر پاول و اختطاف کنندگان چقدر موازی هم حرکت می کنند و آیا بین فیلم و حقیقت صرف یک اتفاق حیران کننده وجود ندارد ؟

علاوه از مادر پاول گیتی خواهران دو گانگی مارتینا زآخر ۲۴ ساله و خواهرش جوتا وینکل من که این هر دو با پاول طی ماههای اخیر یکجا زندگی میکردند باور دارند در مورد یک اختطاف واقعی ما را تینا درست یکی دو روز پیش از وقوع حادثه اختطاف متوجه شده بود که (همیشه و قتی شما به منزل بر می گشتند، سه نفر را می دیدند که در مقابل دروازه ورودی اینطرف و آنطرف می رفتند یا اینکه در داخل یک موتر کمی دورتر از منزل نشسته می بودند و آنها را زیر نظر میداشتند از می گوید: برای من ثابت است که پاول را دیده اند.)
 دزدیده اند.)
 آخرین بار پاول گیتی در کلوب شبانه رومی بنام (تری تاپ) مست کرده بود و در شام ۱۰ جولای با یک دختر امریکایی وقتش را سپری کرده سپس به یک دختر فرانسوی به نام دانیل دیو ریست روی آورده بود پس از نیمه شب پاول سوار موتر سپورتنی دانیل شده و از آن ببعده کسی از او خبر

پاول گیتی

یکی از مجله های مصور ایتالیا نیز در ر بوده شدن پاول گیتی سوم از طرف اختطاف کنندگان مشکوک بوده از ارتباط پاول با مافیای سیمانی و اشتراک او در یک نمایش چرسی ها مطالبی به چاپ رسانیده است و حتی در روز های کوتاهی را که در محبس ربا بیسا به خاطر اشتراک در تظاهر چرسی ها نشسته بود به یکنفر دیگر که در زندان با او بود راجع به تهدید پدر کلانش و پول ستانیدن از او از طریق وارد کردن فشار حرف زده بود و وقتی از زندان بر آمد در پورتا پورتیزه بایکی از اعضای حرفوی سازمان مافیا به نام بی پی رسو آشنا شد که مجله مصور ایتالیوی شمولیت پاول گیتی را با مافیا از همینجا حدس می زند .

آماده کمک به عروس خود شده قصری را در بنجاه کیلومتری شمال روم در اختیارش گذاشت گایل اکنون در یک قصری که به ستایل قرون وسطایی بنا یافته و اطرافش را جنگل کوچکی احاطه کرده زندگی میکند .

با وصف تهدید های تلفونی و کتبی مساعی اختطاف کنندگان بجای نرسیده است :
 در حلقه های عامه مردم ایتالیا و پولیس شک و تردید در مورد این اختطاف هنوز وجود دارد .
 این گمان هنوز موجود است که اختطاف به روی یک نقشه قبلی از طرف خود پاول برای خالی کردن کیسه پدر کلان یعنی پاول اول صورت گرفته است .

دو حادثه ضمنی در اثنای تحقیقات پولیسی این مطلب را تأیید میکند ، نخست یک مامور عدلی پیدا شده از گایل میخواهد که به اساس امر محکمه باید منزل مجللی را که در بازولی ناحیه رومی شهر بکرایه گرفته بود تخلیه نماید. علت آن این است که از مدت سه ماه به اینطرف حق الاچاره آنرا نپرداخته بود. گایل عذرت خواسته و گفته است: اصلاً تصمیم دارد از آن منزل کوچ کند و پولی را که نزد صاحب عمارت بصورت تضمین گذاشته است میخواهد به کرایه مجرا شود .

مادر دچار ضعف و بی حالی شد .

متعاقباً یک شیر فروش در جریان تحقیق به گایل مراجعه کرده از گایل خواست ۷ مارك به او بپردازد گایل اصولاً مطالبه او را تأیید کرد اما پول نقد نداشت و رکیل مدافعش دكتور جیروم این پول را از طرف او پرداخت بنا بر این اختطاف کنندگان از گایل گیتی انتظار پر داخت چنین مبلغ بزرگی را نباید داشته باشند و پاول گیتی یک که اکنون ۸۰ سال از عمرش میگذرد از اقامتگاه خود

در ساتن به پولیس لندن خبر داده که حاضر نیست حتی یک پول سیاه هم بدین مناسبت در اختیار پسرش بخاطر نجات جان نواسه اش بگذارد و میگوید من مخالف دادن پول به عنوان نجات نواسه ام به اختطاف کننده ها می باشم زیرا این کار باعث تشویق سایر اختطاف کنندگان پسر های مردم میشود البته به خاطر پاول و گم شدن او ناراحتیم اما از هم عیناً همانند پسران بسن و سال خود میباشد اگر او را اختطاف کرده اند ، این موضوع به پولیس ارتباط می گیرد که دوباره پیدایش کند علی رغم احساس که نسبت به او دارم حاضر نیستم برای نجاتش پول بپردازم !

گایل گیتی مادر پاول گیتی پس از دریافت این پیام از لندن شوک پر داشته نقش زمین گشت خسر پولدارش به قسمی دیگر

بقیه صفحه (۷)

حضرت اسماء...

رسیده و بخاطر اراده دنیا موقوف خود را بایان نیاورده طعنه بازی امیه را نپذیرد، و اگر بخاطر دنیا این کار را کردی از بدترین بندگان خواهی بود که خود و دیگران را بهلاکت مواجعه ساخته ای.

اگر بگویی که من بحق هستم پس چرا اراده تو و بارانت سست شود و این کار سزاوار بندگان آزاد و اهل دین نیست، نظریه بقای دایمی ات در دنیا قتل بمراتب بهتر است، قسم بخدا که قبول ضربه شمشیر به عزت بهتر است از قبول ضربه و چوب دراهانت .

عبدالله گفت : من در اندیشه ام اگر مرا بقتل رسانیدند بی حرمتی در حصام خواهند کرد . اسماء عرض در جواب گفت: ای فرزندم با کندن پوست گوسفند بعد از ذبح آن ضرری بوی عائد نمی سازد .

همان بود که عبدالله وارد کارزار شد و بلاخره بقتل رسید و مادرش نیز بعد از چند روز بن صد سالگی در سال ۷۳ هجری در مکه وفات نمود .

ازین وضعیت، قوت ایمان، شجاعت قلبی، و آثار آن در راه حق باوقف ثابت آن واضح میشود .

حضرت اسماء رض با وجود این همه فظاوت و اوضاع حمیده و ارای قلب مملو از ایمان و ارا دتمند حق و خلق و زحاضر جواب بود، عبدالله پسرش روی بیعت و بیستبانی مردم مجاز که از برای علم و وسیع و موقوف عالی و اخلاق نیک بود علیه معاویه بن یزید خلیفه اموی شورید اموی ها از تسلیم و شکست آن چند سال عاجز آمدند، زمانیکه خلافت به عبدالله بن مروان رسید حجاج بن یوسف راجهست دستگیری وی فرستاد و مدت هشت ماه در مکه محاصره بود عرصه برایش تنگ شده و سایل دفاعی وی به پایان رسید درین اثنا عبدالله نزد مادرش جهت مشوره و اخل شده گفت : ای مادر تمام وسایل دفاعی ام خلاص شده حتی منسوبین و فرزندان من اذیتانی ندارند. جز چند لحظه صبر آخرین بمن باقی مانده اگر بچنان مقابل بیوندم هر چه از دنیا بخواهم بمن میدهند درباره نظری شما چیست؟

مادرش اسماء رض در جواب گفت : فرزندم ! تو خود در مورد خویشتن دانائی، اگر میدانی که تودر حق هستی ازین فکر صرف نظر کن و بسیاری از رفقاییت به پشتیبانی تو بقتل

نگذتن و عملی کردن پسندیده تر است از ...

کانالیزا سیون :

سلامتی اهالی شهر به درجه پاکي و نظافت حفظ الصحه زيادي به مساله کانالیزاسیون شهری طوریکه در پلان ۲۵ ساله طرح گردیده است تا اندازه زيادي مشلات مردم ازین ناحیه رفع خواهد شد .

سیستم کسانا لیزاسیون شهر کابل دارای مراکز بزرگ تصفیه میخانیکی و بیولوژیکی خواهد بود که در خارج از ساحه شهر اعمار میگردد .

سر سبزی :

در پاك ساختن هوا و ایجاد يك محیط سالم و مفید سر سبزی، عنصر عمده يك شهر را تشکیل میدهد در پلان ۲۵ ساله سیستم واحد سر سبزی تمام شهر طرح گردیده است. ساحه دوطرف دریای کابل با پارکهاییکه بدان ارتباط می گیرد شاهرگ اساسی این سیستم را تشکیل میدهد که از ان شاخه هائی به هر منطقه شهر انکشاف می یابد با پارک های شهری ارتباط یافته و باین ترتیب يك واحد موزون و خوش منظره را بوجود می آورد سیستم آبیاری ساحه سبز در نقشه های جداگانه نشان داده شده است .

ترافیک شهری :

طوریکه اطلاع دارید یکی از پر اہمهای اساسی شهر کابل را مسئله ترافیک شهری تشکیل میدهد در اینجا مسئله صرفه جویی در وقت اجتماعی نزدیک ساختن مسکن با محل کار جلوگیری از تردد غیر ضروری عراده جات و یک سلسله موضوعات دیگر باید در نظر گرفته شود در پلان ۲۵ ساله با طرح راهها و همچنین تنظیم پیاده روها در شرایط زندگی معاصر بتدریج عراده جات جای اشخاص پیاده رو را ضیق میسازد سیستم علمی ترافیک شهری پیشبینی شده است گذشته از مسائلیکه ذکر شد اعمار مراکز متعدد تجارتي فرهنگی و سپورتی بمنظور تامین رفاهیت اهالی در پلان گنجانیده شده است که تفصیل در باره آنها صحبت را طولانی خواهد ساخت

پیوند قلب هنوز دروازه دوکان ...

نیست چگونه دیگران را از مراجعه بدکتور باز میدارند او رادر می سازند تا دواهای را استعمال کنند که اثر آن معلوم نیست .

روز سوم عید امسال ، در منزل یکی از دوستانم بودم پای دخترک یکساله اش ، در آب جوش سوخته از سراسر پرآبله شده بود .

دوستم تصمیم داشت ، دخترش را نزد یکی از دکتوران بسرد و پایش را بانسمان کند ، اما هم سرش میگفت که : روز های رخصتی ممکن نیست ، دکتوری در معاینه خانه باشد .

چند دقیقه بعد ، زن مقداری گردی را که عصاره بعضی گیاهان بود ، از بین پارچه چرکینی ، در کف دستش ریخت و بالای پای مجروح

کودک پاشید این زن ادعا میکرد که این دار ، دست مادرش را که پر از آبله بود ، معالجه کرد .

اما یکی دو روز قبل ، مطلع شدم که جراحت پای آن طفل خیلی زیاد شده و وضع وخیمی پیدا کرده است .

البته علت آن هم روشن است ، گردی که خانم دوستم برای معالجه طفلش بکار برده است ، گذشته از اینکه ترکیب آن معلوم نبود ، از میکرو بهای گوناگون نیز بی بهره نبوده است .

در مقابل همه روزه ، در بسیاری از معاینه های دکتوران شهر ، بیماران انتظار نوبت را میکشند تا دکتور آن ها را معاینه و نسخه ای بدهد ، بعد این نسخه ها به دواخانه هایی میرود که فروشندگان آن ها در کارشان تبحر و تجربه دارند ، معاینه ، تشخیص و تجویز ادویه کاملاً بر اساس علمی است .

یکروز سری بیک دوکان طبیب یونانی زدم ، مردی بود مسن و به اصطلاح معاینه خانه اش دوکانی بود که در نزدیکی گذر سنگتراشی واقع است این مرد چهار دیواری داخل دکانش را با قطعی ها و بوتل های انباشته از دوا های مختلف تزئین کرده بود - چند بیماری نیز

در دکانش به انتظار نوبت می نشستند ، بعد از دادن جواب سوالم خود داری نمود .

اما یکی از دکتوران جراحی ، در برابر سوالم راجع به طبیبان یونانی گفت ..

کار ما را این قسم اشخاص مشکل می سازند ، آن ها با گذاشتن مرهم های عجیبی ، جراحات را بصورت وخیمی پیش می برند ، بعد بیمار به ما مراجعه میکند و این زمانسی است که خیلی دیر شده و به اصطلاح کار ، از کار گذشته است .

یک دکتور امراض داخله نظر دیگری داشت ، او میگفت .

بقیه در صفحه مقابل

بقیه در صفحه مقابل

بقیه در صفحه مقابل

بقیه در صفحه مقابل

بقیه در صفحه مقابل

وحدت ملی

محمد صالح سلیم محصل ادبیات، حبیب بی قسمت، عبدالرحیم نزهت، امان‌الله ارم، میرمحمدخالد، بشیرستور، شفیق‌الله شفیق، احمد سروش از پوهنځی انجنیری پروژ شاه، محمد امان اوراش، عبدالسله نوابی، اسدالله شعور و عبدالهاری.



صحنه‌ای از درام وحدت ملی

این درام تو سطر بناغلی نواب لطیفی ریژی و دایرکت شده و بادرنظر گرفتن اینکه تمثیل نمایشنامه تئاتر تو سطر جوانانیکه برای اولین بار روی سٹیج ظاهر میشوند خیلی مشکل است، میتوان کار بناغلی لطیفی را مؤلفیت آمیز و امید وار کننده خواند.



جان آقا خیرخواه، جان‌علی و ابراهیم که شده در صحنه درام وحدت ملی

ما معتقدیم که همچو فعالیت های تمرین هنری در پوهنتون يك ضرورت عمده و سرگرمی جالبی است که میتواند ذوق‌های هنری را تربیه کند پرورش دهد و جوانان باید بیش از پیش درین راه تشویق شوند. ریاست پوهنتون کابل میتواند با فراهم آوری وسایل برای چنین جوانان خوش ذوق خدمات شا یسته خود را دنبال نماید. تبصره از «جلال نورانی»

هزارویک کپ

یك روز تصمیم گرفتم که ترکش بگویم. اینکار را کردم، اما وقتیکه از او جدا میشدم. خود را سر زنش کردم و باخویشتن گفتم: اگر من قبلا او را بيك شخصیت بزرگ علمی و یادی تشبیه کرده بودم، شاید امروز رفیق نیمه دانشمند و نیمه ادیبی میداشتم. هر گامی که از دور میشدم انگشت حسرت میگزیدم و «کاشکی» میگفتم: - کاشکی به انیشتاین تشبیه‌اش میکردم. او میدانست که $4 = 2 + 2$ میشود.

- کاشکی به بالزاک یا گورکی تشبیه‌اش میکردم. او که توانسته بود نامه عاشقانه ای به دختر همسایه بنویسد.

- کاشکی به پندت لال گوش تشبیه کرده بودم. اوشبهای تابستان را تانیمه های آن به نی زدن در باغ بالا میگذراند.

- کاشکی ...
- کاشکی ...

پیچیدگی و کام از...

۴ - دستبرد های غیر قانونی نه تنها خساره به معابد و ستوپه ها وارد نموده بلکه مواد و تزئینات مهندسی رویه کار را نیز ویران و تخریب نموده اند.

۵ - مجسمه ها و اشکال بودائی بکلی از بین رفته و توسط دستبرد های غیر قانونی از جا هایشس کنده شده است که اثری از این نوع آثار فعلا در آنجا به چشم نمیخورد.

۶ - تزئینات و صورت اعمار شبیه مناطق لاله هده باغ گی و شامی کوت است.

۷ - تبه ها ئیکه از کا و شکران غیر قانونی در امان گذاشته شده میتواند قابل يك تحقیق و علمی قرار گیرد.



بناغلی لطیفی قبل برین هم چند نمایشنامه را دایرکت نمود و فعلا بحیث استاد پوهنځی ادبیات ایفای وظیفه می نماید. بناغلی اسدالله اسعد، در مقدمه ای که قبل از شروع نمایش قرائت کرد چنین اظهار نمود:

« بیست و چهار سال قبل محصلین با درود و طریقت افغانستان در فکر این شدند که چگونه در مقابل بلای نفاق و دشمنی های خانمانسوز علما و عملا بجنگند و کشور عزیز خود را در یک فضای برادری و برابری و صمیمیت و همکاری دعوت نموده مردم بیچاره را از يك حالت فلاکت بار و غمزه نجات دهند.»

در وقفه های میان هر صحنه درام آهنگ هایی تقدیم میشد و اشعاری قرائت میگردد.

بیغله نصیبه حیدری محصله صنف چهارم زور نا لیزم پارچه شعر زیبای را قرائت کرد، این دختری آواز گیر و آموزش شعر مذکور را خوب دیکلمه کرد، همچنان هما صدیق طریزی شعری را که خودش سروده بود و فیهمه انوری يك پارچه شعر الهام را قرائت کردند که هر کدام بساگف زدن با استقبال موردیدند.

نمایشنامه با خواندن ترانه «همین وطن...» که بصورت دسته جمعی اجرا شد بیابان رسید و دسته های گل نثار محصلین جوان گردید.

بقیه از صفحه مقابل

یونانی شویم، چه این کارها ها، گاهی تا ثیرات خوبی دارد، ولی گاهی تشبث طبیب های یونانی و تندروی های خود سرانه شان، به مریضان امراض حاد، زیان های جبران ناپذیری را ببار می آورد. از آنجا بسوی دفتر مجله می آیم تا این را پور را بنویسم، در حالیکه این سوال در ذهنم سنگینی میکند که آیا نباید برای طبیبان یونانی مقرراتی وضع شود؟

رویدادهای ورزش در سراسر جهان

بایسکل سواری:

در آخرین روز مسابقات بایسکل سواری شش روزه که در کروئویل واقع در فرانسه برگزار شد بایسکل سواری فرانسه (الی نولا نکر) و ژاکی مور یورد در جلو شرکت کنندگان در حرکت بودند ریدی مکس و پارتی سرلو از کشور بلژیک از نزدیک بایسکل سواری فرانسه را تعقیب کردند در روز چهارم مسابقات بایسکل سواری بلژیک یکی مقام اول را در دست داشتند ولی از روز چهارم به بعد تیم فرانسه تحرک قابل و صافی از خود نشان داده و توانست تیم بلژیک را به عقب بیاورد.

نشان زنی:

در مسابقات قهرمانی نشان زنی پان امریکن که در شهر مکزیکو برگزار گردید تیم امریکا توانست بایست آورد ۵۸۲ - امتیاز ریکاردو چپا نی بدست آورد در پان مسابقه تیم های کانادا و برزیل مقامهای دوم و سوم را حاصل نمود، تیم های مکزیکو در جنتا این به ترتیب مقامهای دوم و سوم را احراز نمودند.

مرگ قهرمان ورزش:

(آبیل بکیلا) تنها مردی که در دو مسابقه المپیک توانسته بود مدال طلا بدست آورد روز پنجشنبه در یکی از شفاخانه های اولیه با مرکز حبشه باجهان وداع گفت وی



مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلیفون: ۲۶۸۴۹

دکور تیلیفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

صفحه ۶۲

نفت عامل عمده در راه...

مسایل عمده در راه صلح شرق میانه باقی مانده است لهندا نقش نفت هنوز هم بسیار موثر است و دول اروپایی بصورت قطع سعی خواهند کرد اسرائیل را وادار به قبول صلح نمایند تاراه بهتری برای از بین بردن خطر نفت بوجود آید.

کشورهای عربی نیز بخوبی درک کرده اند که حربه نفت سخت موثر افتاده است لاجرم سعی دارند ازین حربه هرچه بیشتر استفاده بعمل آورند.

محافل سیاسی چنان عقیده دارند که اخیراً سیاست امریکا در مورد بحران شرق میانه بیشتر در اثر فشار دول اروپایی دولت امریکا بوده است و در آینده نیز امریکا ناگزیر است ازین دوستان حساب ببرد.

با آنچه گفته آمد عجالتاً نفت عامل عمده برای احقاق حقوق عرب محسوب میشود تا دیده شود با استفاده ازین ماده سیاه بحیث یک وسیله فشار تاجه حد حقوق برادران عرب ماتا مین میگردد.

کشورهای اروپای غربی هالیند که از اسرا نیل حمایت کرد فوراً با قطع صدور نفت مواجه شد و اقتصاد آن کشور که خود از صادر کنندگان نفت تصفیه شده بود دچار رکود گردید. امریکان نیز از بابت مشکلات نفت در اروپا نگران است و در واقع ایس مشکل را بر دوش خود احساس میکنند زیرا نفت از یک طرف وسیله افتراق بین امریکا و یاران غربی اش میشود و از طرف دیگر مشکل نفت در اروپا مردم امریکا را متاثر می سازد.

اگر جنگ بیشتر دوام میگرداند و اوربند صورت نمیگرفت بین امریکا و یاران غربی اش افتراق وسیع تر میگردد و حتی احتمال میرفت برخی از دول غربی عملاً به عرب ها کمک کنند.

عجالتاً نیز دول اروپای غربی ناگزیر انداز دول عربی حساب ببرند و از لحاظ اقتصادی به آنها کمک بیشتر بعمل آورند تا توريد نفت شان صدمه نه بیند.

چون هنوز تازه از اوربند چند روزی بیشتر میشود.

اطاق طفل

گذاشتن يك تخت خواب كوچك و راحت، همچنان الماری لباس كوچك در كنج اتاق و محفوظه يی برای سامان وآلات بازی و ی از جمله ضروریات است. طفل چه دختر و چه پسر باید از آوان کودکی به مرتب بودن عادت کند یعنی به او باید فهماند که اتاقش را مرتب و نظیف نگهدارد. چیدن اسائه زیاد روی اتاق سبب می شود که کودک نتواند براحتی در آن راه برود و احساس را حتی کند این وضع برای کودکان که تازه به راه افتاده اند ضروری است زیرا در غیر این صورت چندین بار زمین خواهند خورد و در نتیجه عصبانی شده دست و پای و بدنش مجروح می گردد. اسباب بازی کودک را می تواند ريك قفسه يی گذاشت تا اتاق زیبا تر بنظر بیاید و هم كف اتاق خالی باشد در صورت نبودن قفسه از يك سبد بوریای یا قوطی خالی قطه يی میتوانید استفاده کنید.

فرش اتاق طفل را باید سساده در ست کنید تا آنرا بتوانید در

یاب داشت

به بنا علی (?)

دزین و آخر از يك دوست گرانمایه و ارجمند شعرو داستانی به تخلص «سپنتا» از راد و افغانستان نشر شد. با کمال احترام به دوست بزرگووارم (?) خاطر نشان می سازم که تخلص سپنتا از مدت بیست و یکسال پیش به این ارادتمند تعلق دارد چنانچه در نشریه های بین المللی و افغانی بنام داکتر علی در یاب سپنتا مطالب طبی به چاپ رسیده است شما یکی دو ماه میشود که سپنتا را به خود نسبت داده اید.

من نمیگویم که شما لایق وسزاوار آن نیستید اما سپنتا مال منست و خدا را خوش نه آید که اشعار و نوشته های شما را بمن که يك طبیب نسبت دهند خواهش دوستانه من اینست که این یکی را بمن واگذار شوید و آن دیگر از ان شما باشد با عرض حرمت.

داکتر علی دریاب اسپنتا

صورت آلوده شدن بشوئید پرده های اتاق را نیز باید از رنگروشن ساده و قابل شستشوا نتخاب کنید.

مود و فیشن



دو نمونه لباس از تازه ترین مودبانیزی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**